

سید اشرف الدین حسینی
۱۵، ۱۲، ۸۴

پنجشنبه ۱۳۰۲/۱۲/۱۵

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۷۶۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب کفر عباسی

مؤلف محمدعلی مشهور بهروز خروایی

مترجم

شماره قفسه ۸۷۷۶



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۷۰۸۹۳۵

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: کفر عالمی

مؤلف: محمد علی مشهور - محمود ذوق جزواری

مترجم:

شماره قفسه: ۱۷۷۶



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب:

۲۰۸۹۵

۱

۱

۲

۳

۳

۵

۶

۸

۷

۶

۱۰

۱۱

۱۱

۳۱

۳۱

۵۱

۵۱

۷۱

۷۱

۶۱

۲۰

۱۲

۲۲

۳۲

۳۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بسیار معنی سوال با هورا ما و هویت لا و هو میگو راه ازین
ما و هو بدیچو لا و هو هر دو نوعی و با شاسته تا فی غیر و مثبت دانسته
شماره ازین کتاب کرامی لا و هو در خود کن ای لاهی تا ده اول
بدراسه لاق لاهوت به او و هوس بدیچو
ندی بهوزی هو کتایت زعیب ذات شناس بکنش
نیاس هیچ ذاتی بذات او رسد عقل کل و مشیات
رسد این چه مجذوبات سبحانه این چه غرامات سلطانه
بان قدسی کردگوی تو در زمین بوسی دو جهان
وحدت تو شهید الله کواه وحدت تو هم مفر کوشه
یا تو هم جاهل لمن الملك لله الواحد یرتو تو وقت از هر سو
همه را رویه تست از همه روی همه در راه و راه میجویند
اهاه میگویند بسند در ره تو پویه کمان نغمه اهدا القمار
زمان شستی در سجود بین بدیک کشته کیف الطریق رب الیک
قطع این ده راه پمانی کنی توان گرت راه تمامی بنامه کطالک اهیتم

۱۷۷۶۰
۲۰۸۹۲۵





ره بسوی تو از تو میخواهیم دور پنهان بارگاه است پیش ازین پند
 که هست ذات پاکش چون چندی هستی ساده از نشان ندی
 در لیکن و مکان چه فون چه تحت وحدت سادج است هستی
 از حدود تعلقات برون و ز قیود تقیفات مصون وصف
 حق بخود تو اندکست این که با خود نتاند سفت شرح اوصاف
 ذات اوده از و کس نداند صفات او بر از و هر چه خود را بداند
 کند توصیف نکش بر خلاف او تعریف و آنچه خود از و کند تقدیر
 تو در اثبات او بکن تلبیس از بعضی مشایخ سوال کردند از الله
 گفت اگر دانش می پرسی لبس کنده شی و اگر از صفاتش سوال
 میکنی کل یوم هوفی شان اولیبت که اولیش را ابتدایند
 و آخریبت که آخریش را انتهائند ظاهر ببت که ظاهریش عین
 باطنیست و باطنیست که باطنیش عین ظاهریش است و ظهور
 با بطون دمساز وی بروز تو با کون هم از احدی لبیک
 مرجع اعداد و احدی لبیک جمع احاد اولی و ترادفاتند

افزود

آخری ترا نهایت نه ظاهری با کمال یکایی باطنی با نور پیدا
 یعنی از نفس و بدیل فارغی از تحیل و تحویل ذات تو در سادگان
 جلال از ازل تا ابد یک سوال بر تو کس نیست او ناهمی همان
 میکنی که میخواهی ای دهمه شان ذات تو پاک از همه شین
 تو در حق تو کفایت توان گفت نه این از روی تعقل هر غیر اند
 صفات با فزات تو و ز روی تحقق همه عین حکیم شانی طایفه الرحمة
 میفرماید شعر احد است و شمار او معزول صمد است و نیاز از او
 محذول ان احدی که عقل اندوزم ان صمدی که حس شش
 وهم سبحان من تقدس من کل ما سواه و در آن جمله کی
 شده برو حدتش گواه نعم الیک لبس کثله و در اصفت ذاتش
 بود منزه از ادراک اشتباه ان خالق که عاشق حبیبین فرار
 محولهای خویش نموده بیک نگاه ای بخیر ز لذت درد شین مانده
 از خواست طبع خود سر نکران چاه بدانکه ادراک ذات بحت
 و غیب هویت که اشارات و عبارات معر و از قیود و اعتبارات

میراست محال است لایمیطون بر علم شکر تا کرد یعنی نشانی
ای دل شکل که شود حق توانی دل خواهی که بری داه بسر مترا
میرو نشان در نشانی ای دل و بواسطه رفت در حمت که در شان
نبیگان دارد ایشان را اول در ذات خود تحقیر فرموده تا اوقات
ایشان ضایع نشود و بخدمت الله نفسه والله رؤف بالعباد
شعنا شکار کس نشود دام بار چنین کجا همیشه باد بستانم
قلع عنک بحرا ضل فیہ السوا بح و حضرت سید البشر صلی الله
علیه و آله فرمود ما عرفناک بحق معرفتک و همچنین فرمود ان الله
احببنا عن العقول کما احببنا عن الابصار و ان الملا الاعلی
یطلبونہ کما یطلبونہ اسم دوره عشق نشکس مقیم محرم
هر کسی بر حسب فهم کافی دارد و این عباس کوید جمعی فرود آ
خدا میگردندنا حضرت فرمود تفکروا فی خلق الله ولا تفکروا
فی الله فانکم لن تقدر و اقدره و قد تحیرت فیک خذ بیعی
یاد لیل ان تعریفیک بنا کما مراتب مردم در هاشناسی

معلم

مختلف و متفاوت است چنانکه محقق طوسی نصیر المیزان
در اوصاف اشراقیفر باید که هاشناسی یا مراتب بسیار است
و مثل مراتب معرفت چنانکه آتش را بعضی چنان شناسند
که شنیده باشند که موجودی هست که هر چه باورسد ناچیز شود
و اثر او در آنچه محاذی او باشد ظاهر گردد و جدا نکند او را در بند
هیچ نقصانی در او نیاید و هر چه از وجود او جدا شود بر ضد طبع او باشد
و ان موجود را آتش خوانند و معرفت باری تعالی کسائی را که
باین شاخه باشند مقلدان خوانند و آنکسانی که سخن بزرگان
نقدی کرده باشند درین باب بیوقوف بر حجتی و بعضی که مرتبه
بالای این جماعت باشند کسائی باشند که از آتش دود بایشان
رسیده باشند و عاقلند که این دود از چیزی میاید پس حکم کنند
بوجودی که دود اثر او است و در معرفت کسائی که باین شاخه
باشند اهل نظر باشند که بیوهان قاطع دانند که صانعی هست
چه از آثار قدرت او بر وجود او دلیل سازند و بالای این مرتبه

کافی باشند که از حرارت آتش حکم مجاورت اثری احساس
کنند بان تنفع شوند در معرفت کافی که باین مرتبه ^{رسیده} ممکن
بعیب باشند و صانع را نشا سسد مراد، الحجاب و بالای این
مرتبه کافی باشند که از آتش منافع بسیار یابند مانند خیز
و طبع و افواج و غیر آن و این جماعت بمثابة کسانی باشند
که در معرفت لذت معرفت دریافته باشند و بان مستخرج شده
باشند و تا اینجا مراتب اهل دانش باشد بالای این مرتبه
کافی باشند که آتش را مشاهده کنند توسط نور آتش
حیثه های ایشان مشاهده موجودات کند و این جماعت
در معرفت بمثابة اهل پیش باشند و ایشان را عارف خوانند
و معرفت حقیقی ایشان را بود و کافی که در مراتب دیگر باشند
بالای این مرتبه هم از حساب عارفان باشند و دانش از اهل
یقین خوانند و از ایشان جماعتی باشند که معرفت ایشان
از باب معاینه باشد و دانش از اهل حضور خوانند و انس

راغب و

و انبساط ایشان را خاص باشد و نهایت معرفت تا اینجا باشد
عارف مستفی باشد مانند کسی که با آتش سوخته و ناچیز شده
و غرور درین باب بخاطر فیه رسید یعنی از آن است **شبی**
دیدیم بگویند یکی با حد بالذات آتش بدینی و خیالات زد
و در کتاب مذکور میفرماید که توحید یکی گفت و یکی کردن باشد
و توحید یعنی اول شرط باشد در ایمان که مبدأ معرفت بود بمعنی
تصدیق بانکه خدا یکیت انما الله ال واحد و بمعنی دویم
کل معرفت باشد که بعد از یقین حاصل شود و از چنان
باشد که هر گاه موین را یقین باشد که در وجود خرباری تعالی
و فیض او نیست و فیض او را وجود با نقراد نیست پس نظر از کتب
بریده کند و همه یکی اند و یکی پسند پس همه را یکی کرده باشد
در سیر خود و از مرتبه و حده لا شریک له فی الالهیه بان
رسیده باشد که و حده لا شریک له فی الوجود و درین مرتبه
ماسوی الله حجاب بود و نظر بقوله لا شریک له مطلق نمرود و پیمان

حال که در بیانی و جهت و جوی للذی فطر السموات والارض حقیقا
و ما انما من الشکین وهم در کتاب مذکور سیرا بد که توحید یکی کرد
و اتحاد یکی شدن انجا کنت ولا تجمل مع الله اله انما انما انما کنته
ولا تدع مع الله اله اخر چه در توحید شایسته تکلیفی هست که
 در اتحاد نیت هر گاه که یکا کنی مطلق در ضمیر او راسخ شود تا
 هیچ وجه بدوی التفات نماید با اتحاد رسیده باشد و اتحاد و
 انت که جماعت کونه نظران تو هم کند که مراد از اتحاد یکی شدن
 بنده باشد با هدای تمام تقالی الله عن ذلك علوا کبیرا بل انت
 که هر را بتسلبی تکلف نه آنکه کوید چون هر چه خواست از او
 پس با او هر یکیت بل چنانکه چون تود تجلی او تقالی نباشد
 غیر او نه بند و میسده و دیده و بینش نمائده هر یکی شوند
و دعای حسین مصور حلاج که کشته است ائت ام انا هدا
العین فی الدین حاشای حاشای من اثبات استین پی و
پنک اینی نیاز عنی فارفع بفضلک اینی من البین

استی

سحر شد

سخا شد انیت او از میان بر خیزد تا تو انکنت اما الهوی
 و من الهوی ناوردین مقام معلوم شود که انکس که کنت سبحان
 ما اعظم شانی نردعوی الهیت کرد بدل دعوی رفیع انیت خود
 کردند تا اثبات انیت حق تعالی کرده اید دعوی نفی انیت خود
 با اثبات غیر خود کرده است و هو المطلوب و هم در کتاب مذکور
 که وحدت یکا کتبت خابن بالای اتحاد باشد چه از اتحاد که معنی
 یکی شدن است بوی کثرت اید در وحدت ان شایسته نباشد
 و انجا سکون و حرکت و کز و کز و کز و کز و کز و کز و کز و کز
 و مطلوب و نقصان و کمال هم منعدم شوند اذ الیغ الله الکلام
 الی الله فاسکوا بیا که حضرت ذوالجود و الحلال در ازاله الای
 حیث کان الله ولم یکن معه شیء خود را بخود رسانست و جمال
 و کمال ذاتی خود را بخود می دید بهیمن دانستن و دیدن همه شئون
 شئون و صفات را که در غیب هویت ذات مندرج بود بی
 احتیاج بظهور غیر و خود بخود می نمود و صدای استغنائی

انما انما کنت

نمودم

ان الله لفتي عن العالمين برکوش تاريل نشينان طلت ابو علم
ويكف لمن الملك اليوم لله الواحد القهار ادا در ضمن کمال ذاتي
کمال اسمايي را که موقوفست بطهور غير خواست که مشاهده نمايد
در خزانة کثر المحفيا فاحبت ان عرف کثا و خود را
در مایه جلد موجودات جلوه داد عشق ناگاه در بصيرت کرد
هر چه پوشيده بود پيدا کرد خواست بر مژده وجود و عدم
در زمان عالمي هویدا کرد بی وجودش علم محال بود خویش را عینی
جله اشیا کرد بود دایم تجویبش بیکتا هر کراخ نمود بیکتا کرد
تا در این مجلس خرد پیدا عاقبت های در سویدا کرد لشکر حسن
تاخت بر جان باز عاشق را اسیر و شیدا کرد زد بجاک از
بجهت حرفی در دل خاک کینج را جا کرد داشت با خاک دارهای
نهان لاجرم راه این سخن را کرد کای وجود تو اصل بود همه
با بید بیکت سود همه ان ذات یکانه که بیفتائی است او را
نشان علم و عقل را در میان حقیقتش زبان عبارتست

و در وقت

و در وقت معرفت را بوجدان ایهتش امکان اشارت نرسا
قدس جلالتش از غبار سیاحت دم و حواس خالیست و کنکرا و حج
کمالش از کسنا حاصلت فکر و قیاس بر تعالی اما در مرتبه واحد
که ذاتش از صفات ممتازست راه معرفتش بر عاشقان صاف
بازست لیکن تربیت پنهانی و امریت وجدانی تا بخشند
ندانشند چون دانند بیان نتوانند اگر مری بیان کنند
حکم بقیتلشان کنند که لو علم ابو در مافی قلب سلمان مقتله
لیکن حرف فلزم دلشان مجموع در ایلیسی جواهر اسرار از قهران بگر
بر ایلی چنانکه درین غزل حکمت از توحیدم نزل بیان شده
اندم که عشق بود را شیا اثر شود اول نظر بر این ذات دل نمود
اندم که یار و اوست سر زده و روی از عشق خواست طنطنه عالم شود
یکشوه کرد جمله اشیا وجود یافت بکفره ذات جمله ذرات را وجود
چون رخ نمود کن و مکان است برادر در پیش طاق ابروی و جمله در سجود
چون لب کشود غارت دهان تمام شد از یک کلام زنگ زده ظاهر زدود

انگه که آید و کیسوی عینین عشاق دارند ستاد دین جان بود
ظاهر چو کشتی زلف عشق زدند کین بود که شکوی بچو نرا چرخ بود
محبوب کرد خلق خود در محبت غافل شوک نیست خیر این حال بود
کرد افتاح بای محرابی حید بیغیوم حید و شیه و دود
حای بچو چو چیم شد و چم کشت اول از دال با کافه بوز داد داد
از حای حی که تانی حای چید بود ذرات کون باوش حیات از حید
اینست داه معرفتای بند باوش از زر کتهای موزن توان شود
فصل سوم در بیان اعتقاد صوفیه در نبوت و امامت بدانکه نبی
انسانیت که مامور باشد از جانب خدای تعالی بجهت دادن از او
و میان او و خدای تعالی ادوی واسطه نباشد و فرستادن انبیا
واجبست زیرا که فرستادن ایشان لطافات و لطف بر خلق
تعالی واجب و باید که انبیا معصوم باشند از گناهان کبیره
و منیر و عدا و سهوا پیش از نبوت و بعد از نبوت از اول عمر
تا آخر عمر زوی که غیر معصوم بر اخبار و اوامر و نواهی و وعده میدهد

او اعجاز

او اعتماد نباشد بر غیر از فرستادن او فوت شود و باید در این
بخی افضل از ملاک است و محمد بن عبد الله بن عبد المطلب هاشم
عبد مناف علی الله علیه السلام رسول و نبی بحق و خاتم هر نبی
و افضل از ایشان است و پیش از نبوت عبادت بدین محمد
شعر جان نشسته زلال وصال محمد دل طالب کمال جمال محمد است
صاحب جلان که واصل در کابشوند انم من جاه جلال محمد است
بودن حق که دلی ملک و لایتمند از منت اولایت ال محمد است
هر عاشقی که بر در دلدار بار یافت جانش در از روی خیال محمد
از صادقی که شود الحی بکن بکا اکلنه بنده ز بلال محمد است
مقصود افرینش از ایجاد مکنات عرض سپاه و مال و منال محمد
یوسف که برده رونق باز آرسن بیکو بیان که هند و خال محمد
از کثرت گناه موزن مکن هر حق چون شافقت محمد ال محمد
بنا که چون خدای تعالی چون طلسم عالم ملک و ملکوت بر یکدیگر
هشاد هزار بند حجب نورانی و جسمانی بران گذاشت که هیچ انسان

و ملك بتم فلفظ خورش هر چند كوشش نمایند ترا شواستد كوشد كه اگر
می توانستی كوشد روح هرگز در زندان سرای دنیا كه الدنيا سیر البون
و جنة الكافر قرار نگرفتی هر پادشاه كه کسی را بزندان فرستد در زندان
چنان به بندد كه زندانی باز شواند كردن طلسم اعظم را بخواند و خورش
بستر بود و کسی با بدان اطلاع نداده كه ما شهید تم خلق السموات
والارض و لخلق انفسهم فتاح حقیقی لن بود و مفتاح هر يك از
كه كه مقابلید السموات و الارض یا او تواند كه بر طلسم بگشاید
یا کسی كه مفتاح رست او دهد پس صدای تعالی چون خوات كه طلسم
اعظم موجودات گشاید و روح انسانی را از قید جسد قائله خلاص
بخشد و بعالم قرب باز رساند با فواید بسیار كه درین سفر حاصل كرده
در هر قرن و در هر عصر یکی را از جمله خلائق بگزید و از جمله بندگان
استیاز داد و بنظر عنایت مخصوص گردانید پت نظری كه در روی
عین سوخته دل هر چه دارم من پچاره ازان یافته ام سیستكائیت
صلی الله علیه و آله فرمود ارواح جنود مجنده و بعد اول ارواح

عزیز

چون لشكرها كه صف تند چهار صف بدانشند صفا اول در مقام
بی واسطگی ارواح انبیا بود علیه السلام و صف دوم ارواح اولیا و صف سوم
ارواح مؤمنان و صف چهارم ارواح كافران پس این ارواح كه در
اول بودند در مقام بی واسطگی از نظرهاى خاص حق تعالی پرورتن و استعلاء
ان یافته بودند كه در طلسم كشای عالم صورت او م وقت باشند
تا خلائق بواسطه هدایت ایشان طلسم كشان بیاموزند كه او
الذین هداهم الله فبهداهم اقتده یعنی انبیا را من موتم بخود
خود طلسم كشان زیرا كه ایشان سالها در مقام بی واسطگی تامل اوار
نظر یافته بودند و قائلان بودند كه بتصرف جنایات الهییت اذنا
غیب دیدل ایشان بگشایم و اسرار طلسم كشان در كتاب الرحمن
علم القرآن بایشان بیاموزیم اولئك الذین انعم الله علیهم الكتاب
والحکم و التوفیق اما انكافى كه ابتداء در عالم ارواح از پس حجیه ارواح
انبیا فیضان فضل انعمه روزی بواسطه راه حضرت ما شواند
رفت و طلسم دیته ما را شواستد كوشد سنت الله الی قد خلت من قبل

ولن تجلسن الله تبارک و تعالیٰ کریمنا همت انبیا قیام نمایند و دادان
هدایه را طی مستقیمه فاتیموه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن
سبیلہ چنانکه می باید بلهنگام **م** وصل نکار باریت خدا پیشگاه
کن در دیرستان شریع انبیا اول الف باید گرفت و با شریعت
اینجست که هر می که از او امر شرع کلید بندگی از بندهای او طلسم
اعظم است چون بگویم هر یک در مقام خویش قیام نمودی بندگی
طلسم گشاده شود و نسبی از نجات الطاف حق از ان بشام
جانت رسد که ان ربکم فی ایام دهر کم نجات الا فترضوا لها
وتقرضوا النجات ادای او را و نواهی شرع است بر هر قدری که صدق
الطاف ربوبیت بحقیقت دستگیری قیام نمایند که من تقریب
شما تقریب الی ذراعا و من تقریب الی ذراعا تقریب الی باعا
و من اتق شیا ابتته هر ولت **ش** کرده عاشق قدیم راست
ممشوقه تبارک سرت پیش آید چون معلوم شد که بندهای طلسم
انسانی جز بکلید شریعت نمیتوان گشودا انست شد که شریعت را

از سر

از شادی ناچار بود و ان انبیا انعم علیهم السلام بدانکه امام کسی باشد
که حکم در بر باشد بر جمیع مکلفین در امور دینی و دنیوی بر سبیل
نیابت از نبی صلی الله علیه و آله تعالیٰ امام واجبات چنانکه بعث
نبی و واجبات است که امام معصوم باشد چون نبی و امامت از نبی جدا
باشد نه مجرد دعوی امامت و خروج چنانکه زیدیه گویند نه بر
چنانکه عباسیه گویند و نه باجماع چنانکه سنیان گویند بل بعثت
پنجم و قول امام سابق و دعوی امامت ظهور و عجزه شرط بود
در امامت پس بنا بر آنچه مذکور شد جانشین بحق بعد از حضرت
مصطفی علیه التحیة و التناغم علی رضی شواند بود زیرا که او
منصوص خص من کت مولاة فهذا علی مولاة و مخصوص قول
ما انجیبت و لکن الله انتجا **م** ان سروری که رهبر مردان بود
علیت انظری که مقصد خاصان بود علیست ان عاشق
که در خم جوکان دریا بر کف نهاده سر سوی میدان رو علیست
ان صفندی که صف بکوزار نفس را همچون نبات نفس پرستان

کند علیت ان شهسوار معرکه جاهد و که او اندر صف ملائکه حواله کند
 ان سید مع ذنبت محمد است انکس که بایشاه خراسان بود علیت
 ان ساقی که از کتف او باده میخورد ان ماستی که عارف بزبان بود علیت
 ان صافی که جمله اسرار در انا ان محرمی که هدم جهان بود علیت
 ان عالم علم الهی بر دو کون ان اصری که حافظ قرآن بود علیت
 صاحب دلی که زود ترش بر فرشتان بهتر از ابا درخشان کند علیت
 ان صاحب شریعت و اقیس مصطفی انکس که زود کوز جهان بود علیت
 ان پردلی که روز جوانی نیندک دلهای جمله ختم هر اسان کند علیت
 کلید در علیت مؤذن ز روی شاهی که او شیخ کاهان بود علیت
 شیخ علا الدوله سمانی که بولایت علم باطن است و وراثت علم ظاهر
 و امامت علم ظاهر و باطن و وصایت حفظ سلسله باطن و خلافت
 حفظ سلسله ظاهر و علی بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم و وارث
 و امام و وصی و خلیفه بود از هر علی کی که بایر عرفان نامش هم
 دم نش کند در این جهان این کجک طرفین که ارباب کل

یابند ز تینان اشرا ایمان و بی شیخ علا الدوله علیه الرحمة در کتاب
 غزوه سبزی یاد کنون رجال غیب نماز بطریقائمه معصومین علیهم السلام
 میکند شیخ عطار قلعه ستره و زمطهر ذات میفرماید **شعبی**
 اگر پرسی که راه حق کدام است انرا گوئی که اندر دین تمام است
 بگویم راه حق بانو کلام است ولیکن مرتفع در دین امام است
 محمد چون ز پیش خلق برضات امامت خلق عالم بی او است
 ز بعد مصطفی حیدر امام است ترا ایمان و دین از وی تمام است
 امامت مرتفعی و ال کیس طریقت راه ایشانست در دین
 علی اندر جهان معصود است سراسره روانان پناه است
 دلیل راه حق در ان مرتضی بقول او پیشا شو خد را
 چراغ مهر او در دل برافروز طریقتی حق از وی پاموز
 اگر نشناختی در راهی برادر چه سپهری ز ترساور کافر
 بگویم نام ان سلطان سرمد که پانجهاد بر دوش محمد
 ای المومنین شاه معظم ای المومنین اسرار دم

امیرالمومنین و در ذبا نم **✦** امیرالمومنین روح روانم
 طفیل است از سه تا بماهی **✦** بجو او را بر جای که خواهی
 خدا را از جهان معصوم آورد **✦** همیشه عابد و معبود او بود
 اگر دانی بگیری او را مای **✦** نیایی در سلمانی نو نای
 یکدان نور احمد او حیدد **✦** ندوی عقل این اسرار بی بر
 سخن کن ختم ای عطارد ده **✦** مگو با کسان اسرار یزدان
 دیگر در جای دیگر فرماید **✦** اگر کسی که ناچ کیست در راه
 دین ره کیست از اسرار گاه **✦** تو ناچ را نیبانی ز هالک
 مینانی درین ره کیست مالک **✦** حدیثی مصطفی کشته درین باب
 بگویم با تو این اسرار در باب **✦** چنین فرمود که بعد من امت
 شوند هفتاد و سه در دین **✦** یکی ناچ بود در دین الله
 بود هفتاد و سه در دین الله **✦** بگویم با تو کاین ناچ کلام است
 کسی که واقف است تمام است **✦** بود ما مور او مصطفی را
 امام خویش اندر نفسی را **✦** شناسد آرزو معنی وصی را

بیشک

نباشد منکران قول نبی یا **✦** شناسای امان سالک استند
 ولیکن ناشناسان هالک **✦** تو هالک دان مرا نکوانم نماند
 طریق سر شاه دین نداند **✦** تو هالک دان کسی کین ره ندانست
 طریق ملت آن شه ندانست **✦** تو هالک دان کسی که غیر حیدد
 گزیند در ره دین هر دیگر **✦** تو هالک دان که نشناسد علی را
 نداند او نام حق ولی را **✦** تو هالک دان کسی که نیست در پیش
 نمیداند نام و در میر خورش **✦** اگر خواهی که باشی ناچ راه
 نتایج سر زار حضرت شاه **✦** گردیدند اندر راه فرمان
 جهان کن بر وجود خود کلان **✦** بجان ازاد شوازه درو عالم
 چه گویم به ازین و الله اعلم **✦** و نیز میفرماید
 اگر کسی که ظالم در جهان کیست **✦** طریق و راه رسم ظالمات چیست
 بگویم در جهان ظالم که باشد **✦** مراد ظلمت ایمان چه باشد
 بود ظالم حقیقت با مسلمان **✦** تمیذاند یعنی راه ایمان
 بود ظالم که دین حق نباشد **✦** ز بغض بر نفسی او میخوشد

بود ظالم که بجای پیمبر :: بناحق بود و باحق شد پیمبر
 بود ظالم که او گمراه باشد :: نه بر دین و طریق شاه باشد
 بود ظالم که هفتاد دولت :: نهاد و رفت بر جاه و صلاحات
 بود ظالم که دنیا دوست دارد :: نفاق و نفاق در پوست دارد
 بود ظالم که خلقان کرد گمراه :: زلفت او بر طریق ملت شاه
 بود ظالم که بدین بی نیست :: بقول مصطفی یا رومی نیست
 نه پی روی ظالم را تو هر کوی :: ز ظالم در جهان مسکت تو هر پی
 خدا ز ظالمان پیرا باشد :: که ظالم را ز خود ازار باشد
 خدا بر ظالمان کردات لعنت :: قتاده در عذاب و رنج و سخت
 ز ظالم در جهان پیرا می باش :: محبت حیدر کرار می باش
 محبتان علی از او فرزند :: محبتان علی در دهر مردند
 محبتان علی اند اسرار :: محبتان علی از غیر پیرا
 محبتان علی باشد بر راه :: محبتان علی باشند آگاه
 محبتان علی در جان چو نورند :: ز ظلم و کبر کین وجود و درند

مجانب علی چون نور باشد :: مجانب علی منصور باشد
 مجانب علی که ز راهند :: مجانب علی فیض الهی است
 مجانب هم او در جهان شد :: همیشه چون گل باغ بهشتند
 تو دای خارجی در زحمت :: نمی دانی که راه حق کجاست
 چه دانی در حقیقت و تعقی :: بنای مظهر نور خدا را
 ترا مظهر زطلت دور دارد :: ز چشم ظالمان ستور دارد
 ترا مظهر زطلت و راهاند :: با سر علی اندر رساند
 شوی اندر معانی راه بین :: که زنجیر در رهش صلقت و بین
 و در مقالات حضرت شیخ صفی الدین مسطور است که یکی از حضرت
 شیخ سوال کرد که شیخ زاهد و زاهد چه است فرمود که در اهل
 بیت داریم که ایشان نهایت تقوی و طهارت موعی میداشته اند
 این بابو بقیه سوره العزیز در کتاب مجالس در آخر مجلس نماز
 یک نقل میکند از ابوسلم که روزی با حسن بصری و انس بن مالک
 رفتم تا بدر خانه ام سلمه رحم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

افسرد و در خانه نشست و من با حسن دانه خاند شدم حسن گفت
السلام عليك يا اناه ورحمة الله وبركاته تمام التمس فرمود عليك
تو کيستی ای فرزندان حسن گفت من حسن بصری ام فرمود که بواسطه
چه کار آمده ای حسن گفت از برای آنکه نقل کنی از برای من حدیث
که شنیده از رسول الله صلی الله علیه و آله در شان علی بن ابیطالب
پس ام التمس فرمود که نقل کن از برای تو حدیثی که شنیده باشم
از رسول الله صلی الله علیه و آله هر دو گوئیم که یاد و اگر ندیده باشم
الله را صلی الله علیه و آله را که این حدیث میفرمود هر دو چشمم گریه
و دلم را اگر طرف این حدیث نکرده باشم هر کس خدای تعالی بد را
که هیچ چیزی در او نیاید و با نام لال با دگر از رسول صلی الله علیه
نشنیده باشم که میفرمود بعلی بن ابیطالب که یا علی هیچ ندیده
که ملاقات کند با پروردگار خود در روز قیامت و منکر امامت
تو باشد مگر مثل کسی که ملاقات کند با حق سبحانه و تعالی و عبادت
تکرده باشد او مسلم میگوید شنیدم که حسن گفت الله اکبر

اشهد ان علیا مولای رسول اللوین چون بیرون رفت انس
چون بگفت میگفتی ای حسن گفت سوال کردم از ام سلمه که نقل کن از برای
من حدیثی که شنیده باشد از رسول الله صلی الله علیه و آله در شان علی
ابیطالب مجتبی و مجتبی گفت من گفتم الله اکبر گواهی میدهم که علی مولای
و مولای جمیع مومنان است پس انس گفت که گواهی میدهم که رسول الله
صلی الله علیه و آله این حدیث را سه مرتبه فرمودند و مولای رسولی و رسولی و رسولی
من علی دوست دارم دوستی کردار است که در دهر و چشم هر که دشمن در است
ما که از نور علی هر دم سعادت یابیم این سعادت بدستم از دولت پلار
روز باری که من دارم سودای علی ای را در هر دو عالم رونق آزار است
خبر ای رسولین هر کس بکند او امام است پرست و معنی است شکست کار است
شاه مردان دوست دار بدای خود است هر که چشم ندارد دشمن و اغیار است
دیده هر خدای محمد و از روی علیست کردن هر خاصی او بخیر بردار است
شمس تری چشمش بر کوا سر است هر که شاه دانند افسار است
و باز در شوی میفرماید تو بتارک علی را دیده زانجرت نمی بروی بکر دیده

و حکیم ثانی علی الرحمن فریاد ای شایعیت ایمان مدح حیدر
 نشیدی تو اینکه موسی کل کریم و موکل در کربلا
 با مدحش مدایح مطلق زهق الباطل است و جاء الحق
 و نزل در قسیده دیگر کفر باید انکار او را از جهالت عالمی
 باللهار بر می توان گذشتن راست گویم با ورم نایلند روی
 حق زهر با بدن پیر شدن بدانکه امام بحق بعد از این
 علی پرش حضرت امام حسن است علیها السلام بیاز حقیقت کونای
 بکش بدیده پناز خاک پای اگر طالب بر حقیقتی مقین
 بکوش که شوی کلبه شای حین کسی که راه حق برد و شمه قریب
 باد جان دل خویش در وفای هر آنکه از روی دین لغا دارد
 شود میر شرار پند و لغای حین کسی که زنده جاوید شود بدو
 حیات او بود از پر تو لغای حین بیا چشم دل خویش با کن
 زهر طلفت زسای با بهای حین که در کار و دعالم توان کشود اگر
 بود دست غریزه کشای حین شبنم روز قیامت توان اگر باشی

خود را در این روز

مدح

ز صدق جا که مولای باوقای حین امیلا هست مؤذن که خلق را دم
 فقد و چشم بر روی با بهای حین و امام بحق بعد از امام حسن بر او
 حضرت امام حسین علیهما السلام کسی که کوی میدان را بود
 هم او است که در جهان کشته حالایی غریق بجهت شود نکو بختی
 که بتر جان در خویش در وفای حین بعشق زنده توان بود که بود در دل
 نشان هر بخت بشیمهای حین مراتبه که در میان توان یافت
 اگر بصلق بود در دل حین بود شبیه به پنهان جو انزوی
 که زب یافته از زینت فیضی حین اگر بعالم تو حید راه پیجوی
 بدانکه محض راستان در اسای حین بیا بنا طهرت باش از سر صدق
 تمام عمرین باش در غای حین بمصطفی و علی میشود کسی همراه
 که زید اشک دادم چرخم بگلی حین بود رخسار مؤذن توان شفاعت
 اگر گذر قند سوی کریمای حین و ابهام بحق بعد از حضرت امام
 پرش حضرت امام زین العابدین است علیه السلام جانی
 روی زین العابدین من سکی اگر کوی زین العابدین

عاشق جانبازا نوادان که هست
 شفته بر روی زین العابدین
 سالک محمد و پد امیدان که هست
 قبله اش بر روی زین العابدین
 طالب مطلوب با سیلان نین
 میکند روسوی زین العابدین
 عروقه الوثقیح بن سیلان که هست
 رشته کیسوی زین العابدین
 خیر نفس ترا در میکند
 قوه بازوی زین العابدین
 اینبار از پذیریت داده
 خلق و زهد خوئی زین العابدین
 جمله ابدال حق خوشوشله
 درد و کون از نوبی زین العابدین
 جینف موزن هر که خواهد
 گویشوندوی زین العابدین
 و امام بحق بعد از حضرت امام زین العابدین
 پسرش امام محمد باقر است
 کسی که کت ز لایق جهان ظاهر
 بود زجان سلک کوی محمد باقر
 هر آنکه عارف حق بشود بعد از
 بود معتقدان محمد باقر
 بعلم او هر چه بران شده کوی
 که هست علم ایشان محمد باقر
 ترا دالت خیری کم بر آن نجات
 بدانکه هست نجات از محمد باقر
 بیاوست خدا شوز باره توحید
 بگوید ز دست محمد باقر

کی عاشق

کجا است عاشق دل داده که از صید
 بوصول ابر رسد از محمد باقر
 بیا موزن و خود را فدای این کن
 که راه حق بود خیر محمد باقر
 و امام بحق بعد از امام محمد باقر
 پسر امام جعفر صادق است علیهم السلام
 هر آن سری که بشوق جان بود لایق
 بگوید افشاهی ز جعفر صادق
 هر آن دلی که بود روشن از محبت
 زد اینبار دل از نیک جعفر صادق
 کسی که راه و شاه راه شوق
 بود بقیع سر کوی جعفر صادق
 کسد کل بپر جمله اولو الاصل
 فبار نفاک کف پای جعفر صادق
 ز شیخ احمد مرسل کسی خبر باید
 که بهره و رشود از علم جعفر صادق
 بیا و چنگ بچیل المین ترنگ
 که نیت جبل مین میر جعفر صادق
 بیا و شاه کویین سرف و نارد
 کسی که کت زجان کج جعفر صادق
 بر روز حشر بخور غم موزن دست
 جو کشته ز غلامان جعفر صادق
 و امام بحق بعد از امام جعفر صادق
 پسرش امام موسی کاظم است علیهم السلام
 کسی که کوه نوچیدا بود ناظم
 کشد رشته جان مهر موسی کاظم
 ز محرابان سر پرده رصال شود
 کسی که راه بر روی موسی کاظم

بر عالم تو خلد بر آنکس که خورد غوطه بدیای موسی کاظم
 شش پنداره بخت شود نگوختی که جان دهد لیس روی موسی کاظم
 نشان دانه حقیقت اگر ز طلیحین که نیت هم غیر موسی کاظم
 شنای در درج اشکان ملایک بوده است کسی غیر موسی کاظم
 عصای موسوی و معجزه بیضا بود نشان از دست موسی کاظم
 دلی که در دو جهان صاف و آلوده گرفت بر روی از قلب موسی کاظم
 کسی که چو سوزن فلک اندول بخت بود کینه سنگ روی موسی کاظم
 و امام بخت بعد از امام موسی کاظم بر سرش امام علی بن موسی الرضا است
 ای شاهان ای شاهان دارد دل از بر تو خورشید بر بحر بیخ شاه رضا
 ای عارفان ای عارفان محمد است اندر طلاطم اندم از دین شاه رضا
 من قلتم تو حیدم و از من بدارد کس تا کشته جانم آشنا با حضرت شاه رضا
 ای سالکان ای سالکان از بارشند بستم که بار کرد در خدمت شاه رضا
 ای پیلان ای پیلان از دانه آورده دل بجز بی پایان بود میوسر شاه رضا
 ای شاهان ای شاهان یوسفیان صد بلوی سوخته از حضرت شاه رضا

ادم صوام

آدم صغیر اندر اوج بی اینه را تو بختی که موسی کلم الله شد فتح از شاه رضا
 فتح از در او ای شد اقبال هم پیک بر بوده جمیع اولیا از سینه در شاه رضا
 داده رفاج اینده را بگریه اهل الله کرده دل آگاه را و افشانی شاه رضا
 هر کس که صاحب بودی از هفتاد اقل دانی که صاحب بودی بر طایفه شاه رضا
 کرده است این راه را همان از دیده نام بخت تاره نیابند چنان در دولت شاه رضا
 زاهد بودی از حد بگریه شاه رضا از عجب تا خود کرد از حضرت شاه رضا
 شکر تو روز چون کنای پادشاه دادی چو او را همی در سرت ای شاه رضا
 و امام بخت بعد از امام رضا پیرش امام محمد تقی است علیه السلام
 انرا که دل بشو و محبت نوی بود جانش همیشه طالب کوی تقی بود
 دست و لایب ان العباد زند چون قبله اش بخت بر روی تقی بود
 انرا که بوی یاد گرای بود دست دایم دلش بر بوده بوی تقی بود
 انرا که وجه حق بودش منظر نظر چشم دلش مقام بر روی تقی بود
 هر عاشقی که از خطر نفس و ارهد اراسته بر بر روحی تقی بود
 در هر دو کون افر شاه بی بر بند انرا که دل همیشه بسوی تقی بود

در هر دو کون افر شاه بی بر بند
 انرا که دل همیشه بسوی تقی بود

مردانه و ار تریک و عالم کسب ^ف
 و امام بحق بعد از امام مخلصی پیرش امام علی نقی است علیها السلام
 دل سوزنده با نور نقی :: میشود جام طلبکار نقی
 سر و پستان رسالت او بود :: زان شلم مایل بر فشار نقی
 دره دیای امامت او بود :: زان گرفتارم بگفتار نقی
 اولیای راج بر سر آمدند :: زان شده جام گرفتار نقی
 بادشاه صورت معنی بود :: هر که شد الحق وفادار نقی
 با جمیع انبیا همراه شد :: بنده شد هر کویا زار نقی
 هر دلی گوشت جام حق نما :: باستان عکس ز رخسار نقی
 در ره عشق خدا مردان حق :: میروند از شوق در فشار نقی
 چون مؤذن هر که شد خال ^ش :: میشود محرم با سار نقی
 و امام بحق بعد از امام علی نقی پیرش امام حسن ^ع
 باز دل در خیال سروری :: کویا دیده جمال عسکری
 با زوات دم دارد جلا :: چون میر شدصال عسکری

بازار لوی

با از شوق انالغوجان من :: گشت کامل از کمال عسکری
 با از سخنان توحید حق :: میرسد بر دل لال عسکری
 کفان کردن بیان تار و حرش :: رتبه جاه و جلال عسکری
 شود اهل دلان مرد خدا :: کوشود از دل خوال عسکری
 هر که عشق خدا از دست برد :: گشت هندو پیش خال عسکری
 دستت از دو کون :: بر نشان می بین جمال عسکری
 از امام عسکری پیرش صاحب الزمان ^ع
 و باقی خواهد بود تا یک مکلف بر روی زمین
 در بیابان وجود او قائم است و چون از دنیا رحلت کند قامت
 پیام زند ای دلبران ای دلبران رحمی که دارد دل نقان ^د دل والده
 شنیداشده از دینک صاحبزبان ^{ان} ای سرمدان ای سرمدان از سرمد
 کون و مکان ^{از} دل هویدا میشود نور خدا صلح زمان ^{ان}
 ای بخودان ای بخودان ^ک ای بیبا ^{ان}
 ای عالمان ای عالمان ^{ان} خواهم کم ^{ان}
 کیش چون سازم بیان از رتبه ^{ان}

ای سرخوشای سرخوشا خوشتر از جام ^{و خند} جامی که او را میدهد بحر خاص ^{حرفان}
 ای همدان ای همدان بکم هوادار ^{کنید} دل درویشداشته از دیدن ^{حرفان}
 مقهور از کون و مکانی که باشد ^{جهان} خردین و اسمان شاه جهان ^{حرفان}
 هم آدم و نوح است و هم موسی ^{است} هم صبر و بیت و دارای ^{حرفان}
 هم صالح و هود ^{است} او هر چه در آید ^{حرفان} شاهی سلیمان یافته از دولت ^{حرفان}
 میان بخلا بود هم نور احمد ^{است} عالی اعدان که هست سلطان ^{حرفان}
 خلوت حسن علم ^{البانین} هم زهدین ^{حرفان} هم اوست ^{حرفان} فرسنگان ^{حرفان} دانهی ^{حرفان}
 هم جعفر صادق بود هم موسی ^{حرفان} شاه رضا هم تو ^{حرفان} فرخ جهان ^{حرفان}
 با شد تو ^{حرفان} مگر می هادی ^{حرفان} قطب ^{حرفان} نی آسمان ^{حرفان} دان ^{حرفان} حضرت ^{حرفان}
 شاهاموزن ^{حرفان} بسکت ^{حرفان} شاهی ^{حرفان} زور ^{حرفان} است ^{حرفان} کل ^{حرفان} خود ^{حرفان} چون ^{حرفان} خوانده ^{حرفان} صد ^{حرفان}
کلمه بی آنکه ^{حرفان} فرقی ^{حرفان} ناجیه ^{حرفان} از هفتاد ^{حرفان} و دو ^{حرفان} فرقه ^{حرفان} که ^{حرفان} حضرت ^{حرفان} پیوستی ^{حرفان}
 علیه السلام در حدیث ^{حرفان} شهور ^{حرفان} اشاره ^{حرفان} با ایشان ^{حرفان} کرده ^{حرفان} و ^{حرفان} بی ^{حرفان} بی ^{حرفان} بی ^{حرفان} بی ^{حرفان}
 نیستند ^{حرفان} زیرا ^{حرفان} که ^{حرفان} ایشان ^{حرفان} چنگ ^{حرفان} در زده ^{حرفان} اند ^{حرفان} در ^{حرفان} عروقه ^{حرفان} الوثقی ^{حرفان} اهل ^{حرفان} بیت ^{حرفان}
 علیهم السلام ^{حرفان} و ^{حرفان} دین ^{حرفان} و ^{حرفان} دهب ^{حرفان} بخورد ^{حرفان} از ایشان ^{حرفان} فر ^{حرفان} گرفته ^{حرفان} اند ^{حرفان} و ^{حرفان} حضرت ^{حرفان}

و حضرت صلی الله علیه و آله فرموده مثل اهل بیتی کثل سفینه نوح
 من کلب علیها یبحی و من تخلف عنها غرق یعنی مثل اهل بیت من
 همچو کشتی نوح اند که در آن کشتی نشست از طوفان نجات یافت
 و هر که از آن کشتی تخلف کرد و در آن در نیاید غرق شد و غیر این
 طائفه حلیله دیگر جمله جنود هالک و ناحق اند و کلام بعضی از شیخ
 که ظاهر ادلالت بر تسنن ایشان میکند محمول بر تقییه است و تقییه
 واجب است و ترک او مثل ترک نماز است و کسی که او را ترک کند
 پرویز سیر و دزدین نامیده و مخالفت یا خدا و رسول و ائمه
 علیهم السلام خیانته احادیث اهل بیت بدان باطل است و از حدیث
 امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردند از ایشان اگر کم عند الله
 انقسم فرمود یعنی بر یکترین شمار خدای تعالی اکسیت که تقییه
 بیشتر کند این باب بر قدری سره در کتاب عقائد میفرماید
فلا تطلق الله تبارک و تعالی اظهار موالاة الکافرین و مجال
التقییه بقیه جنای تعالی مباح گردانیده است اظهار دوستی کردن

بکافران در حالت تقیة و قال الله عزوجل لا یخذا المؤمنون
الکافرین اولیا من دون المؤمنین ومن یفعل فلیس من الله
فتی لا ان متواترهم تقیة و درین باب احادیث بسیارست
که درین باب رساله مجال ذکران نیست و اگر ظاهر بعضی اخبار در
بندت بعضی اشیا کذب نباید جرم کرد بطلان ایشان
زیرکه معصوم را معصیت بسیارست در آن مذمت که کسی را بان علم
نیست نمی بینی که بست و چهار حدیث در مذمت زراره بن اعین
واردست چنانکه در رجال کبیر مرزا محمد ذکر است و در حدیث
عباسه بن عباس و هشام بن حکم و هشام بن سالم و فضل بن یحیی
و فضل بن شاذان و غیرهم احادیث منکرست و ایشان از اکابرند
باشاق شیخ حنیفا که احوال ایشان در کتب رجال با وضع مقال
مذکورست با آنکه اخبار احاد هرگاه متعلق با اعتقادات باشند
اعتقاد را نشاید **بفضل چهارم در بیان اعتقاد حق**
در معاد بدانکه معاد آنست که زنده کندهای تعالی اموات را در

افوت

در آخرت و روح را به بدن باز گرداند بعد از مفارقت و از آنجا
حسانی و بدی فغانند باین معاد از ضروریات دین محتملست **ص**
علیه و الدوا حیبت اعتقاد کردن برین معاد بر علی جمیع انبیا
و منکر این معاد چون دهر تب و بلا حله و اسما علیه کافر باشد و
اعتقاد کردن بسوال منکر و بیکر و عذاب غیر مرعیه بسیار وحش
و حساب و پوران شدن نامهای اعمال کلین از عین بسیار
و صراط و میزان و بیست و دو زخ و ثواب و عقاب و غیر این
از آنچه کتاب و سنت بان الهیات **هدایت** بدانکه اولاده
کوئید تکلیف بر اولیا نیست و متمسک شوند بایروا عبد ربک
حق **بایتیک الیقین** و این ترذیر و کفرست و مراد مقیم اولاد
و بحکم الکریم که یکی از عرفاست میفرماید سقطت الکلمة عن عبادة
الخواص بمعنی ان تکلف ما حوز من الکلمة و هی الشیئة
فیبدون الله تعالی بلا شیئة و کلمة بل یلتذون بها و یطربون
یعنی مراد از ساقط بودن تکلیف از خاصان ساقط بود کلیت

و مشتق است از ایشان و لذت یافتن و طربناک شدن از عبادت
 کردن چنانکه در کتاب کافی در باب العبادت منقولست از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که افضل الناس من عشق العبادت فاعفها
واجبها بقلب و باشرها بجسد و نفعها ففولایا علی الصبح
من الدین علی عسرام علی بنی فاضلترین مردم کسبت که عبادت
عبادت باشد و اقبال کند بسوی او چون کسی که دست در کردن
دارد و دست دارد و از دل جان و شش را مشغول دارد و بکند
ان وقع کند از برای ان و افضان و بان ناسته باشد که صباح
کرد بشواری یا با سانی و حکایت است از حضرتی که میگفت ان
الناس یقولون ان حلوا و اتی اقول بسقوط الکلف عن عبادة
الله و کیف اكون حلولیا و لا اری فی الوجود سوی الله و کیف
اقول بسقوط الکلف و لا اری ان ما تانی فی هذا الوقت
ولکنی اقول لا کلف فی عبادة الخواص و نقلت از ابو ترید
بسطامی که روزی با بعضی اصحاب گفت که بیایان فلان شخص

که خود را

که خود را ستم کرده داده است بزهده تقوی بدینت آورد همچون
 او را در سجده یا قنل او را غ خود را پاک کرد و بجانب سجده انما
 سلطان روی بجانب رفیق خود کرد کسی که با او اعتماد در دنیا آید
 شریفیت باشد چگونه بر او اعتماد مقامات اولیا تو انلود بسوی
 و سلام نکرد بر او بر سالکان طریقت تحقیق معنی نماید که قطع
 مرحله حقیقت جبرید بسیاری ادب شریفیت ممکن نباشد
 چنانکه مقرب درگاه باری خواجه عبد الله انصاری میفرماید
 حقیقت در ریاست و شرفیت کشتی بی کشتی چگونه از دریا گذشتن
 توان حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسیر با ایلا یتتبعیم انما
 احکم حتی یتتبعیم قلبه حتی یتتبعیم لسانه و لا یتتبعیم لسانه
 حتی یتتبعیم علیه بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی از ملکوت
 عالم ارواح راهی بدیند کشاده و از دل راهی بنفس و از نفس
 راهی بصورت قالب بنظر مدد و فیض که از عالم غیب رسد از روح
 بدین رسد و از دل یعنی بنفس و از نفس اثری بقالب و بر قالب

و فرمود

در استقامت

و شقت است از ایشان دلالت یافتن و طریقتی شدن از عبادت
 کردن چنانکه در کتاب کافی در باب العبادت منقولست از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله که افضل الناس من عشق العبادۃ فما تمها
 واجتبا بقلبهم و با شریکها بجزده و نفع لها فهو لا یبالی علی ما اصبح
 من الدنیا علی عسرام علی یریمی فاضلترین مردم کسیت که عبادت
 عبادت باشد و اقبال کند بسوی او چون کسی که دست در کردن
 دارد و دوست دارد او را از دل جهان و نشش باشد غول از روی
 ان وقع کند از برای ان و افغان و بان نداشته باشد که صباح
 کرد به ثواری یا با ساسی و حکایت است از حضرت محمد که میگفت ان
 الناس یقولون ان حلوت وانی اقول بسقوط التكلف عن عباده
 الله و کیف اكون حلوتیا و لا اری فی الوجود سوی الله و کیف
 اقول بسقوط التكلف و ذردان ما فانی الی هذا الوقت
 و لکنی اقول لا کلف فی عباده الخواص و نقلت از ابو یزید
 بسطامی که روزی با بعضی اصحاب گفت که بیایا فلان شخص

که خود را

که خود را ستره داده است بر هلد تقوی بدینک او در مهم حوت
 او را در سجده یا فشد او داغ خود را پاک کرد و بجانب سجده انما
 سلطان روی بجانب رفیق خود کرد کسی که با واعظ داد و در ایضا
 شریعت باشد چگونه بر او اعطاء مقامات اولیا تو اندو بس
 و سلام نکرد بر او بر سا لکان طریقت تحقیق یعنی نمایند که قطع
 مرحله حقیقت جریب بسیاری ادا ب شریعت ممکن نباشد
 چنانکه مقرب درگاه باری خواجر عبد الله انصاری میفرماید
 حقیقت در ریاست و شریعت کشتی بی کشتی چگونه از دریا کشتی
 توان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستقامت
 احدی کفحتی یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه و لا یستقیم لسانه
 حتی یستقیم علیه بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی از ملکوت
 عالم ارواح راهی بدل بنده کشاده و از دل راهی بنفس و از نفس
 راهی بصورت قالب بنهر مدد و فیض که از عالم غیب رسد از روح
 بدل رسد و از دل یعنی بنفس و از نفس اثری بقالب و بر قالب

و فرمود

در ایستقامت

علم مناسبان پیدا یثرائان طلت بنسرسد و از نس کدورق
بلد و از دل غشاقی بوج پوند و نورایت روح را در حجاب
کند و بقلان حجاب راه روح نینب بسته شود تا از مطالمان
علم باز اندوید فیض بدو کتر رسد و این جمله چون طلسم است
که حق تعالی بر یکدیگر بسته از روحانی و جسمانی و شریعت را
کلید طلسم کشایان گردانیده و آن کلید با پنج دندان است یکی
غازدوم روزه سیوم حج چهارم زکوة پنجم جهاد چون یکی از این پنج
نپذیرد آن کلید طلسم کشایان نشاید زینهار هزاران هزار
که پاس شرع نگاه دار و اگر طلسمی بینی که بصورت موحدی بر آید
و گوید یا واصلیم و تکلیف بر اینست از مجالست او اجتناب کن
و در وی نگاه و هر که قرین شیطانست و گمراه کتله خلق و لا تتبع
من عولت نسسه له فصار له اماره فاستمرت شهر احکام شریعت
چون شارع عام برون و از راه شریعت یک کام هر کس که سر از
حکم شریعت بچورد در راه اهل معرفت نیست تمام و در مقالات

حج

حضرت شیخ صفی الدین قدس سره مذکورست که نوبتی مولانا
نصیر الدین اردبیلی با جمعی از علما و غیرهم نشست بودند
و سخن شیخ قدس سره و بر بیان او در راه یکی را بطین سخن
یکشد عاقبت مولانا نصیر الدین کشد که چون غلبت و کثرت
مردم و قبول خلق داری بفرمانا بر ایشان غلبه کنیم مثلا اگر اراک
خلاف شرعی بنیم شاید که برایشان باز حجت غلبه کنیم
پس کسی از عن با که در علوم مهارت داشت و بر ادب شریعت
و قوفی حاصل کرده بود مقرر کردند که مدتی ملازمت شیخ
بطریق تقییه نمایند و تجسس کنند از شیخ یا از وی بیان او
علی خلاف شریعت پندایشان را اخبار نماید و آنکس موسی
که کسی و برائی شلخت بیاید و در زاویر متبر که مجاور شد
و بمراقبت و تجسس نظر میکرد و شیخ را قدس سره عادت آن بود
که اکثر اوقات در دروازه میان مجمع بموعظه حسنه مشغول
بود و شبها تا بسیاری از شب میکشید همچنان مجلس خود

وکلمات طیبیه میزود و آنکس متر صد اقوال و افعال شیخ سیودو
 حیدر ایشان تا مدت ششماه بگذشت مجموع سیرت ایشان
 بر پنج شریعت دیده تمامت تعالوت موافق شریعت شنیده
 که موجب تقیبه باشد ادراک نکرد با خود فکر کرد که چون مدت
 متوالی هیچ گونه خلاف شرعی از ایشان ظاهر نشد یقین است که
 بسالی تیر صادر نشود بلکه هر عمر بسال شخص از سر اخلاص
 تمام توبه کرد و در حلقه این طایفه در اولاد انبیا و ائمه علیهم السلام
 الدوام از اینکس استفسار میکرد تا مدت ششماه برآمد شخص
 مولانا فیض الدین و اصحاب او صورت حال و اعمال و اقوال و افعال
 این طایفه چنانکه دیده بود باز گفت مولانا فیض الدین انصاف
 داد که این طایفه بر حقت و آنچه با خوانده ایم و میگویم ایشان
 بان عمل می کنند و میگویند بعد از انکار ایشان نمیکرد
 و اخلاص پیش آورد **فصل پنجم در استناد موفیه باینده**
معصومین علیهم السلام بدانکه سلسله جمیع اولیا علی و ائمه

مهرت

شتی است و شیعه و سنی را درین خلاف نیست **بابی** مصحف
 ایت الهی رویت وی سلسله اهل ولایت موبت شرح ششم زنگ
 لب دلجویت محراب نماز عارفان برویت علامه حلی نور الله
 صریح در کتاب منهاج الکرانه سیر یا اید اما علم الطریق فالیه
 منسوب فان الصوفیه کلمه بیدون الحقیقه الیه یعنی
 علم طریقت که علم حقیقت و تقوی است که بگوید منسوب بحقیقت
 امیر المؤمنین است علی السلام بواسطه آنکه موفیه هم میرساند
 خرقة خود را با حضرت چنانکه این جمهور لحسابی رحمة الله
 که از اکابر مجتهدین شیعه است و در کتاب مجلسی مرآت معجزی
 و عوالی اللالی روایت میکند از حضرت رسالت صلی الله
 علیه و آله که آنحضرت فرمود شیخی که مرا بمحراج بردند و داخل
 بخت شدم در وسط بهشت قمری دیدم از یاقوت سرخ جبریل
 در آن قمر را کشود از برای من و داخل قمر شدم و دیدم در آن
 قمر خانه از یکدانه مروارید سفید پس در اهل شلم دیدم در

ان خانه

ان خانه صندوق مقفل بقفل از نور کتم ای چیریل جیستان صندوق
 کتای سید دران تربیت که القافی کند خدای تعالی ترا مکر کجی
 اورا دوست میدارد پس از ان التماس کشودن ان در نمودم
 فرمودن بنده ماموم از خدای درخواه تا اذن دهد بکشودن ان
 پس اذن جلبیدم نما ادا از جانب الهی که ای چیریل بجای دران صندوق
 پس دیدم دران صندوق فقر و خرقه را کتم هست این تر و فقر
 نما ادا از جانب عرش که ای محمد این دو چیز را اختیار کرده ام
 از برای تو امانت تو از وقتی که خلق کرده ام و نمیدم این دو چیز را
 الا بکسی که دوست میدارم و خلق نکرده ام چیزی که دوست دارم
 ازین پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر کز در خدای
 فقر و خرقه را برای من و این دو چیز عزیزترین چیزها اند نزد
 خدای تعالی پس پوشیدن حضرت خرقه را و متوجه مقام او افاض
 شد بان چون از معراج بازگشت پوشانیدن خرقه را
 با الهی و حضرت امیر المومنین علیه السلام و آنحضرت می پوشید

و وصله برکن میساخت تا آنکه میسوزد و وصله دو خشم برین خرقه
 چند آنکه از دوزنده ان شرم میدارم و حضرت امیر المومنین علیه السلام
 ان خرقه را در حضرت امام حسن علیه السلام پوشانیدند آنحضرت
 در حضرت امام حسین و همچنین هر یک از ائمه علیهم السلام در دیگری
 می پوشانیدند تا صاحب الامر علیه السلام و الحال ان خرقه با اعراف
 اینبار را آنحضرت و شیخ ابن جمهور در کتاب مذکور میگوید
 که مراد از خرقه که در میان صوفیهاست بعینه همان خرقه است
 بلکه مراد شرايط پوشیدن خرقه است بر وجهی که آنحضرت پوشید
 و پوشانید یعنی فرار کردن معانی و اسرار بقصد استمداد از
 صاحب مقام خرقه و بر کمال منصف شدن بصفتها خلافت
 ایشان پس خرقه صورت نشاء خرقه معنوی است بعد از ان
 شیخ ابن جمهور در کتاب مذکور نسبت خرقه همه مشایخ صوفی را
 بحضرات ائمه هدی علمم السلام تفصیل بیان میکند و می رساند
 که سلسله های از طائفه بعضی کبیر زیاد و بعضی باریس قرنی

وغيرها از اصحاب ابروالمؤمنین علیه السلام منتهی میشود و ایشان با حضرت
میرسانند یعنی با برهیم ادم و بعضی بر بشر جانی و بعضی سلطان
بایزید بسطامی و ایشان حضرت صادق علیه السلام میرسانند و شری
از سلسله که الحال موجود و مشهورند بشیخ معروف کرخی میرسانند
و ایشان بحضرت امام رضا علیه السلام و نسبت سلسله در میان این طایفه
که بنی و ائمه بدیگری منتهی شود پس این طریقه نسبت الاطرافه خاصه
ایشان که خود را در آن سلوک مینموده اند نجما صان خودی
اموخته اند بیتی علامه حلی قدس سره در شرح تجرید میفرماید
در سجدات نامت نقل التواتر عن علی بن ابراهیم کان سید الابدال
والیه یشد الرجال فی معرفه الزهد التسلک فیہ و ترتیب
احوال الرتاضات و ذکر مقامات العارفين و كان احسن
الناس ما كلاً و لبساً و لم یسبح من طعام قط یعنی منتول
بتواتر از حضرت ابروالمؤمنین علیه السلام که ایشان سر و بدل بوده
و انقال جماعتی اندکانا و لیا الله که زمین از وجود ایشان حال نیست

و محمد باقر

و چون یکی از ایشان رحلت کنند از دنیا خدای تعالی او را
فایم مقام او گرداند چنانکه در کتاب قاموس و نهایت و غیره
ذکر است و ذکر ابدال در بعضی دعاها و آثار اهل بیت علیهم السلام
وارد است و محبت آنحضرت منتهی اندک از برای معرفت در هد
و سلوک و طریق آن و ترتیب احوال با فضیلت و ذکر مقامات
عارفان و از هر کس در دست ز خودش و پوشش آنحضرت است
منجور از هیچ طعنی هرگز و پیرو کتابک در سجدات نامت در
فقیهت ائمه علیهم السلام میفرماید وقد نشره من العلم و الفضل
و الزهد و الانقطاع و الترتیب شیئا عظیما حق ان الفضل
من المشایخ كانوا یفخرون بحبهم علیهم السلام فابو یزید البسماک
كان یفخر بان یسقی الماء را حنیف الصادق علیه السلام و هو
الکرخی اسم علی بن الرضا علیه السلام و كان یواب حاره الی ان
مات یعنی تحقیق منتشر شده از ائمه علیهم السلام علم و فضل
و زهد و انقطاع از خلق و ترک دنیا بسیاری تا آنکه فضیلتی شایع

فخر میکردند بجهت و بزرگی ایشان چنانکه ابو یزید بسطامی فرمود
 بسفا بودن در خانه حضرت صادق و معروف کرخی مسلمان بردست
 حضرت امام رضا شد و در بیان آنحضرت بود تا از دنیا رحلت فرمود
 و بیرون کتاب مذکور در بیان حضرت امیر المومنین علیه السلام میفرماید
بلغ فی الزهد رتبة لم یحقرها احد بعدھا واستفاد الناس منه
طریقاً ارباضة والترك والانعطاع الى الله یعنی آنحضرت بر سینه
 بود در زهد بی تیرگی همچو کس با آن تواند سید عالم را زود مردم
 استفاده میکردند از آنحضرت طریق ریاضت را و ترک دنیا
 و انقطاع از خلق و اقبال بسوی خدا و در کتاب فیه المصنوعین
 جمیع علوم را با آنحضرت منسوب میکردند مثل علم تفسیر و کلام و نحو
 و غیر آن از علوم را و شارح فیه المصنوعین در تفسیر قول او که
میفرماید و غیر ذلك من العلوم میفرماید مثل علم تصفیه الباطن
الذی هو من سرها العلوم فان المشایخ انما اخذوه منه او من
اولاده او من تلامذة اولاده یعنی غیر علوم مذکور مثل علم تصفیه

فقیه م

باطنی

باطن که از اسرار و معانیهای علوم است پس بدستی که مشایخ فرما
 گرفتند این علم را از آنحضرت یا از اولاد ایشان یا از شاگردان اولاد
 ایشان رود شرح کبیر بایجاد عشره در بیعت امامت در بیان
 فضیلت ائمه علیهم السلام مذکور است که آن اکابرین العلماء تشریف
 بجدهم علیه السلام فان با یزید بسطامی کان سقاوی دار الصادق
علیه السلام و معروف کرخی سلم علی یللا ضا علیه السلام و کان یواب
داره الى ان مات یعنی بدستی که اکابر علی شرف خدمت ائمه
 در یافته اند چنانکه با یزید بسطامی سقا بود در خانه آنحضرت صیاف
 علیه السلام و معروف کرخی مسلمان شد بردست آنحضرت و در بیان
 بود تا بعد از تقاضای او و شیخ عباده الحق و الملتز و الدین در شرح
 حدیث دوم از اربعین بتقریب میفرماید که بسا باشد که بعضی کویته
 نظر آن قوم کنند که عارف چون بدو حیرت و وصول رسد مستغنی
 از عبادت و این سخن باطل است زیرا که اگر کسی از عبادت مستغنی
 میبود بسیار است آنحضرت نیز باشد و آنحضرت از استادان

بنام زهد و پای مبارکش و مردم کرده بود و حضرت امیر المومنین علیه السلام
 سلسله اهل عرفان باو منتهی است هر شهباز رکعت نماز میکرد
 و همچنین حال جمیع اولیا و عرفا چنانکه در تواریح مسطور است و بر آنها
 مشهور و بیتر در چند جای دیگر از اربعمین اشاره بدین معنی میکند
 و اگر کسی بتبع علماء شیعه رضوان الله علیهم کند استناد اولیا و عرفا
 بامته هدی علیهم السلام بر او سگار میگردد بر وجهی که او را سگ و شهباز
 نامند حضرت شیخ صفی الدین قدس سره سلاطین منتهی است
 بحضرت شیخ معروف که در بیان حضرت امام رضا علیه السلام
 چنانکه در مقالات ایشان بتفصیل مذکور است و خواججه محمد باقر
 که یکی از مشایخ نقشبندی است رساله تالیف کرده و در آنجا میفرماید
 که معروف که جناب او است شب در علم باطن با امام علی بن موسی الرضا
 علیه السلام و طریق ایشان طریقت ائمه اهل بیت است علیهم السلام با محمد
 چنانکه مشهور است و سلسله ائمه اهل بیت علیهم السلام را در علم
 ظاهر و باطن علماء و کبرای امت بیان آن فرقی و تفاوتها و تقطیما

کتاب چهارم

لنا سلسله الذهب فی نامند و علیا لکرم بن هوازن القشیری
 کتابی در علم تصوف تصنیف کرده در سال چهار صد و سی و هشت
 از هجرت در آنجا میفرماید که ابو محفوظ معروف بن ذریوز الکرمی
 از مشایخ کبار بود و دستجات لدعوة و اهل عراق می کشید
 قبر معروف تریاقیت محبوب و او از موالیان حضرت امام رضا
 علیه السلام است میگوید شنیدم از ابو علی دقاق که میفرمود معروف
 پدید و مادرش نصرانی بودند و او طفل بود سپردند او را بمعلمی
 معلم می گفت بگو خدا ثالث ثلث است معروف می گفت بل هو
 الواحد معلم روزی او را زد معروف که بخت بد و مادرش می کشید
 کاش معروف پباید و بعد دینی که خواهد باشد پس معروف را بآید
 امام رضا علیه السلام مسلمان شد و چون برکت بمنزله خود در رکعت
 پدید و مادرش کشید کیستی کش معروف کشید بر چه دینی گفت
 علی الدین الحقیقی پس پدید و مادرش تیر مسلمانان شدند
 و شیخ عطار نیز در تذکرة الاولیا احوال معروف را بدین طریق بیان

اللطیف

کرده اند و این فقیر را اشباب در علم باطن بصدر و وسند ارشاد
 و هدایت جامع نفوس و حضایع ولایت ملازمان و قطب اهل
 حقیقت و عرفان مظهر صفات ربانی و مورد اخلاق سبحانی
 اعنی الشیخ الاکرم الاعظم قطب الاقطاب فی العالم زبده الاولیاء
 الواصلین لمیت الله مشهده و قدس روحه و نور ضریحه
شهر صدق از آن همان فدای نام : حاتم طایر خجل ز انعام او
 طلعت او مطلع نور هدی : مهر عالم تاب پیش در ضیا
 اهل معنی را فدای او مراد : مشکلات خلقت را از وی کشاد
 ای خوش انکوب در شجر چو فاک : و ز کدورت های هستی پاک شد
 قطره که بود سنجر محیط : دزه که بود شد نور بسط
 سینه اش که دیدد از عشق : شد ز نور عشق تو لیل او فدا
 کت شاه کشور کشف شود : شاهد مقصود او بارخ نمود
 چون موزن کت دولت باراد : در جهان تا حشر ماند آثار او
 و ایثار اشباب در علم باطن شیخ خود از قلب او لیا

شیخ حاتم است

و در سپهر هدی مخزن اسرار و مضبوط انوار الشیخ اجل الابد
 الشیخ درویش محمد کارند همی است نور الله صریح و ایثار
 اشباب شیخ خود از حیات بخش دل مردگان عالم طبیعت
 و هادی کم کشکان وادی طریقت مظهر انوار سبحانی الشیخ
 الکامل الشیخ تاج الدین حسین تبادکانی است اعلی الله مکانه
 و ایثار اشباب شیخ خود او مقتدای اهل عرفان و پیشوا
 سالکان طریق ایتان قطب الاقطاب بنی اولی الالباب
 الشیخ النقی از کما الشیخ غلام علی البیتاوری است طیب الله
 روحه و ایثار اشباب شیخ خود از یکانه آفاق عویش
 الاصفی بالانفاق وان مقتدای اهل تحقیق و قافله سالار
 علم و تدقیق العالم العارف و جیه الحق و الحقیقه و الدین
 الشیخ حاج محمد حبوشانی مشهور بمقتدای اعظم است
 قدس الله روحه و ایثار اشباب شیخ خود از ان طایفه
 حبه عاشقان و پیشرو در هر سالکان العالم المحتمل

المتعبده الله بفتح شاه اسرايى است نور الله فرقده وايشارا
 اشاب شيخ خود ان قبله فلك ولايت مهر سپهر هدايت
 الشيخ الجليل السعيد الشيخ رشيد البید و ازی است طيبه
 مسجده وايشارا اشاب شيخ خود ان غوث بر كزیده وان
 پسندیده السالك العارف بالله السيد المجاهد
 الجيد الشاهد السائر في الله افضل المتأخرين واكل المتبحرين
 جامع علوم الظاهر والباطن امير عبد الله البرزخ بادی است
 وايشارا اشاب در علم باطن بدو طرف است یکی شاه قائم لوا
 که ایشان بدو واسطه بقطب الاقطاب العالمين و زين
 العارفين والعاشقين زين الاولياء الاولين والاخرين
 افتخار و در مان کالات غیبی فتاح ابوار خراسان
 لادبي مشرق انوار عنایات افتاب ازل مظهر کالات
 سلطان لم نزل بجز اسرار حقیقت ذات کاشف فای
 طوارق و صفات حضرت شيخ صنع الدين از دبی مستند

حضرت م

اسرار م

و دیگر

و دیگر بقطب الاقطاب بالاتفاق سلطان المشايخ في
 الافاق الشيخ الامام المحي ختلا في وايشارا اشاب شيخ
 خود ان مجي عمه کالات انسانی و مظهر انوار سبحانی بر سید
 علی هدايت است وايشارا اشاب شيخ خود تمام الدنيا
 والدين شيخ علاء الدین عثمانی است وايشارا اشاب
 شيخ خود نور الملت والدين شيخ عبدالرحمن اسرايى است
 وايشارا اشاب شيخ خود کالات حله کوره باقی است وايشارا
 اشاب شيخ خود رضى الدين علاء الامام است وايشارا اشاب
 شيخ خود شيخ مجد الدين بغدادى است وايشارا اشاب
 شيخ خود شيخ نجم الدين کبرى است وايشارا اشاب شيخ
 خود شيخ عاريا سر بلبيسى است وايشارا اشاب شيخ خود شيخ
 ابوالنجيب هروردى است وايشارا اشاب شيخ خود شيخ
 احمد غزالي است وايشارا اشاب شيخ خود شيخ ابوبکر
 فتاح است وايشارا اشاب شيخ خود شيخ ابوالقاسم

کوره کافی است و ایشانرا اشباب شیخ خود شیخ ابو علی کاتب
و ایشانرا اشباب شیخ خود شیخ ابو علی رودباری است و ایشانرا
اشباب شیخ خود شیخ ابو عثمان معروف است و ایشانرا اشباب
شیخ خود شیخ جنید بغدادی است و ایشانرا اشباب شیخ خود
شیخ سمرقندی است و ایشانرا اشباب شیخ خود شیخ
مروزی که خجاست و ایشانرا اشباب بخوار و هم او پیشوا
و پیشوای مردم و عالم سلطان الاولیا و پرهان الاقنیان است
الامیر العجیب السلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه
السلام الفاتح فی الصلوة و السلام و ایشانرا اشباب ابو الد
زر که او خود حضرت امام موسی کاظم است علیه السلام و ایشانرا
اشباب ابو الد عالمقدار خود حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام و ایشانرا اشباب ابو الد عالمعالی تبار خود حضرت
امام محمد باقر است علیه السلام و ایشانرا اشباب ابو الد عالمکار خود
امام زین العابدین است علیه السلام و ایشانرا اشباب ابو الد عالمکار

حور

خود حضرت اباعبدالله الحسین الشهید بکری است علیه السلام
و ایشانرا اشباب ابو الد زر که او خود حضرت امیر المومنین
وقبله الوحدین و قاتل المشرکین و المحدثین علی بن ابیطالب
علیه السلام و ایشانرا اشباب بیروزی کاینات و خلاصه موجود است
حبیب حضرت ابو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
الطیب الطاهرین المعصومین شیخ محمد الدین بغدادی
قدس الله سره سیر ما ینکه در سند علم باطن هر چند واسطه
پشتران اسناد عالی تر زیرا که مشایخ که معتقدان آوار
حقیقت انداز مسکوة نبوت هر چند آوار باطن ایشانرا
اجتماع پشتر راه بر طالب بواسطه ان و روشن تر که نور
علی نور یهدی الله لنوره من یشاء **باب اول در بیان**
فصلت علم و عالم و اصنافان بدانکه علم روشنی است
که در آسمان اهیت انسان نماید و باز که زخمت است که در
حین حقیقت است شکستن یا بدهر نفس ناطقه که زیور حقیقت

و اسرار را راسته گشت و در سلك فرشته است و ارقام سعادت ابد
 بر جبین او نوشته علی که بحلیه علم محلی نشد چون نیست که او را جان
 و در آن که بسکد دانش زرسیده از غایت قلبی روان نیست التاس
موقی باهل العلم الحیاة والناس مرفی و هم فیم المبتدیان
ارض باهل العلم فو تم سما نور و با فی النور ظل از زمره العلم الخلق
 کتفم و سایر الناس فی التمثیل أعضاء علم مفتاح کنوز حقایق
 و مصباح روز قیامت و نظام سلسله وجود و قوام مرتبه شهود
 علم میراث انبیا و صفت حق تعالی است علم است که مدینه او حضرت
 مصطفی و در آن علم رضی است علم شریفترین وسیله است فرشتگان
 و بسبب آن توان رسید ب درجات علیا پت علمت کمال معرفت
 راه دهند علمت دل پاک جان آگاه دهند که جاه طلب کنی ترا جاه
دهد در حق طلبی بقا بالله دهند قال الله تعالی رفع الله الذین
اسوا منکم والذین اتوا العلم درجات و در جای دیگر
میفرماید هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون

در جای دیگر

و در جای دیگر فرموده من اولى الحکمة تقدا و قهرا یکم او را حکمت
 علم است چنانکه مستران فرموده ان الله ایز کرای کریمه عالی نیست دانش
 آموز و شناسایی طلب نهاییانی که پنا بوده اند هم بدانند راه
 حق پیجوده اند مردم از دانش و رای عالمست دیو مردم هم زدن آدم
 ای طایع جمل خود را سوخته جور فراموشی و کت اموخته سر بر آرزو
 نادان خورشید تا غایب در پشمانی خورشید خالقی که هر دو کونست بر کزید
 فی عرای خورد و خوابت از بید در پویش دانش بر و فراموشی تا توانی
 گردن ادانی کرد مرد و چهل چهره سودا بر دکت علم خوان تا ندانک
 یابد دکت علم بنیاد است طاعت خانه بی اساسی که بود کاشانه
 علم باید تا عمل کنی بود ترا آنکه در دانش عمل کنی بود حجت دانش
 آنکه پی بر روی نماید که نه نادان تری چون بنادانی خود
 داناست دو که بر شمت خود و الاشدی مردم از حضرتت نمیند گفتن
 جزریان دانش اندل بودند در زبان که عمل با علم تو میوند نیست
 جبهه دستار دانش نیست حقه دیواست در دانش عمل

سخنه شیطان بود مرد عدل قیل و قال تده نداند هیچ سوی رفت
 حاصل کن ای بسیار گوی کرتو علم صورتی داری بسی بر لب دریای
 علی چون خسی در ره معنی کرد اناشوی چون صدف در قعر این
 دریاشوی علم صورت پشته ای به کست علم معنی ره جان بود
 انکه نگذارد ترا جرسوی دوست مغز دانش این بود بگذارد پوست
 چه میکنی تا خود یابی اثر واجب این علم است اگر داری خبر که عهد
 انجاریسانی منزلت انچه مقصود است کرد حاصلت کاد دل
 باشد که کشف و عیان شرح این معنی نکند در بیان
حالتی از غیب می آید بد جز بوقت این حرف را شون شنید
 کنج بهانت علم مسموی در تو آید چون ز خود پر و شوی
 علم تو معلوم داد بر کشد دفتر معلوم را حفظ در کشد
 اول از علم شربت بهره گیر طفا را بنود عرانی غیر نشیر
 علم کسی که نباشد حاصلت علم می آتی نیاید در دولت
 زنده علم حصول دین بود اطلبوا العلم ای برادر این بود

بمنه

نبه طاعت بود پندار علم دانستن بود کسار نه الکون جمع نیاید
 که دانش مخبر در علوم رسمیه و مخبر داشتن لغز و احیاست
کلا انهم عندهم یومئذ المجربون بل علم حقیقی است که ترا
 از تو بستاند و مقصود اهلیت رسالت ت علم که تو ترا بستاند
 چهل لذات علم بد بود صد بار شیخ طوسی قدس سره در کتاب الی
نقل میکند تیر در لغج البلاغه و غیره مذکور است که کبیر بزرگ
 گفت که من در رحمت حضرت ایمیرالمؤمنین علیه السلام بودم
در مسجد کوفه حضرت نماز خفتن ادا فرمود دست را بگرفت
و از مسجد پروان المد تاد نواحی کوفه بود هیچ نمیکفت
چون بمحرار فت سه دی از دل بر کشید و فرمود یا کبیر
ان هذه القلوب او عیه غیرها او عاهها احفظ عنی یا اول
لک الناس ثلاثه عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجات و هیچ
رعاع اتباع کل باعت میملون مع کل ریح لم یستقیصوا بمورد
العلم لم یلجئوا الی کن و ثبوت بکبیر العلم خیر من المال العلم

بجيبك وانت تحزن المال المتقصد النفقة والعلم زوايا النفا
يا كيل العلم دين يلدن الله بريك لانسان الطاعة في حوته
وجليل الاحدونه يعيد فانه ياكيل ان تخزان الاموال العلى
باقون بالحق الدهر عيانهم مفقودة واثامهم في القلوب
موجودة آه ان ههنا واثارا في صدره لعلها لو اصب
لحلت على اميب له لفتا غير انون يستعمل الله الذين في
الدينا ويستظهر حج الله على خلقه وبعو على مباده او نقاداً
لحق ولا بصيرة في احنا نرى نفتح الشك في قلبه باو اعاص
شبهة الا لا ذوا ذاك اقره سبوا بالذات سلس القياد
للشهووات ومغري بالجمع والادخار ليسان دعاة الدين
في شى اقرب شها بها الانعام السائمة كذلك يموت العلم
يموت حامله اللهم على لا تجلو الا نض من قيام الله بحج ظاهر
مشهور او مستتر مغور لثلاث نطل حج الله بتنا بزايا اولئك
اولئك والله الا خلقون عدا الا عظمون خطر لهم يحفظ الله

حج

بحجده وتبنا ته حتى يودعها نظرائهم ويرزعوها في قلوب
اشباههم هجم بهم العلم على خفايق الامور واثار وروح
اليقين واستلانوا استوعره المترقون وانسوا ما استوحش
منه الجاهلون ومحبوا الدنيا بايات اواحها معلقة
بالحل الاعلى اولئك خلفاء الله في ارضه والدعات الى دينه
اه اه شوقاً الى رؤيتهم ثم ترع عليه من يدى وقال انصرف
اذا شئت يعنى اى كيل دهاى خلق طرفه اى علم اند وبعترين
طرفه اى علم طرفى است كه علم درو پسترياشد و بخاطر نگاه داره
انچه ميكويم بدانكه مردم سه قسمند يكى عالم ربانى يعنى متا طرف
بنات وصفات الهى چنانكه در مصطفت صحاح وقاموس بلغة
ويكى متغلبى كه فرض اوله تعلم نبات اخروى باشد نه حظوظ
دنيوى وجميع ديكر خريكان ارازلند كه هر كس ايشارا
تجواند بتعيت مى كند بى انكه تميز كند ميان حق وبالل انور
علم نورانى نه در پناه عالم ربانى اند اى كيل علم از مال بعترت

زیرا که علم تراکامس دارد از افاضات دنیوی و اخروی و مال و توکل
 میکنی و مال از نفعه کردن کم میشود و علم از تعلیم زیاد میگرد
 علم طاعت بر کثرت که با طاعت خلی تعالی کند و علم با غایت
 خلق میشود انما زاد در زنگ سبب تفریق است ای و میگرد
 در مردکی ای کیل بال اران دنیا مرد ندو علم با قیود چند آنکه
 روزگار باقیست اشخاص ایشان منقود است و حکم و مواعظ
 ایشان در پیش راهش موجود پس آنحضرت کتاه و اشاره
 بسینه و کینه اش کرد و فرمود اینچاه علم بسیار است کاشکی بایم
 که اهلیت آن داشته باشد بلی بایم جماعتی که میفهمند
 علم را و استعمال کنند از دین را در دنیا یعنی علم که سبب کثرت
 بمبادات اندید میگرد اند و سبب تحصیل خطوط دنیوی
 مثل مال و جاه و رود آوردن خلق ایشان و زیادتی میکنند
 بر خلق بواسطه علم ایشان کج و ایات و جماعتی دیگر منقاد حق
 و اهل صلاحند اما ایشان را بصیرت نیست که بغورهای علم رسند

و بر سر علم

و بر سر علم واقف شوند و دلهای ایشان عیب ناک و تاریک
 بول شبهه که عارض ایشان شده آگاه باشند که صلاحیت
 تحمل علم ندارند نه جمعی که از دین را در دنیا استعمال میکنند
 و نه جمعی که منقاد حق اند اما ایشان را بصیرت نیست که بغورهای
 علم رسند و جمعی دیگر هستند از علم آگاه ایشان نه بصیرتند
 و نه استعمال کنند از دین را در دنیا اما حریصند بر لذات دنیا
 و باسانی منقاد خواستهها میشوند و جمعی دیگر حریص هم نیستند
 بر لذات اما حریصند بر جمع کردن و ذخیره گذاشتن مال و این
 دو فرقه نیز والی و مکلف هیچ امری از امور دین نیستند و لذت
 آن ندارند و شبیه ترین چیزها بایشان بهایم اند که می خرید
 در صحرای و همچنانکه حاملان علم می روند بر طرف میشوند
 علم نیز بر طرف شدن ایشان بر طرف میشود اما زمین خالی نیست
 از کسی که حجت الهی باوقایم باشد و در میان مردم ظاهر شود
 باشد یا ترسان و نهان و اظهار علم نکند مگر پیش خاصان

و جمع و بیانات الهی باطل نشود بسبب ایشان گمانید این جماعت
بخدا قسم که این جماعت بسیار کند و اعتبار ایشان نزد خدای
بسیارست و بایشان محافظت میکند خدای تعالی و جمع و بیانات
تا آنکه با نیت گذاردند در امثال خود و بکار نبردند در راهی ایشاه خود
و گاهی داده خدای تعالی ایشان را بر حقایق اشیاء رسیده اند ^{حتی}
یقین و اسانت برایشان آنچه دشوارست پیش جماعت تسفهان
مثل ترک کردن شهوات و قطع تعلقات و ملازمت صمت و جمع
و سهر و مراقبه و امثال آن و انس گرفته اند با آنچه وحشت دارند
از آن جاهلان بنمای ایشان صاحب است با اهل دنیا
و دلهای ایشان مشغولست بمشاهده جمال و این جماعت باین
خدایند در زمین و آلبان و مکه فلان زمین آه استیاء و دید
ایشان دارم بسر آنحضرت دست کیل از دست گذاشت
و گفت برو بجا که خواهی پس این حدیث معلوم شد که عالم حقیقی
متألمه و نیست که طلب علم از برای دنیا و سمعه نکند و ^{سلسله}

تعمیرات

تحصیل لذات دنییه و شتهیات دنیویه نسا زد و او را بهیچ
باشد که تواند سید بقوه های علم و واقف تواند شد بر اسرار او
و شکی که در دل او پیدا آید از اله ان تواند کرد و سایر نیاستند در
قوی نفسانیه بهیمیه و حرص نداشته باشد در تحصیل
ملاذ و اهیبه و همیه و خلاص باشد از جبهه و مال و ذمیره
و عالم باشد بر حقایق اشیاء رسیده باشد بر تبه یقین
و آنچه دشوارست بر طوق از ترک شهوات و قطع تعلقات
و ملازمت صمت و جمع و سهر و مراقبت بر او اسان باشد ظاهر
در صحبت خلق باشد باطنش در مشاهده حق و علش سبب
ختیثت کرد از حضرت محمد زکریا که در قرآن مجید میفرماید
انما یتخی الله من عباده العلماء و یرویست از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود انما اعلم بالله و اخشاکم مشرو شیخ بهار الحق
و الملة و المذین فوالله یوقده در شرح حدیث اول از اربعین نقل
نقل میکند از شیخ و زام قدس سره ان اسم الفقه فی العصر الاول

انما كان يطبق على علم العزة ومعرفة قايق اذات النفوس ومفدا
الاعمال وقوة الاحاطة بحجارة الدنيا وشدة التطلع الى تعيم
الآخرة فاستيلاء الخوف على القلب يدل عليه قوله تعالى فلولا
نفس كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا يوم
اذ رجعوا اليهم فقد جعل العلماء الغايبه من الفقه الانذار
والتحذير ومعلوم ان ذلك لا يرتب الا على هذه المعارف لا على
معرفة فروع الطلاق والساقات والسلم وانشاء ذلك وما
العلم فالمراد برقيب ما يراد من الفقه لا المعاني المصطلح المتحد
لحصول الصورة والصورة الحاصلة عند العقل ولكن بتقدير
بما على احوال كات جزئه وانشاء ذلك فان العلماء ورثة
الانبياء وليس شيء من هذه المعاني ميراث الانبياء وقد قال الله
تعالى انما يحثي الله من عباده العلماء فقد جعل العلم موجبا
للخشية والخوف لتفليق الحكم على الوصف جميع ما رسم
في ذلك من الصورات والتصديقات التي لا يوجب لك

الحسية

للخشية والخوف وان كانت في كل اللذة والغرض فليست
من العلم في شيء بمقتضى الآية الكريمة بل جعل محض بل الجبل
خير منها وشيخ علم الرحمة سيفرايد ولعمري انه كلام وشيخ
انيق يلق ان يكتب بالقرآن على صفحات خلده الجود وشيخ
شهيد قدس سره در كتابه نفلييه در شرح حديث الصلوة خلف
العالم بالالف ركعة وسيفرايد كما العالم ههنا العالم بالمعلوم الذي
والاحكام الشرعية وشيخ زين الدين انار الله بهانه در شرح
نفلييه كموسوم است بقوايد المليية در شرح ابن قول سيفرايد
كالعلم بالله تعالى وبكبروسه بيته وابتوقف عليه من
المقدمات والعلم بكيفية طهارة القلب وتركيبه النفس مع
استعمالها على وجهها لا مطلق العالم كناية عليه صلى الله عليه واله
في قوله علماء رامتني كانبيا بنى اسرائيل فان العلماء لا يشتهون
الانبيا الاعلى الوجود الذي ذكرناه وقوله صلى الله عليه واله
العلماء ورثة الانبياء فان الانبياء لم يورثوا محمدا الرسم

المراد

وغيره من ذكوره من العلماء لانقلو لهم بوراثة الانبياء بل هم
المخلافه اصدارهم شبه والهم اصيل واوضح دلالة في ذلك
قوله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء رحص الخشية فيهم
على وجه العموم وهو يدل على ان العلم الذي لا يوجب القرب
الى الله والخشية منه لا يكون على الحقيقة وظاهر ان
مطلق العلم لا يوجب ذلك بل انما يوجب ما ذكرناه بل القسم
الاجزئيه واما ما قبله فهو من شرايطه ومقتضاته وشيخ بهاء
الحق والملة والدين سيفرايد سفر علم وجود انكره بناميت
زنك كراهي زدل بزوايلت اين هوسها از سرت پرون كند
خوف خشيته در دلت افزون كند خشيته الله دانسان علم
انما يخشى تواز قران تجوان سينه واز ان علم خوف با دكن
و حديث لو علم يادكن بدانكه نشان خشيته انت كه
بعلم عمل كند واز او سيلد درجات اخوت سازنده واسطره
جمع مال و كتابها و تقوى و تمتعات بهي و مشاغل على كعلم

علم نزد

علم كند مثل حاريت كه ان كتاب بازشد چنانكه حناى تعالى ^{منورا}
مثل الذين حملوا التوريت ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا
و در كتاب عقل و حيل از كافي مذكورت كه از حضرت صادق عليه السلام
سوال كردنما زايد كرميه انما يخشى الله من عباده العلماء
فرويد يعنى بالعلماء من صدق فعله قوله و من لم يصدق فعله
قوله فليس يعلم و محقق طوسى نصير الملة والدين در اوصاف
الاشراف يفر ياد هر چند بسبب لغت خوف و خشيته بيك
معنى است اما در عرفان طائيفه يعنى اهل حقيقت بيان هر دو
فرقت خشيته بعل خاص است انما يخشى الله من عباده العلماء
بهشت بايشان خاص است ذلك من خشيته و خوف از ايشان
منفيسست لاحرف عليهم پس خشيته اشعارى باشد كه بسبب
بمنعت و هيبت خوف و علا و قوف بر نقصان خود و تصوف
از اولى حتى بنلك با تخيل ترك ادب در عبوديت يا اخلاص
بطاعت رساند لازم ايد پس خشيته خوف خاص باشد و يخشون

بهم و عاقبت سواد المذاب دلیل است بر آن و در هیت نجسیت
ترید است هتک و در حقه للذین لربهم یرهبون و سالك
چون بد بجز رضا رسد خوف و ایمان بد شود اولدكهم الا ان
و هم مستنون چه او را نه از هیچ مکر و همت باشد و نه هیچ مطلق
دعوت و این من از سبب کمال بود چنانکه من مذکور از سبب
تقصان باشد و صاحبان من از خشیت خالی نماند تا نگاه
که بنظر وحدت تعالی شود و نگاه از خشیت هم اثری باقی نماند
چه خشیت از لوازم نکر باشد بدانکه اول علمی که تعلم او واجبست
علم اصول دین است و بعد از آن فروع دین و احکام چنانچه
نتیج اولویت است و در وی در کتاب ابدال الی دین مبهر ماید
اما فروع الدین و الاحکام قدام جموع یعنی الصوفیه علی وجوب
تعلم مالم یسع جهل من احکام الشریعه و باجیل و باجیم بکون
العلی و افعال العلم و چون علم تحصیل شد باید بان عمل کرد چنانچه
بعضی از شیخ فرموده اند اذ انجز العلم عن العالکان عقیما

و اول العلم

و اذ اخل العال عن العلم کان سقیما و محمد بن یعقوب قدس
در کتاب عقل و جهل از کافیه نقل میکند از حضرت صادق علیه السلام
که فرمودند العلم مقرون الی العمل فمن علم عمل من علم علم و العلم
لهیفة بالعمل فان اجابروا لا یتحل عنه یعنی علم مصاحبست
با عمل کسی که علم دارد مگر عمل کند کسی که عمل کند علم دارد و علم بیخواب
عمل را اگر جوابش را باقی بماند و اگر نماند از پیش صاحبش
و نیز در کتاب عقل و جهل مذکور نقل میکند از حضرت صادق علیه السلام
که فرمودند که ان العالم اذا لم یعمل یبلر زلت موعظة عن البلوی
کما یزل المطر عن الصفا یعنی عالمی که ببلش عمل نکند موعظه
او از دلهای سلفه همچنانکه باران از سنگ هوار و نیز در کتاب عقل و جهل
مذکور از حضرت امام زین العابدین نقل میکند که آنحضرت
فرمود که نوشته است در انجیل لا تطلبوا علم ما لا تفعلون عالم
و ان العلم اذا لم یعمل یلزم زید صاحبه الا کفر اولم یرد من الله
الابدی یعنی طلب میکنید علم چیزی را که نماند و اعمال آنرا اگر

ولا تعلموا

بل ان عمل ينكسر بانحدائه ايدك حين علمي زيادتي كذا برأي
 صاحب فكر دورى از هلاى تعالى بعد از علوم شرعية
 واجب زين علم وينجدهر معلوم علوم حقيقت و قوتون
 خفيهات وان مثل علم تو بر وزهد و درع و صبر و رضا و توكل
 و محبت و خوف و رجا و شاهده و طابينه و قناعة و يقين
 و صدق و اخلاص و شكر و ذكر و فكر و راقبه و اعتبار و وجد
 و تعظيم و اجلال و ندم و حياء و جمع و تفرقة و معرفت نفس
 و مجاهده او و رياضات او و دقايق رياء و شهوة خفيه
 و شرك خفي و كيفيت خلاص از اين اوصاف و معرفت دل و علم
 فرق ميان خواطر نفساني و شيطانى و حلى و عقلى و ايماني و ملكى
 و روحاني و روحاني و علم فرق ميان اشاره و الهام و حطائى و ظنا
 و هاتف و كلام حق تعالى و علم تهذيب اخلاق و تبتد بامفان
 و تحقق باخلاق حق تعالى و شاهده و انواع ان و مكاشفه
 و تفاوتان و علم صفات جمال و علم معاني صفات و تجلّى

وصفاً

صفت

صفات و تجلّى ذات و علم مقامات و احوال و علم قرب و بعد
 و وصول و فنا و بقا و سكر و صحو و معرفت و انواع ان و غيبت
 از علوم غيبية كه شمردين ان الهابى وارد و نبيج زين الحق اللطيف
 والدين در كتاب منية المریدين ميرزايد و للعالم في تفسيره
 في العلم بعد احده لظواهر الشرائع و استعمال ما و نته العلماء
 القدام من الصلوة و الصيام و الدعاء و تلاوة القرآن و غيرها
 من العبادات ضرورية اخرى فان الاعمال الواجبة عليه فعلا
 من غير الواجبة غير محضرة فيلذكرها من الخارج عن الاوامر
 التي رتبها الفقهاء و ما هو اعم و هو نظير المنس عن الرزائل
 الخلقية من الكبر و الريا و الحسد و الحقد و غيرها من الرزائل
 المهلكات مما هو مقرر في علوم يتخص به و حواستة اللسان
 عن الغيبة و التهمة و كلام ذي اللسانين و ذكر عيوب المسلمين
 و غيرها وكذا القول في ما يرجو ارجح فان لها احكاما تخصها
 و ذنوبا مفرقة في مجالها الا بلكل احد من تعلمها و امثال حكمها

و سر تارة و حيا الطالبت بالانكشاف عليه اعلم

وهم تكلیفات لا توجد في كتاب اليسوع والاجارات وغيرها
من كتب الفقه بل الا بد من الرجوع فيها الى علماء المحققين
العالمين وكثيرهم المروءة في ذلك واعظم اعزاز العالم باقتضاها
في رضاه بالعلوم الرسمية واعماله عن اصلاح نفسه واد
رته تبارك وتعالى وعاملان علوم حقیقه روشن دلانی باشد
که نفوس طیبه ایشان از سؤب شهوت مصفا باشد و قلوب
طاهره ایشان از لوث طبیعت مبرا علم التصوف و علم یسوع
الاخر فتنه بالحق موقوف و یسوع یسوع من لیس یسوع
و کیف یسوع صوره الشمس بکفوف اما طایفه که نفس زار ایشان
نموده است و آثار شهوتشان بیض شده در اسفل السافلین
طیبت افتاده اند و در سخن بچین بهیبت رخت نهاده
و صف عشق و محبت از ایشان منتفی است و نعمت و برکت
و لطافت در ایشان محقق و محبوب حقیقی با الکیله فراموش
کرده اند و با محبوبان مجازی دست در اغوش آورده اند باز روی

طبع ارام گرفته اند و هوای نفس را تابع کشته ایشان از اهلیت محفل این
علوم نیست بل اینها قلوب ایشان در محبت زینکاران کار
محقق است هیبات هیبات رباعی ایشان زینجا و عشق
بازی زینجا هندو زینجا زبان تازی زینجا چون اهل حقیقت
سخن عشق کنند بیهوده این قوم مجازی زینجا و در کتاب عمل
و جهل از کافی مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرموده قام بحسب
میثم خبیبا فی بنی اسرائیل فقال یا بنی اسرائیل لا تحذروا الهما
بالحکمة و فتظلموها و لا تمنعوها اهلها قتلوم حضرت
عیسی علیه السلام خطاب میکرد از برای بنی اسرائیل فرمود ای بنی اسرائیل
مگوید حکمت را بحیال کظلم می کنید بر حکمت و منع میکنید حکمت
از اهلس کظلم می کنید بر ایشان و شیخ بهاء الدین علمه الرحمة
در کتاب ربیعین در شرح حدیث کبیر از امیر المومنین علیه السلام
انجا که فرموده هم بهم العلم علی حقایق الامور الى اخره سیر باید
ای اطعمهم العلم اللذی علی حقایق الاشیاء محسوسا و تقواستولوا بها

انما كان يطول على علم الاخرة ومعرفة قايقات النفوس ومفدا
الاعمال وقوة الاحاطة بحجارة الدنيا وشدة التطلع الى تعيم
الاخرة واستيلاء الخوف على القلب ويدل عليه قوله تعالى فلولا
نفس كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قوم
اذا رجعوا اليهم فمد جعل الملة الغايبه من لفظة الانذار
والتحذير ومعلوم ان ذلك لا يرتب الا على هذه المعارف لا على
معرفة فروع الطلاق والساقات والتسم واما ذلك واما
العلم فالمراد بقرين ما يرد من الفقه لا المعاني المصطلح المتحد
لحصول الصورة والصورة الحاصلة عند العقل ولكن تبيد
بها على ادراكات جزئية والشبه ذلك فان الممارورة
الانبياء وليس شئ من هذه المعاني ميراث الانبياء وقد قال الله
تعالى انما يحشى الله من عباده العلماء فقد جعل العلم موجبا
للخشية والخوف لتطبيق الحكم على الوصف بجميع ما رسم
في ذلك من الصورات والتقليدات التي لا يوجبك

الحسية

للخشية والخوف وان كانت في كل اللذة والغرض فليست
من العلم في شئ بمقتضى الآية الكريمة بل هو جعل محض بل الجبل
خير منها وشيخ علم الرحمة سيفايد ولعمري انه كلام وشيخ
ايقايون ان يكتب بالتور على صفحات خلفه المحور وشيخ
شبه قدس سره در كتابه نفليه در شرح حديث الصلوة خلف
العالم بالرف ركعة وسيفايد كذا العالم ههنا العالم بالعلوم الدينية
والاحكام الشرعية وشيخ زين الدين انار الله بهانه در شرح
نفليه كموسوم است بقوايد المليية در شرح ابن قول سيفايد
كالعلم بالله تعالى وبجانبه بوسنة بيته وابتوقف عليه من
القدوات والعلم بكيفية طهارة القلب وتركيبه النفس مع
استعمالها على وجهها لا مطلق العالم كناية عليه صلى الله عليه واله
في قوله عار امتي كانبيا بنى اسرائيل فان العلماء لا يشبهون
الانبياء الاعلى الوجود الذي ذكرناه وقول صلى الله عليه واله
العلماء ورثة الانبياء فان الانبياء لم يورثوا مجرد الرسم

المراد

وغيره من ذكره من العلماء لانعلق لهم بوثرة الانبياء بل هم
الوصلافة اصداقهم اشبه والهم اصيل واوضح دلالة في ذلك
قوله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء حصر الخشية فيهم
على وجه العموم وهو يدل على ان العلم الذي لا يوجب القرب
الى الله والخشية منه لا يكون على الحقيقة وظاهر ان
مطلق العلم لا يوجب ذلك بل انما يوجبها ذكرناه بل القسم
الاخبر منه واما ما قبله فهو من شرايطه ومقتضاه وشيخ بهاد
الحق والملة والدين سيفرايد سفر علم وجود انكراه بناميدت
زنگ كرامه زدل بزوايدت اين هوسها از سرت پرون كند
خوف و خشيته در دلت افزون كند خشيته الله دانسان علم
انما يخشى تو از قران نجوان سينه را از ان علم حرف اباد كن
و حديث لوعلم ياد كن بدا كنهان خشيته انت كه
بعلم عمل كند تا ترا وسيله درجات اخوت سازنده واسطره
جمع مال و كتاب و خيوى و تمتعات بهيى و مثل حاجتى كرام

علمند

علم كند مثل حماريت كه ان كتاب بازشديجانه حناى تعالى ^{منفرد}
مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا
و در كتاب عقل و جهل از كا في ذكر است كه از حضرت صادق ^{عليه السلام}
سوال كردند انا زير كرميه انما يخشى الله من عباده العلماء
فرويد يعنى بالعلماء من صدق فعله قوله و من لم يصدق فعله
قوله فليس به عالم و محقق طوسى نصير الملة والدين در او صاف
الاشراف يفر ما يد هر چند بسبب لغت خوف و خشيته بيك
معنى است اما در عرفان طائفة يعنى اهل حقيقت بيان هر دو
فرقت خشيته بعلامه خاص است انما يخشى الله من عباده العلماء
بهشت بايشان خاص است ذلك من خشيته و خوف از ايشان
منفصليست لا خوف عليهم بس خشيته اشعارى باشد كه بسبب
بظلمت و هيبت حق و عز و قوت بر نقصان خود و تصور
از اولى حق بنده با تخيل ترك ادب در عبوديت يا اخلاقي
بطاعت رساند لازم ايد بس خشيته خوف خاص باشد و يخشون

وهم و يخافون سوء العذاب دليل است بران و در هبت نجشيت
ترديد است هلكي و رحمة للذين لم يهتدون و سالك
چون بدجبر رضار سلخوف او با من بدك خود اولك لهم الامن
و هم مستنون جوارونه از هيج مكر و هي كراهيت باشد و نه هيج مطلق
و عبت و اين من از سبب كال بود چنانكه من مذكوز سبب
نقصان باشد صاحبان من از خشية حال نشاندن انگاه
كه بنظر و حلفت محلي شود و انگاه از خشيت هم اثرى باقى نماند
چه خشية از لوازم تكثير باشد بدانكار اول على كه تقلم او واجبست
علم اصول دين است و بعد از ان فرغ دين و احكام جنايخه
تشيخ ابو النجيب سروروى در كتاب ادا اب المردين مبين مايد
ما فرغ الدين و الاحكام قلا جمعوا يعنى الصوفية على و حوب
تعلّم ما لم يسع جهل من احكام الشرعية و بايجل و بايجل يكون
العمل موافقا للعلم و چون علم تحصيل شد بايد بان عمل كرد چنانچه
بعضى از شايع فرموده اند اذ اخذ العلم عن العمل كان عقيما

و ادراك العلم

و اذ اخلا العمل عن العلم كان سقيما و محمد بن ميمون قدس سره
در كتاب عقل و جهل از كا في نقل ميكند از حضرت صادق عليه السلام
كه فرمودند العلم مقرون الى العمل فمن عمل علم من عمل علم و العلم
لهيقت بالعلم فان اجابره و الا ارتحل عنه يعنى علم صاحب است
با عمل كسى كه علم دارد كچه عمل كند كسى كه عمل كند علم دارد و علم بنحو اول
عمل را اگر جوابش را باقى ميانند و اگر نرسد از سيش صاحبش
و تير در كتاب عقل و جهل مذكور نقل ميكند از حضرت صادق عليه السلام
كه فرمودند ان العالم اذا لم يعمل بغير زلت موعظة عن التعلوب
كل يزل الطريق الصفا يعنى عالمى كه بعلش عمل كند موعظة
او از دها سلفه همچنانكه باران ارسلك عوار و تير در كتاب عقل و جهل
مذكور از حضرت امام زين العابدين نقل ميكند كه انحضرت
فرموده كه نوشته است در انجيل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون عالم
وان العلم اذا لم يعمل بغيره صاحبه لا كفا و لم يزد من الله
الا بعدا يعنى طلب ميكند علم چيزى را كه نيدانيد و حال انكه اگر

ولا تعلموا

وغيره من ذكره من العلماء لا تغلق لهم بوارثة الانبياء بل هم
الاصناف اصدارهم اشبه والهم اصيل واضح دلالة في ذلك
قوله تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء احص الخشية فيهم
على وجه العموم وهو يدل على ان العلم الذي لا يوجب القرب
الى الله والخشية منه لا يكون على الحقيقة وظاهراً
مطلق العلم لا يوجب ذلك بل انما يوجب ما ذكرناه بل القسم
الاخبر منه واما ما قبله فهو من شرائطه ومقتضاه وتخرج به
الحق والملة والدين سيرايد سفر علم وجود انكره بنائيت
زنگنه كراهي زول بزداييت اي وهو سها از سرت پرون كند
خوف خشيته در دلت افزون كند خشيته الله دانان علا
انما يخشى تو از قران بخوان سينه را از ان علم حرف با دكن
و حديث تو علم با دكن بداكن نشان خشيته انت كه
بعلم عمل كند تا ترا وسيله درجات اخوت سازند نه واسطه
جمع مال و كتاب چاقوتوي و تمعاد تبهي و مشاطه كرم

علم نند

علم كند مثل مهاريت كه از كتاب بازشد چنانكه خداي تعالى
مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الجوارح حمل الاسفار
و در كتاب عقل و حيل زكافي ذكر است كه از حضرت صادق عليه السلام
سوال كردند تا زايده كرميه انما يخشى الله من عباده العلماء
فروود يعنى بالعلماء من صدق فعله قوله و من لم يصدق فعله
قوله فليس يعلم و محقق طوسي نصير الملة والدين در اوصاف
الاشراف يفر يايدهر جيد بحسب لفت خوف و خشيته بيك
معنى است اما در عرفان طائفة يعنى اهل حقيقت بيان هر دو
فرقت خشير بعل خاص است انما يخشى الله من عباده العلماء
بهشت بايشان خاص است ذلك من خشيته و خوفنايشان
منفست لا خوف عليهم من خشيته اشارى باشد كه بسبب
بمنظمت و هيبت حق عز و علا و قوت بر نقصان خود و تصور
از او و حتى بنلك با تخيل ترك ادب در عبوديت يا اخلاقي
بطاعت رساند لازم ايدهر خشيته خوف خاص باشد و يخشون

برهم ویا فون من العذاب دلیل است بران و در هیت نجسیت
 نزدیک است هتک و درخته للذین لربهم یرهبون و سالک
 چون بد بجز رضا رسد خوف و یامن بد شود اولدک لهم الا من
 وهم مستنون جهاد و ان از هیچ مکر و هی که ایهیت باشد و نه هیچ مطلق
 رغبت و این من از سبب کمال بود چنانکه امن بد که او از سبب
 نقصان باشد صاحب این من از خشیت حال نشد تا نگاه
 که بنظر و حلفت متحلی شود و نگاه از خشیت هم اثری باقی نماند
 چه خشیت از لوازم نکتز باشد بدانکه اول علی که تقلم او واجبست
 علم اصول دین است و بعد انان فرع دین و احکام چنانچه
 نتیج او العجیب بر روی در کتاب ابا الم یلین مبیف نماید
 اما فخر الدین و الاحکام قلا جمعوا یعنی الصوفیه علی وجوب
 تقلم الم لیس جهل من احکام الشریعة و با یجل و با یجم لیکن
 العمل موافقا للعلم و چون علم تحصیل شد باید بان عمل کرد چنانچه
 بعضی از مشایخ فرموده اند اذا تجرد العلم عن العمل کان عقیما

ورد العلم

و اذا خلا العمل عن العلم کان سقیما و محمد بن یحیی قلس
 در کتاب عقل و جهل از کافیه نقل میکند از حضرت صادق علیه السلام
 که فرمودند العلم مقرون الی العمل فمن عمل من عمل علم و العلم
 هیتف بالعلم فان اجاب و الا ارتحل عنه یعنی علم مصاحب است
 با عمل کسی که علم دارد و کج عمل کند کسی که عمل کند علم دارد و علم میخواهد
 عمل را اگر جوابش را باقی میماند و اگر نماند از پیش صاحبش
 و نیز در کتاب عقل و جهل مذکور نقل میکند از حضرت صادق علیه السلام
 که فرمودند که ان العالم اذا لم یعمل یجوز ان یزل عن القلوب
 کما یزل المظر عن الصفا یعنی عالمی که بعباش عمل نکند موعظه
 او از دلها سلیق در همچنانکه باران از سنگ حواری و نیز در کتاب عقل و جهل
 مذکور از حضرت امام زین العابدین نقل میکند که ان حضرت
 فرمود که نوشته است در انجیل لا تطلبوا علم الا لتعلمون عالم
 وان العلم اذا لم یعمل یسلم یزید صاحبه الا کفر اولم یزید من الله
 الا بعدا یعنی طلب میکند علم چیزی را که نیسند انید و حال انکه اگر

ولا تعلموا

بيان عمل يسكنه بان يجد انسه ايدك حين علمي زيادتي كندار بر
 صاحبش بكر كفر و دورى از هلاى تعالى بعد از علوم شرعية
 واجب زين علم و نتيجه هر معلوم علوم حقيقت و فتون
 خفيتهات وان مثل علم تو بر و زهد و ورع و بصير و رضا و توكل
 و محبت و خوف و رجا و مشاهده و طهارينه و قناعة و يقين
 و صدق و اخلاص و شكر و ذكر و فكر و واقبه و اعتبار و جد
 و تعظيم و اجلال و ندم و حياء و جمع و تفرد و معرفت نفس
 و مجاهده او و رياضات او و دقايق ربا و شهوة خفيته
 و شرك خفي و كيفت خلاص از اين اوصاف و معرفت دل و علم
 فرق بيان خواطر نفساني و شيطاني و حلي و عقلي و ايماني و ملكي
 و روحاني و رحمانى و علم فرق بيان اشاره و الهام و حطائى و ملكى
 و هائى و كلام حق تعالى و علم تهذيب اخلاق و تهذيب صفات
 و تعلق باخلاق حق تعالى و مشاهده و انواع ان و مكاشفه
 و تفاوتان و علم صفات جمال و علم معاني صفات و تجلى

وصفاً بظلال

صفات

صفات و تجلى ذات و علم مقامات و احوال و علم قرب و بعد
 و وصول و فنا و بقاء و سكر و صحو و معرفت و انواع ان و
 از علوم غيبية كه شمرده ان الهات و دارد و شيخ زين الحى اللثة
 و الدين در كتاب مشيه المريدين مي فرمايد و للعلماء في تفسيره
 في العلم بعد احده لظواهر الشريعة و استعمال ما دونه العلماء
 القداماء من الصلوة و الصيام و الدعاء و تلاوة القرآن و غيرها
 من العبادات من ريب اخر فان الاعمال الواجبة عليه فعلا
 من غير الواجبة غير محضرة فيما ذكر بل من الخارج عن الالزام
 التي رتبها الفقهاء و ما هو اعم و هو نظير النفس عن الرذائل
 الخلقية من الكبر و الريا و الحسد و الحقد و غيرها من الرذائل
 المهلكات مما هو مقرر في علوم يتخص به و حراسته اللسان
 عن الغيبة و النميمة و كلام ذي اللسانين و ذكر عيوب المسلمين
 و غيرها و لذا القول في سائر الجوارح فان لها احكاما تخصها
 و ذنوبا منفردة في محالها الابل كاحد من تعلمها و امثال حكمها

و سر تارة و حجب الطائفة و انما فقه طه علم

وهي تخليفات لا توجد في كتاب السبع والاجارات وغيرها
من كتب الفقه بل لا بد من الرجوع اليها الى علماء المحققين
العالمين ويقيم الرواية في ذلك واعظم اعتراف العالم بالحق
في رضاه بالعلوم الرسمية واعماله عن اصلاح نفسه وادب
رته تبارك وتعالى وما لان علوم حقيقه روشن لا في باشد
که نفوس طيبة ایشان از شوب شهوت مصفا باشد و قلوب
طاهرة ایشان از لوث طبیعت مبرا علم التصوف و طریق
الاخوفت به الحی معروف و طریق غیر من لیس بشعله
و کیف یشهد صوه الشمس بظنوف اما طایفه که نفس نازیه
نموده است و اتش شهوتشان بنفس دره در اسفل السافلین
طیعت افاده اند و در سخن بجهت رخت مفاده
وصفت عشق و محبت از ایشان منتفی است و نعت و رفت
و لطافت در ایشان مخفی محبوب حقیقی با بالکلیه فراموش
کرده اند و با محبوبان مجازی دست در اغوش آورده اند باز روی

طبع ارام گرفته اند و هوای نفس را تابع کشته ایشان از اهلیت تحمل این
علوم نیست بل اینها قلوب ایشان در حجب زنجار انکار
مخفی است هیهات هیهات رباعی ایشان زنگا و عشق
بازی زنگا هندو زنگا زبان تازی زنگا چون اهل حقیقت
سخن عشق کنند بیوده این قوم مجازی زنگا در کتاب عمل
و جهل از کافی مذکور است که حضرت صادق علیه السلام فرموده قام بحسب
میرم خبیثا فی خیال اسرائیل فقال یا بنی اسرائیل لا تحتدوا لیلها
بالحکة و فظلموها و لا تمنوها اهلها فظلموها حضرت
عیسی علیه السلام خطبات میکرد از برای بنی اسرائیل فرمود ای بنی اسرائیل
مکویید حکمت را بحیال کظلم می کنید بر حکمت و منع کنید حکمت را
از اهلش کظلم می کنید بر ایشان و شیخ بهاء الدین علم الرحمة
در کتاب ربیعین در شرح حدیث کبیر از امیر المومنین علیه السلام
انجا که فرموده هم بهم العلم علی حقایق الامور الى اخره میفرماید
ای اطعمم العلم اللذی علی حقایق الاشیاء محسوسا بقواستغوا لها

والمستعلم حجبها واستارها ففرقها بين البين عليا
عليه في نفس الامر غير وصته ريبا وشايبه شك والمانت
لها قلوبهم واستراحت بها ارواحهم وهذه هي الحكمة
الحقيقية التي بنوا فيها فقلنا وفي خبر كثير اورد كقول شيخ
عليه السلام في شرح ديوان وغيره مذکورست که حضرت امام
زین العابدین علیه السلام فرمودند شمرانی اکتم من علی جواهر
کیلا یری العلم فجل فیفتنت او قد تقدم فی هذا الجرس
الی العین ووصی قبله للعتا ورت جوه علم الوابوح به
لقیل الحانت من یبیدا الوشا ولا سخل رجال سلون دمی
یردن اقبع ما تونه حسنا ویرد کتاب حجتا زکا فی تکورست
که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که دوزی تمیبه مذکور شد
در خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام حضرت فرمود
وانه لو علم الودر ما فی قلب سلمان لقتله ولقد اخرج رسول الله
صلی الله علیه واله ینها فاطمکم لیا و الخلق ان علم العلماء

سب

صعب مستصعب لا یحتمله الا نبی رسول او نیک مقرب او عبد
مومن امتحن الله قلبه للایمان فقالوا انما صار سلمان من العلماء
لان امر ائمتنا اهل البیت فلذلك نسبته الی العلماء یعنی علیا
قسم که اگر بدانند بود علی را که در دل سلمان است هر ایسه
بکشند او را حال آنکه فرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود
بود میان ایشان پس هر کانت شمار بسیار خلق بدستی که
علم علماء شوارت و دشوار شمرده شده است تحمل او نمیتواند
کرد که پیغمبر رسول یا نیک مقرب یا مومنی که خدای تعالی از ایشان
کرده باشد دل او را با ایمان پس آنحضرت فرمود اینکه سلمان
کردیده است از علماء بواسطه اینست که ان نزدیست از ما
اهل بیت پس ازین جهت نسبت دادم او را بعلماء و پیغمبر و کتاب
حجتة مذکورست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند ان خدیجتنا
صعب مستصعب لا یحتمله الا صدور منبره او قلب سلیمه
او اخلاق حسنة یعنی حدیث ما دشوارت و دشوار شمرده

شده است تحمل او نمی تواند کرد مگر سینه های نورانی پادشاهی سلیم
 یا کسی که صاحب اخلاق حسنه باشد و مولد بدل سلیم نیست
 که ملاقات کند با پروردگار خود و در او چیزی نباشد غیر او
 و بتدریج کتاب حجت مذکور است که حضرت صادق علیه السلام
 با بصیرت گفت یا اباجحان عندنا والله سرامن سرالله و علی
 من علم الله والله ما یحتمل ملک مقرب ولا بنی رسول ولا
 مؤمن استحق الله قلبه للایمان الی آخر الحادیث یعنی بخدا قسم
 که پیش ما سری از اسرار الهی و علمی از علوم الهی هست که تحمل او
 او نمی تواند کرد ملک مقرب و نیز پیغمبر رسول نه مومن که استحقاق
 کرده باشد عنای تعالی دل او را بایمان و در کتاب حجت مذکور
 که شخصی نوشت بخداست حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
 که فلان بکردم چه معنی دارد قول حضرت صادق علیه السلام
 که سیر یا بد حدیثنا لا یحتمل ملک مقرب ولا بنی رسول
 و لا مؤمن استحق الله قلبه للایمان جواب فرستاد که انما معنی

ولله

قول الصادق علیه السلام لا یحتمل ملک ولا بنی و لا مؤمن ان الملك
 لا یحتمل حتی یتخرج الی ملک غیره البتة لا یحتمل حتی یتخرج الی
 بنی غیره و المؤمن لا یحتمل حتی یتخرج الی مؤمن غیره فهذا معنی
 قول جلی علیه السلام یعنی معنی قول صادق علیه السلام که فرموده اند
 لا یحتمل ملک ولا بنی و لا مؤمن اینست که ملک تحمل حدیث یا
 نمیتواند شد تا بگوید بلکه دیگر و بنی نیز تا بگوید یعنی دیگر مؤمن نیز
 تا بگوید مومن دیگر و در بعضی شیخ شریفین سه در حدیث
 سی و یکم مذکور است که حرب همدانی که ایرادینیه بود گفت من حضرت
 صادق علیه السلام سوال کردم و لا در خاطر دارم میخواهم از شما پرسش
 فرمود ای حرب اگر میخواهی چندم ترا بپرسد تو پیش از تو پیش
 از آن که سوال کنی گفت یا بن رسول الله از چه چیزی میدانی آنچه
 در نفس نیست پیش از آن که سوال کنم فرمود میوسم یعنی فرست
 و آن را در معنی است چنانکه در نهضت ابراهیم اثر مذکور است
 یکی معنی القامی کند عنای تعالی در دل و دستان خود می دانند

کتب بنی اراکله کسر و کسر و کسر
 سینه یا کسر

احوال بعضی مردم را نوعی از کرامات و یکی دیگر آنکه دانسته می شود
بلیلی و تجرب و اخلاق پس فرمود یا نشنیده قول خدای تعالی یا
که میفرمایند فی ذلك لآیات للمتوسمين و قول حضرت پیغمبر را
که میگوید لنقوا فراسة المؤمن فانظر تورا لله و هر چه گفتیم
یا بن رسول الله خبر ده مرا بمسئله من فرمود میخواستی سوال
کنی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چرا نتوانست برادر حضرت
رسول را صلی الله علیه و آله وقتی که می انداختت بهمار از اقامت
کعبه را وجود قوه و قدرت که در خیر که چهل کس از برداشتن
ان عاجز بودند بر کند و چهل کوزه دور انداخت و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله شتر و اسب و چهار سوار و در دست مهراج
بر براق سوار شد و اینها در قوت و قدرت کمتر از حضرت امیر
بودند گفتیم که میخواستم ازین سوال کنم یا بن رسول الله خبر
ده مرا یا حضرت خدیجه فرمودند که نقل از دین رساله
موجب تطویل میشود پس فرمودند ایها الایم لو احببتك

یا فی حمل النبی صلی الله علیه و آله علی الهم عند حطه الایام
من سطح الکعبه من المعانی التي ارادها به لقلت ان جعفر بن محمد
لمجنون فحبسك ومن ذلك ما قد سمعت یعنی ای امیر مدینه اگر خبر
دهم ترا بان معانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده آن کرده
در برداشتن علی علیه السلام در محل انداختن بهما از سطح کعبه تو سکوت
جعفر بن محمد و انماست پس است ترا ازین مطلب آنچه شنیدی
پس اضااف آنکه علم رسمی که چراغ عقل عزیزی راه او را پسند
بدیده عرفان که جای مفران برداشت نمی توان رسید حال
معتشوق حقیقی را جز بروشنایی اقباب علم لدنی که آرایش
نایدستخوان دیدن در که در طریق عقل جار شده و شک بسیار
و قدم عقل از ده گذر افکار را کنار غایتا که در لایب مناقشه
و خلافت و اساس و قیاس غالب بر شخبین و اگر از ان تبیع
الکرم الاظن ان القرن لا ینق من الخیث شیر بای استلایان
چوبی بود بای چوبی سخت بی تمکین بود که کسی از عقل یا تمکین

مجردم

سینم

شده است تحمل او نمی تواند کرد مگر سینه های نورانی با دلهای سلم
یا کسی که صاحب اخلاق حسنه باشد و مولود بدلی سلم نیست
که ملاقات کند با پروردگار خود و در او چیزی نباشد غیر از
و بتدریج کتاب حجت مذکور است که حضرت صادق علیه السلام
با پدرش گفت یا ابا محمد ان عندنا والله سر من سر الله و علی
من علم الله والله ما یحتمل ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا
مؤمن امتحن الله قلبه للایمان الی آخر الخواریط یعنی بخدا قسم
که پیش ما سری از اسرار الهی و علی از علوم الهی هست که تحمل او
اونمی تواند کرد ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه مومنی که امتحن
کرده باشد خدای تعالی دل او را با ایمان و در کتاب حجت مذکور است
که شخصی نوشت بخداست حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
که فدای بگردم چه معنی دارد قول حضرت صادق علیه السلام
که سیر باید حدیثاً لا یحتمل ملک مقرب ولا نبی مرسل
ولا مؤمن امتحن الله قلبه للایمان جواب فرستاد که آن معنی

قول الهی

قول الصادق علیه السلام لا یحتمل ملک ولا نبی ولا مؤمن ان الملك
لا یحتمل حتی یتخرج الی ملک غیره البتة لا یحتمل حتی یتخرج الی
نبی غیره و المؤمن لا یحتمل حتی یتخرج الی مؤمن غیره فعلمنا معنی
قول جلی علیه السلام یعنی قول صادق علیه السلام که فرموده اند
لا یحتمل ملک ولا نبی ولا مؤمن اینست که ملک تحمل حدیثاً
نمی تواند شد تا بگوید بملکی دیگر و نبی نیز تا بگوید پیغمبری دیگر و مؤمن نیز
تا بگوید مومنی دیگر و در اربعین شیخ شهید قدس سره در حدیث
سی و یکم مذکور است که حرب همدانی که ایام مدینه بود گفت من از حضرت
صادق علیه السلام سوال کردم و در ظاهر دارم میخواهم از شما پرسش
فرمود ای حرب اگر میخواهی چندم ترا بسله تو پیش از تو پیش
از آن که سوال کنی گویم یا بن رسول الله از چه چیزی میدانی آنچه
در نفس نیست بشیر از آن که سوال کنم فرمود تو قسم یعنی هر آن
و از آن را در معنی است چنانکه در تفصیلات این اثر مذکور است
یک معنی القامی کند خدای تعالی در دل دوستان خود و می دانند

کتاب فی الزمان
سوره الاحقاف

احوال بعضی مردم را نوعی از کرامات دیگری آنکه دانسته می شود
 بلبل و تجربه و اخلاق پس فرمود یا نشنیده قول خداوند تعالی
 که میفرماید ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و قول حضرت پیغمبر را
 که میگوید اتقوا فراسة المؤمن فانها ينظروا الله عز وجل کتم
 یا بن رسول الله خبرده مرا بمسئله من فرمود میخواستی سوال
 کنی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چرا نتوانست برادر حضرت
 رسول اصلی الله علیه و آله وقتی که می انداخت بهمار از امانت
 کبیر با وجود قوه و فداقتی که در چهره که چهل کس از برداشتن
 آن عاجز بودند بر کند و چهل گز راه دور انداخت و حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله شتر و اسب و چهار سوار و در شتر علاج
 بر براق سوار شد و اینها در قوت و فداقت کمتر از حضرت امیر
 بودند که تم که میخواستم ازین سوال کنم یا بن رسول الله پس خبر
 ده مرا با حضرت خدیجه فرمودند که نفل آن درین رساله
 موجب تقوی میشود پس فرمودند ایها الایر لو اخیرتک

بما فی حمل النبی صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام عند حطه الی صنام
 من سطح الحجة من المعانی التي ارادها به لقلت ان جعفر بن محمد
 لم یخون فحسبک من ذلك ما قد سمعت یعنی ای امیر مدینه اگر خبر
 دهم ترا بان معانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده آن کرده بود
 در برداشتن علی علیه السلام در محل انداختن بهما از سطح که تو سکوت
 جعفر بن محمد و اناس پس است ترا ازین مطلب آنچه شنیدی
 پس اوصاف آنکه علم رسمی که چراغ عقل عزیزی راه او را پسند
 بدو چه عرفان که جای مفران بر دانست نمی توان رسید و حال
 معشوق حقیقی را جز بروشنایی اقباب علم لدنی که آرایش
 نماید نمیتوان دید زیرا که در طریق عقل چار شنبه و شک بسیار
 و قدم عقل از راه گذر افکار را غایتا کثر دلایل ساقطه
 و خلافت و اساس و قیاس غالباً بر تخمین و اگر از ان تبعیغ
 اکثرهم الاظن ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً شیر مای استلابت
 چوبین بود مای چوبین سخت در تمکین بود که کسی از عقل با تمکین

مجردم

سینه

خردازی از دارین بدی لغت یافتی فی تلك المعاهد كلها و صیرت
طرفین تلك المعالم فم ارا الا واصفا کتجایر علی ذوق اوقارها
سن نام کسی شرف علم لای با بد که از هو احسن نفسانی و وسوس
شیطانیا پاک و صافی باشد در بجا تحقیق از دست ما فی باقی
باده عرفان شود و در قلم پر مغز تهنید با اخلاق کوشد
تا طفل کتب و علمک مال مکن تعلم و کان فضل الله علی عظیمها
باشد و اشک نیاز بر خاک داه سالکان مسالک طریقت و
مالکان مالک حقیقت نه باشد از صفات یقین نفسانی بیک
و جلیله شیطانی بجات نیاید و در طاعت جهالت و نادانی بماند
قل انکم تحبون الله فان یعرفی بحبکم الله و یصیر الملة
والذین اعلی الله کاند و فضول عربی بعد از اثبات ذات
و صفات الهی سفیر یا یختم و ارشاد هذا القدر فی معرفه ذات
تعالی و صفات الهی اعظم اصل من اصول الدین بل هی اصل
کاف اذ لا یعرف بالعقل اکثر منه و لا یتسر فی علم الکلام التجاوز

عنه

عنه اذ معرفه حقیقه ذاته المقدسه غیر مقدوره للانام
و کمال الهیه اعلی من ان تناله ایدی المقول و الاوهام
و ربوبیتته اعلی من ان تتلوث بالخواهر و الافهام و الذی
بصرف لیس الا ان موجود فلو تصفاه الی بعض باعلاه و سلنا
عنه تا ناهاه حشینا ان یوجد له بسببه وصف یثوق الی
او یحصل له برت ذاتی بمنوی تعالی الله عن ذلك علوا
کبیرا فن اراد الارتفاع عن هذا القام یعنی ان تحقیق
ان و راه شی هو علی بن هذا المرام فلا یقصر همه علی الکره
ولا یثقل عقله الذی ملکه معرفه اکثره الی امره اماره
العدم و لا یقف عند زخارفها الی مرکز القلم بل یطلع
عن نفسه العلیق الدنییه و البیدنی وینزل عن خواطره
الوانع الدنیویه و یضعف حماسه و قواه الی حدک الامه
الفانیة و یجیس الریاضة نفسه الی اماره الی تشیر
الی التخیلات الواهیه و یوجه همه بکلیتها الی عالم القد

ويعصر منية على نيل محل الروح والانس ويسئل بالحقوق والاب
من حفة ذي الجود والجلال في الافصال ان يفتح على قلبه باخرين
رحمته وينوره بنور الهلاية بعد مجاهدته ليشاهد الاسرار
الملكوية والاثار الجبروتية ويكشف عن باطن الحقايق
الغيبية والحقائق الفيسية الا ان ذلك قدام محط على قد
كل ذي قد. وتبايح لم يقدمها جلد كل ذي جلد ذلك فضل
الله يوتيه من يشاء وجعلنا الله واياكم عن التالين لطرية
المستحقين بتوفيقه المستعملين لاهام تحفة المستعرب
تجلى هلايته وتلقية شيخ شهيد من الملة والدين وكتاب
منية الريد. سيرا بلعبا لا تراثت علوم رسميه كشم ثم ينقل
بعده اى بعد العلم الظاهر الى العلوم الحقيقية والنفوس الحقة
فانها لباب هذه العلوم وينتجة كل معلوم وبها يصل الى در
القرين ويحصل على مقاصد الاصلين او صلنا الله
اياكم الى ذلك الجباب انه كريم وقاب بلانك على اسطافيد

لما ذكره

يكي انك علم ظهر دارد واز باطن بخبرست دويم انك علم باطن دارد
ودر علم ظاهر باهر نيت سيوم انك از علم ظاهر و باطن هر دو صاحب
نصابت و اين بسيار زاد در كوم بايست و در هر عصرى از اعضا
نوح نقران باشان در جمله جهان بسيار بلکه اقباب بركت يكي
از ايشان بر شرف و غرب عالم تا بد وقتب وقت او باشد
و عالمان در پناه دولت و ساير همت اوزند كافي كند چنانكه
در كتاب كفر بايمان از كافي مذكور است كه حضرت امام محمد باقر
عليه السلام فرمود ان الله لي دفع بالمؤمن الواحد عن القرية الفساق
يعنى خدای تعالی دفع ميكند بسبب يك مؤمن كه در ده باشد
مردن و فاسقان را از آن ده و بتر در كتاب مذكور از آن حضرت
نقولست كه فرمودند لا يصيب قرية عذاب و فيها سبعة
من المؤمنين يعنى تيرسد عذاب الهى بدهي كه در آن ده هفت
كس از مؤمنان باشد و تيرد كتاب كفر بايمان از سيد عاليان
نقولست كه فرمودند قال الله تبارك و تعالی اول من كان في الارض

الامون واحد لا تستغيب به عن جميع خلقي ولجملت لمن
ايماننا لا يحتاج الى احد يعني خذنا تعالى في زيادة كذا ياشد
دروى زين يعيرك مو من هرايه من ستغيبم با واز جميع
واو با ايمان او انسى ميدهم كه احتياج لهي كس نداشته باشد
وعلى كحضرت رسول صلى الله عليه واله بايشان تقاضى مسكند
كه علماء امتي كانبيا ربي اسراى وميراث خودان انبيا عليهم السلام
ابن علماء ان ك ميراث علوم ظاهر و باطن ايشان اسم است كرات
العلماء ووشرا الانبياء ودر كتاب منيتا لم يذبح زين الدين
ان الله بهانه سيزايدا علماء الله عالم بالله عالم بامر الله فهو
عبد استولت المعرفة الالهية على قلبه فصار مستقرا بمشاهدة
نور الجلال والكبرياء فلا يفرغ ليعلم علم الاحكام الا ما لا يدمنه
وعالم بامر الله غير عالم بالله وهو الذى عرف الحلال والحرام
ودقائق الاحكام لكتمه لا يعرف اسرار جلال الله تعالى وعالم بالله
وامر الله فهو جالس على خلق المشترك بين عالم العقولات وعالم

المحوسبات

المحوسبات فهو تارة مع الله تعالى بالحب له وتارة مع الخلق
بالشفقة والرحمة واذا رجع من ربه الى الخلق صار معهم كواحد
منهم كانه لا يعرف الله واذا خلا بربه شغلا بذكوه وخدمته
فكانه لا يعرف الخلق فهذا سبيل المرسلين والصدق يقين
وهو المراد بقوله صلى الله عليه واله سائل العلماء وخالد الحكماء
وجالس الكبراء فالمراد بقوله صلى الله عليه واله سائل العلماء
اي العلماء بامر الله تعالى غير العالمين بالله تعالى فامر بما لهم
عند الحاجة الى الاستفتاء واما الحكماء فهم العالمون بالله
تعالى الذين لا يعلون او امر الله تعالى فامر بما لهم واما الكبراء
فهم العالمون بامر الله تعالى فامر بما لهم لان في مجالسهم خير الدنيا
والآخرة وكل واحد من الثلاثة ثلاثة علامات قل العالم
بامر الله تعالى الذكر باللسان دون القلب والخوف من الخلق
دون الرب والاستحياء من الناس في الظاهر ولا يستحي بالله
تعالى في السر والعالم بالله تعالى في كراهيف مستحي فاما الذكر

فذكر القلب لا اللسان والخوف خوف الرجا الا خوف المعصية
والحياء حيا ما يحظر على القلب لا حيا الظاهر والعالم بالله تعالى
وامر له ستة اشياء الثلاثة المذكورة للعالم بالله فقط مع ثلاثة
اخرى كونها على حال الشريك بين عالم الغيب وعالم الشهادة
وكونه على السليين وكونه بحيث يحتاج اليقين الاول ان
اليه وهو مستغن عنها مثل العالم بالله تعالى وبار الله كمثل الشمس
ولا تزيلا كمثل العالم بالله تعالى فقط كمثل القمر كمثل
تارة ويقتصر اخرى مثل العالم بار الله تعالى كمثل التراج يحرق
ويضيء يعني علماء طائفة انك على عالم بذات وصفات الهى كدانا
نيت با امر ونواهي واولئذ ايت كاستولى شده باشكفت
وشاخت الهى بر دل اوه كرده باشكستغرق درى مشاهده
نور جلال وكبرياء حضرت عزت وبرداخته نشود از معرفت
ومشاهلت تاباندا احكام شريعت را كرفدى كه اورا هر وقت
از اداب نماز روزه وغيره واين جماعت مجتهد باشك كجلبت

عمر

عنايت حتى يربته قريب وهو سهل رسيد انده از دست ساقى و
ستيمم بر هم شر با ظهور ابد و عرفان نوشيده اند دويم عالم با احكام
كه داناست بخالى نام و او انكى است كه بلانده سايل جلال و احكام
و دقايق احكام را ليكن عارف با سر ارجلا حضرت الوهيت است
سوم انكه عالم است بذات وصفات الهى و داناست با احكام شريعت
كاهى و او ممكن است بر حد مشترك ميان عالم معقولات كه عالم
عيش كويندو عالم محسوسات كه عالم شهادت و شهادت او بگيرت
با خداست از جهت دوستى كه هست او با حق و بگيرت با خلق است
بواسطه شفقت و رحمتى كه با ايشان دارد و چون رجوع كند
از خدمت پروردگار خود بسوى خلق ميگردد با ايشان مثل كى از
ايشان بروجى كه كويانميشناسد حفاى تعالى را و چون جلوت
كند با پروردگار خود در حالتى كه مشغول باشكيد كه او و خلق متوكل
كويانميشناسد خلق را و اين طريقه منتهى ان مرسل و صديق است
واين سه طائفة اندم از حضرت رسول الله صلى الله عليه واله انجا

فرموده اند سوال کنید از علما و مجتهد باشد با حکم و بشیبتید
با کبر السیر و ادب حضرت ایچاک فرموده اند سوال کنید از علما اهل
که دانا با و امرو نواهی اند نه بذات و صفات الهی پس ام فرموده اند
سوال کردن از ایشان تر در احتیاج بطلب فتوی و اما حکم آنا
که عالم بذات و صفات الهی و میداند احکام شرع کاهی پس
ام فرموده اند با منته شدن با ایشان از برای خیر اخوت و اما
کبر اناستند که دانا اند بذات و صفات الهی و امرو نواهی پس ام
فرموده اند بهم نشینی ایشان از برای آنکه در هفتی ایشان
خیر دنیاست و اخوت و هر یک ازین سه طایفه را سه نشانت
پس نشان عالم با حکم که عالم بالله نباشد ذکر او برات نه بدلی
و ترس از خلق نه از حال و حیا از مردم در ظاهر نه از خدای تعالی
در سر و نشان عالم بالله که دانا با حکم نباشد انت که ذکر کونیه
و ترسند و با شرم و حیا باشد اما ذکرش ذکر دل باشد نه زبان
و ترسش ترس اسید معصیت بود نه ترس معصیت و حیا شریعی

چونین

چیزی باشد که حظور کند در دلش نه حیا از مردم در ظاهر و عالم^{الله}
و او امرو نواهی باشد نشانت سر نشان که نگردد از برای عالم
بانه که عالم با حکم نیست با سر نشان دیگر یکی ممکن بود
بر حد مشترک میان عالم غیب و شهادت و یکی تقییم کردن احکام
بمسلمانان و یکی رجوعی بودن که احتیاج داشته باشند از طایفه
دیگر از علما باد و او مستغنی باشند هر دو پس مثل عالم بالله و
مثل اقبابت که نه زیاد شود و نه کم و مثل عالم بالله که عالم بالله
نیست مثل اهت که گاه بدست و گاه هلال و مثل عالم بالله
مثل جماعت است که خود میسوزد و روشنی میدهد خلق را و جماعتی
که ایشان را علای طاهر میگویند سه طایفه اند صفتیان و مقلدان
و قضاة اما مقتیان اهل دراست و نظر فتوی اند و اینها
دو طایفه اند یکی آنکه عالم دل و زبانند و با علم عمل دارند و با فتوی
تقوی درزند و تحصیل علم و نشر آن برای نجات و رفع دریا
کند و نظر از مال و جاه دنیا منقطع دارند اولئك الذين هدى الله

فیلهیم آفته دوم آنکه عالم اند زبان نه بد و ایشان از ازل خدا
 نه خوف است و نه حیاء و در علم اموضی نشان غرض ایشان تحصیل
 ثواب اخوت و قربت حق نیست بل قصد ایشان تحصیل مال و جاه
 و قبول خلق است لاجرم هوا و هوس نفسانی بر ایشان غالب شود
 و علم ایشان تابع خواسته ایشان گردد و کارها هجوی نفس کنند
 و بعلم عمل نکنند و بر علمای حقیقی دین در حسد بند و در پیشین
 ایشان باشند و برایشان افترا کنند و در مقام بحث و جمل و در
 و انشا از این است و سخن توجیه نکونید و حق دانستند و نکرند
 و خواهند که بجلای و زبان اوری و باطل کنند و باطل با در
 حق فرمایند و از خود سخن چید پیوده تراشند و در روی ایشان
 دل ریش را بجزاشند هر چه بگویند ایشان رسد و کار کنند و نفعی
 اولیا و درویشان بسیار کنند از هر فساد و جنگ جمعی مردم
 کردند بوی که می خورد و در مدسه هر علم که امونند فی القبر
 نیز هم ولایتهم تا چند چنین جاهل و ابرویون هر روز

روز دوشنبه

روز پیش بگذرد و در دنیا صفا باشد که بسیار بدست با مردم
 مکتد بود و اما غمناکی در احیان نقل کرده است از بعضی عرفا
 که سبب پنهان شدن ابدال از چشم اکثر مردم است که ایشان
 طاقت دیدن علمای وقت ندارند برای آنکه این علماء در نفس الامر
 جاهل است و در خود و در جاهلان علماء اند و این علماء انانستند
 که در کتاب عقل و جهل از کافی از حضرت صادق علیه السلام است
 که فرمودند اذ انا تم العالم عجا ل دنیا و فتموه علی دینکم
 فان کل کلمه بشی عظیم ما احب یعنی هر گاه به پستی عالم را که
 دوستدار دنیا است این میباشند از بر دین خود که هر کس در
 غیرت محافظت می کند تغییر بر اگر دوست میدارد یعنی او
 مراعات جانب دنیا می خورد می کند نه رعایت جانب دین تا پس
 و حکم او اعتبار نکنند و احکام دین را از او میسوزد و پیرو دین است
 عقل و جهل هر کس از آنحضرت مرویست که او جمله عالمی را از او
 علماء را لا یجمل بیتی و بینک عالما مفتونا بال دنیا فیصدک

عن طریق معتدی فان اولئك قطع طریق عبادی المریدین ان
 ما انصانع بهم ان اتع حلاوة مناجاتی من قلوبهم یعنی وی کرد
 خدای تعالی حضرت داود علی نبینا وعلیه السلام که مکرران میان من و
 وسیله عالمی که منقول و شیفته دنیا باشد که می بندد و باز میدارد
 ترا از راه محبت من بدستی که این جماعت راه زبان و قطع طریق
 نیکان منتهی کرده اند سلوک طریق خود دارند بدستی که از چیزی
 بکنم اینست که بر درام حلاوت مناجات خود را از دل ایشان بچو
 و نیز در کتاب عقل و جبلت که در آنحضرت منقولست که فرمودند
قال رسول الله صلی الله علیه و آله الفقهاء امناء الرسل بالمعروف والنهی
الذی یاقبل یارسول الله و ما حو لهم فی الدنیا قال اتباع السلفا
 فاذا فعلوا ذلک فاحذروم علی وینکم یعنی فترها بیان معتد
 پیغمبر اندامی که داخل در دنیا نشسته اند گفتند یا رسول الله
 کدام است داخل شدن ایشان در دنیا فرمود پیروی کردن حکام
 و سلاطین یعنی پیروی ایشان از برای جلب نفع و عزت و اعتبار

کتاب بارش

سوره که

سوره که چنین کنند بر سیدان ایشان بر زمین خود و نیز
 در کتاب مذکور از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمودند
من طلب العلم لیساهی بر العلماء او یماهی بر السعفاء او یف
بدوجه الناس الیه فلیتوبه و مقطعه من النار ان الرئاسة
لا تفصل الا لاهلها یعنی کسی که طلب علم کند از برای بازییدن و
تفاخر کردن با علمایان از برای ستیغوه کردن و کادیدن باک عقلا
و جاهلان یا از برای مال گردانیدن مردم بجان خود نینماید گاه او
انتر جهنم باشد بدستی که سردار بودند و مهر شدند صلاحیت
ندارد مگر از برای اهلش و نیز در کتاب مذکور از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمودند من اراد العدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له
فی الآخرة نعیب یعنی کسی که بخواد حدیث را از برای نفع دنیا
بناشد او را در آخرت نعیبی از برای طلب علم لاجرم بشود علی
و نه اهلان مرانی و درویشان گدائی که از حرص و بیداری دنیا
فرجته اند پیوسته بر درگاه اهل دنیا بیزلت و محاربی میکنند

و با هانت و سخت ایشان را خست می کند و مدح و فضل می گویند
 بر ترکان و لشکر یان و پادشاهان که همیشه در اعتماد و ولایت
 نسبت به ما و در ایشان ثابت قدم بوده اند بیس قیاس کردن
 ایشان با بنی امیه خدا شناس است که دیده و چشم خداوند بخیر
 حق و اولیاء ذات مطلق می بخرد و عنان توجه از جانب ایشان یافته
 و از صحبت کثیر الهیبت ایشان خود را محروم ساخته و از نور علم
 و بر تو ولایت ایشان بی نصیب گشته اند پس باید از چنین علما
 که ایشان را از علم حقیقی و نصیب نیت بخلا استعاده نماید چنانکه حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله سفیر باید اعوذ بیک من علم لا یتق من معنی
 باید که از این انواع علوم احتراز نماید و در تخیل نیست گوشه نشینی
 که در هلد درس که گوید و مناظره که کند نظر بر ثواب اخوت و عزت
 حضرت عزت و نشر علم و اظهار حق و بیان شرع و تقویت دین است
 دارد و نشد با از عنوانات علم ایک گرداند و از الایش حرص
 و طمع تطهیر دهد که خواری علما در حرص و طمع است **رباعی**

اوده

اوده شجر صدم جان عالم ^{نبرد} و بن خواری از کرف بیان
 در داو حشر تا که پایان رسید ^{شد} و بن حرص و ده ریک به بیان شد
 و در فتوی در آن باید احتیاط تمام بجای آورد تا میل و هوای نفس
 و اغراض و نیویز قوی نهد و اگر قوی در دست او باشد در آن ^{نفس}
 فاسد کند و مال حرام نشاند که چون لغزشت بود که باه حرص و ^{حیلت}
 اذ دل بود و محنت و رنجی که در ملت عمر برده باشد هیا ^{نفس}
 و از بدعتها باید محترز و بر متابعت امر هدی نماید مستقیم باشد
 و اوقات و ساعات خویش را عینت دانسته مؤلف گرداند چنانکه
 از عمر عزیز هیچ در بطالت و هزل لغو صرف نکند و السلام علی
 من اتبع الهدی **آیه** که ان سه طایفه اند یکی آنکه سخنان چند
 مستحب و معنی یاد گرفته اند که علم دینی را در آن داخل نیت و زبان ^{نفس}
 جاری سازند از برای قبول خلوت و جمع مال و بر رؤس منابر و ^{نفس}
 دنیا قیام نمایند و بر سر منبر کجای رسول را تیر است خیدین دروغ
 گویند و حرام خوردند و حرام پوشند و حکایت های دروغ آفر کنند

واحادیث موضوع و مطعون روایت کنند که بندگان خلاق با
 در بیعت و ضلالت اندازند و بیکه باشد که تقصیر نکند و مشبه اکثرند
 و عوام را بر نفس بفرستد اعزاز الله تعالی بایک من شروه و لا الاثر
دوم طایفه اند که از بهر خدا و توابعی که بندگانند و ضلالت دور
 باشند از تقسیم و اخبار رسول و ائمه اطهار و سایر صلحای ابرار میگردند
 و بر جاده شریعت مطهره مستقیم باشند و خلق را با خدا و طریق حق
 و توبه و هدایت و تقوی و خاستند چنانکه حق تعالی میفرماید
ادع الی سبیل ربک بالحکم و الموعظة الحسنه خلق الذین یعرفون
 کردانند که بندگان ابرار است و نه از خوف ایشان را امید کنند که خدا
 حق الیم است و خود را بالایش طمع دنیوی بکند تا کلیر خود باشند
 گفتند سخن بی طمع موثر است چون بجهت دنیا و طمع الوده بود سخن هم
 نکند **سوم** طایفه مشایخ اند که بجدایات عنایت حق سلوک راه دین
 و سایر اعمال بی توکل حاصل کرده اند و از کاشفات الطاف خداوندی
 علوم لدنی یافته اند و در توار تخی صفات حق بنای حقاقت

و تا اسرار

و معانی اسرار کثرت و بر احوال تعلمات و سلوک راه حق و فوق تمام یافته اند
 و از حضرت عزت و ولایت مشایخ بیانات و تربیت خلق و دعوت
 بحق باور گشته بعد از آنکه عمری و اعطای نفس خویش بوده اند که عظم
 نفسک فان تعظت فمظ الناس الا انما یحیی من الله و ینکحاه
 و حیله نفس که داشتند و بحکم فی ان بدعوت خلق مشغول شد
 و خلق را از خرابات دنیا و غم شنوات و مستی غفلت با حطایر
 قد بر مجلس انبیا معتدل صفت و شراب ظهور و تجلی حال باقی
 و مستقیم ربهم میخوانند و در کرم پیام الله و ایشان از ذوق شهادت
 مردان میچشاندند و سلسله شوق و محبت دل ایشان را میچشاندند
 و بحسب عقل و شلخت و ذوق و شوق هر طایفه از شریعت حق
 و حقیقت معجزی بیان می کنند هر کس حظ و نصیب خویش ببرد
 همت خویش برسد و رند که قلم کل اناس شریعتهم این گروه خلاصه
افرنیت و خلیفه حق و ناپ و میراث دار انبیا اند که علماء امتی
 کانیان نبی اسرائیل دیده هر کس بر جمالی با کمال ایشان نیستند زیرا که

در بن قباب غیرت حق متواری اند **بلی** انان که این صیدم افلاک اند
پروند هواریه نار و حال اند **ستور** ز اهل عالم ناسوتند
ستور میان قدسیان بال اند خلق از ایشان سروریش پندیر که
احوال ایشان را بر خود و دیگران قیاس کنند ایشان را واعظ از و اعظما
و عالی از عالمان شمرند و ندانند که لایق اس الملائکه بالحدادین **و اما**
قضاة سر طایفه انجمن حضرت رسول صلی الله علیه و آله سفیرین
القضاة ثلاثه قضیان فی التار و قاضی فی الجنة فرمودند قاضیان
سه اند و در روز اندیک در بهشت آنها که در روز و زحند یکی است
که بکم قضا جاهل باشد و از سر جهل و هوا و میل نفس قضا کند و او
در روز خ است **دویم** آنکه بکم قضا عالم باشد اما بکم کار کند و هوا
و خواهش نفس کار کند و جانب خلق را بجانب حق ترجیح دهد و در
ستاند و خدا نکران مستولی کند تا شوفا ستانند و باطلها بر
حق نمایند حق با پوشانند و تقوی را هلاکین کنند و کار احسان
و امر معروف را نهی منکر همه را گذارند و بیان مستوجب روز خ کردند

و اما آن قاضی که در بهشت است است که آنچه بخلق با و با و با بردارد
بر قاضی رعایت آن حاجت ضایع گذارد و بدین سبب مستوجب
بهشت گردد و السلام علی من اتبع الهدی **باب دویم در بیان هدی**
و ریاضت بدانکه زهد و ریاضت با شد و زاهد کسی بود که او را
ب آنچه بخلق بد نیاد در دستها کل و مشارب و بلا بد و مسکن
و شسته یکتا و مستلذات دیگر و الوجه و غمی و قربت بلوک
و نفاذ امر و حصول هر مطلوب که بمرک از و جدا تواند شد
ریاضت بنویزد از سر بخیزد از سر جهل با و بنویزد از جهت غرضی یا غمی
که راجع با او باشد و هر کس که موصوف بود با این صفات
زاهد باشد بر وجه مذکور و اما زاهد حقیقی کسی باشد که زاهد
مذکور طبع نجات از عقوبت و روز خ و ثواب بهشت هم ندارد
بلکه صرف نفس از جمله آنچه شتریم بعد از آن که نتایج و نیما
هر یک دانسته باشد او را بلکه شده و شوب نباشد بطبعی
یا امیدی یا غرضی از اعراض درد و بنویزد از خرت و بلکه کرد

این صفت نفس را نیز باشد از مطلب شتهیات و ریاضت دادند
 شافعی تا ترک غرض روی ثابت و مانع شود و در حکایات ذهاب آمده
 که شخصی سی سال کله چینه و پالوده میفریخت که از هیچ کلام هیچ وقت
 نمیچشید از وسبب این ریاضت پرسیدند گفت وقتی نفس مرا از روی
 این دو طعام کرد او را عیاشی نتواند از این دو طعام بیدم و مصلحت
 آرزوی الشیخ دوم تا دیگر میل هیچ شتهی نکند و مثل کسی که در دنیا
 نهد اختیار کند جهت طعم نجافی یا تو اوج راحت مثل کسی باشد که
 از ذرات هفت روزها شاول طعام نکند با وفور احتیاج که در وقت
 متوقع بسیار توان خورد با کسی که در نجابت متاعی بدهد متاعی
 بیست آنکه بر آن بود کس در سلوک راه حقیقت منفعت زهد در
 در رفع شواغل باشد تا سالک بجزی مشغول نشود و از وصول مقصد
 بازماند **ب** از زهد اگر مدد همی ایماز **ب** بر ماضی که ز شغل دنیا جدا
 ترک دنیا **ب** نه بر دنیا از **ب** ترک دنیا **ب** نه بر دنیا از **ب** ترک دنیا **ب** نه بر دنیا از
ب ترک دنیا **ب** نه بر دنیا از **ب** ترک دنیا **ب** نه بر دنیا از **ب** ترک دنیا **ب** نه بر دنیا از

کور

کور روی بخورد کن **ب** مجربان **ب** که **ب** هم اوست بتحقیق که میبود خود است
 و اختلاف کرده اند مردم زهد بعضی گفته اند که زهد در حرام است
 زیرا که حلال بیاحتیاج است و از بیاحتیاج زهد نمیباشد و بعضی دیگر گفته اند
 زهد در حرام فرقیب است و از حلال فقیریت و در کتاب بیعت آنکه
 منقولست از حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرمودند که زهد **ب** دنیا
 قصر لامل و شکر کل نعمته و الورع عن کل احرم الله عزوجل یعنی زهد
 در دنیا و طول ابل بودنست و شکر نعمت کردن و پرهیز کردن
 از هر چه حرام کرده است از انهدای تعالی و در کتاب مانی **ب** پاره
 منقولست از حضرت صادق علیه السلام که سوال کردند از زهد
 در دنیا و فرمود یاد کرده است زهد را هدای تعالی در قرآن فرموده
 لکیلا تا سوا علی ما فانک ولا تفرحوا بما آتکم یعنی زهد است که اگر
 دنیا از دست بیرون رود دلگیر نباشی و اگر بدستند باید خوشحال
 نشوی بدانکه زهد بر سه وجه است یکی زهد عوام و آن ترک حرام است
 چنانکه در کتاب بیعت مذکورست که سکون از حضرت صادق

علیالم سوال کرد از زهد در دنیا فرمود و بچک حرامها فسنکبه
 یعنی ای بر تو از حرام دنیا اجتناب کن دویم زهد خواهر آن ترک
 حرام و فقوالت از حلال چنانکه من لا یغفره الفقیه از حضرت ^ص ^ع
 علیالم سئولت که سوال کردند از ایشان آفر زهد در دنیا فرمود
 دهوان ترک حرامها مخافه عذاب و بترک حلالها مخافه حساب
 یعنی زهد ترک کردن حرام است از ترس عذاب و ترک کردن حلال است
 از ترس حساب و مثل این در کتاب کافی مذکور است سیوم زهدها
 الخاهاست وان پر هر کردن است از اسوی الهی که چیزی غیر از دل
 وی در دنیا بچنانکه در کتاب کفر و ایمان از کافی منقولست از حضرت
 صادق علیالم که فرمودند اذا تخلى المؤمن عن الدنيا سما و جعل حلاوة
 حیات الله و كان من اهل الدنيا كان منقلوبها و غاخالط القوم
 حلاوة حیات الله فلم تستقلوا غیره یعنی هر که حلاوتش در مومن
 از دنیا یعنی محبت دنیا را از دل بیرون کند بلند شود مرتبه او
 و بیا بد حلاوة محبت و خیر و الهی را باشد نزد اهل دنیا بر وجهی که کوبا

ایمخته است با ایشان و اینجکه نشوند این گروه مکر با حلاوة محبت
 الهی پس مشغول نشوند بغير او و شیخ بهاء الحق و الملت و اللذین
 سیر باید ^ع زهد چه بود از هر پر داختن جمله دارد او اول با حق
 واحدیش در باب زهد متکررست از اصحاب عصمت صلوات الله
 و سلامه علیهم اجمعین و از آنجمله در کتاب کفر و ایمان از کافی مذکورست
 که حضرت صادق علیالم فرمودند من زهد فی الدنیا اثبت الله لک لکة
 فی قلبه و انطق به لسانه و یقره مع عیوب الدنیا و ادواءها
 و اخرج من الدنیا سالما الی دار السلام یعنی کسی که در رغبت باشد
 بشهنیات و مستلذات دنیا ثابت کند خدای تعالی حکم را در دل
 او کویا کرداند بحکمت زمان و او اقبساند با و عیبهای دنیا را
 و در دو دران دنیا او بیرون برود او را از دنیا سلامت تا بدار
 السلام داخل گرداند و بتردد کتاب کافی از آنحضرت منقولست که
 فرمودند جعل الخیر کل فی بیت و جعل مفتاحها زهد فی الدنیا
 یعنی جمع کردن نیکبهارا در خانه و گردانیده اند کلید آن خانه زهد

در دنیا و بعد از آن حضرت فرمود قال رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم لا يجدر الرجل جلالة الايمان حتى لا يبالي من اكل الدنيا يعني حضرت رسول
صلى الله عليه و آله فرمودند نمی باید در جلالة ايمان تا آنکه بالکمال
باشد که دنیا را چه کس بخورد موین یا کافر پس حضرت فرمود حرام
على قلوبكم ان تعرفوا جلالة الايمان حتى تهملوا في الدنيا يعني حرام است
بردهای شما شناختن جلالة ايمان تا آنکه بی رغبت شوید بشهوات
دنیا و نیز در کتاب کفر و ایمان مذکور است از حضرت امیر المومنین روایت
که فرمودند آن من اهان الاحلاق على الدين ازله في الدنيا
یعنی بلدستی که از باری دهنده ترین اخلاق است برین ناهب بود
در دنیا و نیز در کتاب کفر و ایمان از کافی مذکور است از حضرت
صادق علیه السلام سئولست اذا اراد الله بمبيد حقك ازله في الدنيا
و فقهه في الدين و نصرة عيوبها و من اوتيهن فقد اوتى
خير الدنيا و الآخرة یعنی هرگاه خواهد خداوند تبارک و تعالی بنده را از هد
کرد اندا در دنیا و قضیه کرد اندا در دین و بشناساند

در شهر

با وعده های دنیا را کسی که برسد با این صفات برسد با حشر دنیا
و آخرت و فرمود لم يطلب احد الحق بيار افضل من الزهد
في الدنيا و هو صفة لما طلب اعطاء الحق يعني طلب کند هیچ کس
حق را بر دردی که فاصله از زهد در دنیا باشد و زهد صفت است
که طلبیان میکنند دشمنان حق را و می دانند که فلات بر دم از حبه
خبرست زهد فرمود من الرغبته فيها يعني از رغبت داشتن
دنیا و فرمود الا من صبارا کریم فانما هي ايام و لا ايام الا ان حوام
عليكم ان تجلبوا طعم الايمان حتى تهملوا في الدنيا يعني کس
صبر کند و کریم بلدستی که دنیا چند روزی است بدانید که حرام
است یا فتن طعم ايمان تا آنکه زاهد شود در دنیا و او می گوید
شندم که از حضرت می فرمود ان القلب لانه اصفا صفاقت الارض
حتى يسمو يعني بلدستی که در راه کاه صاف شود از کدکات شهوات
شک میشود از برای او زمین تا آنکه عمر هر چه می کند بمال قدس و تر
در کتاب کفر و ایمان از حضرت امام زین العابدین علیه السلام

كفر بعد ان الدنيا قد تحلت مدبرة وان الآخرة قد ارتحلت
مقبلة ولكل واحدة منها جنون فلو ان ابن انا والآخرة ولا يكون
من ابناء الدنيا الا وكونوا من الزاهدين في الدنيا الراغبين
في الآخرة الا ان الزاهدين في الدنيا اتخذوا الارض مساكنها
والتراب فراشا والاراضيا وقرونا من الدنيا ترضوا الا
ومن استاق الى الجنة سلك عن الشهوات ومن اشقوت النار
رجع عن المحرمات ومن زهد في الدنيا هانت عليه المصائب
الا ان الله عبادا لمن راي اهل الجنة في الجنة فخلدوا ولكن
رأي اهل النار في النار بعد ان شردهم ما موت قلوبهم محرومة
انفسهم عفيفين حواجهم خفيفة صبروا ايا ما قليلة فصاروا
بعفي راحة طويلة اما الليل فصارون اقلامهم تجري بدمعهم
على خندهم وهم يجارون الى بيهم يسمعون في فكاك اورقهم
من النار واما النهار فخلدوا علماء بررة انبيا وكاظم القلح
قد برهم الخوف من العبادة ينظر اليهم الناظرين فيقولون

وا، بقم

وما بالقوم مرض ام حولطوا فخذوا لظ القوم اى عظم من ذكر
النار وما هيها يعني بدستى كدنيا رقت حال كوفى كى كى
باهلس واخرت ميرود حال كوفى كى وويكند ليصا حبش رايته
از برى اوهر يك از دنيا واخرت رايه لانت هت پس تا ارسا
اخرت با شيد و با شيله ازا انا دنيا و اگاه با شيد كه از اهل
شويد در دنيا و از رغبت كسنگان با شيد در اخرت با شيد كه
زاهلان در دنيا و افرقه اند زين دنا از برى خود بستى و خاك
جامه خواب باى اشراب با بوبريده شده اند از دنيا بريد
خوبى بدانيد كه كسى كه اشتياق بهشت دارد و اوش ميكنند
دنيا را و كسى كه ميترسد از آتش جهنم بر ميگردد از آنگاه چيزهاى حرام
وكسى كه زاهد شود در دنيا اسان ميشود بر او مصيبت با بدستى كه خلق
نيدگان هست كه در برتريفين مثل كسى انكه مى پندار اهل بهشت را
در بهشت جاودان و اهل جهنم را در جهنم منبذ بعباب سيران
از بدهاى ايشان تا عين ان خلق و دلهائى ايشان اند و هيكر است

از برای حق تسهیل ایشان بر هر کارست و حاجتهای ایشان بسبب
 و غیره شوار صبر میکنند در روزی در دنیا و می رسند در آخرت به جنتها
 عظمی باشد تا بقدم اندر طاعت برورد کار و در وقت اشکهای
 ایشان بر خسار و ایشان استغاث می کنند پروردگار خود و
 کوشش بیندند در آزادی کردنهای خود از آتش جهم و اما در جگانه
 با شرم و حیاء و آمان و بیگانگی و بی همی کارند و گویا ایشان تیرها
 می روی و پیکان لاغر کرده است ایشان از خوف الهی از عبادت و چون
 نظر کند سوی ایشان ناخوری گوید ایشان پارانند و بنشینند ایشان را
 بهاری یا گویا ایشان اینجند از دنیا و ایشان اینجند از دنیا چنانکه
 از ذکر آتش جهم و عذابهای که در دست **بنا** ریاضت در لغت
 معنی را م کردن شود باشد و باز داشتن او از آنچه قصد کند از هر کار
 غیر مطلوب و بلکه کرد اینک او را اطاعت صاحب خیر در آنچه
 او را بران دارد از مطالب خود درین موضع مراد از ریاضت هم
 منع نفس جوینست از انقیاد مطاوعت قوت عجب و شهوی

و این

و آنچه بدان در تعلق دارد و منع نفس از مطاوعت قوتی
 حیوانی و نفسانی که باعث بر زایل اخلاق و اعمال باشد مانند
 غلبه حرص بر جمع مال و اقتنار جاه و توابع آن از حیلت و کرم
 و غیرت و تعصب و حقد و حسد و غیره آنرا که سر دراز و دراز
 شود و بلکه گردانیدن نفس انسانی را اطاعت عقل و عمل و حجت
 رساننده او باشد بجای که او را ممکن است و نصیر الملت و الذین
 و الذین در شرح اشارات در مقامات العارفين میفرماید که در حق
 ترین اصناف ریاضت ریاضت عارفان است بواسطه آنکه در ادوات
 از ریاضت رضای حق تعالی است و غیره و هر یک از اسوای او **عالم**
 عارف در از تحصیل رضای او پس ریاضت ایشان منع نفس است
 از التفت بما سوی حق جل جلاله و بحیر او را متوجه داشتن **عالم**
 او اقبال بر حق و انقطاع از اسوا بلکه شود و نفس را **بنا**
 نفسی را که مطاعت قوت شهوی که در بعضی خرافات است که است
 قوت غضبی کند سعی را و در اخلاق و اعمال بلکه شیطانی

در کفر

نمرا الله لا تحصوها موازنه نماید بر تقصیر خود در جمیع احوال **شود**
 اما اگر طاعت و معصیت او تساوی باشد بدانکه باز از نعمتهای الهی
 بهیچ بنده قیام نکرده است و تقصیر خود را و آخرت را بداند که بهیچ
 راجح باشد قوی که شکر و سپاس که طالب کمال این حساب را چو
 کرده باشد از وجو طاعت در وجود نیاید و خیرش را با آنکه جزو طاعت
 نکند مقصد اند و ازین جهت فرموده اند که حاسبو النفس قبل
ان تحاسبوا و اگر حساب خود نکند در معصیت تمامی عبادت
 بوقت آنکه وان کان مثقال حبه من خردل آیتها بهای گنجی بنا
 حاسبین حساب او نکند و در عذاب ابد حضرت عظیم اقتبل
 و حیثین لا یؤخذ منها عدل و لا یؤتی منها شفاعه اعاد بالله
 تعالی نه از دود و کرب و محاهدت نفس را وقت است و اینست که
 همیشه ظاهر خود را نگاه دارد از روی چیزی بوجود نیاید که حسابی را
 که کرده باشد باطل کرد و اندیغی لحظه احوال خود نماید تا با بر ما
 اقدام نماید اشکارا و نه نهان و باطن خود را نگاه دارد تا چو

قبیل

سوی

مشوق حقیقی چیزی مدد در نیاید و شاقی او را از سلوک راه حق
 باز ندارد نه قوی و نه ضعیف و این معنی همیشه نصب العینش باشد
 و اهلوان الله یعلم ما فی انفسکم فاخذوه بدانکه نفسانی
 میان دو قوت یکی قوت شهوات و یکی عقلانیه پس قوت شهوات
 باعث حرص و میشود بر تنزل لذات دنییه بهیچ چون اعتدا
 و جمع و امتنان و قوت عقلانیه سبب حرص و وسوسه در برقرار کردن
 علوم حقیقیه و محض حمله که موصلند و با سعادت ابدیه
 و اشاره بانند و قوت است کلام حضرت عزت آنجا که میفرماید
و هدیناه للتجلین و جای که بیان میکند آهیناه التسیل
 اما تا اگر او اما کفر را بر قوت شهوات تا مع و متفاد
 قوت عاقله گردانید از دود و رسکارانی و اگر عقل با مطیع
 کردی یقین شانس در جگر زانکارانی و بدانکه قوت شهوات
 موجوداتی و چیزی از تو خارج نیست از سبب و مرکبات و ادوات
 و مجردات چنانکه حضرت امیر المومنین و قبله الوجوه میفرماید

و در تیز این جمله در نفس آماره خوانده است یعنی آماره بالسوا اگر
 این ذی الجاد روی ثابت باشد اما اگر روی ثابت نباشد تا وقتی سیل
 بشتر کند و وقتی بجز چون میل کند از میل بیشتر نشان شود باشد
 و خوشتر و ملامت کند از آنسوی آن خوانده است و نفسی که گویا
 نایل باشد و طبعی او را ملکه شده باشد نفس مطنه فروده و غرض
 از ریاضت سحر است یکی رفع موانع از وصول بحق و انشواط ظاهری
و دوم مطیع گردانیدن نفس حیوانی بمقتل و عملی که باعث باشد طریقال
و سوم ملکه گردانیدن نفس انسانی را ثبات بر آنچه معاد باشد بقول
 فیض حق تعالی انا بکالی که او را ممکن باشد رسد و در قرآن مجید
و اما من خاف مقام ربی نفس عن الهوی فان الجنة هم الاری
 یعنی هر که ترسیده باشد از خود زود پروردگار خود یعنی در موقف عبادت
 و خطاب و بازداشتن باشد نفس خود را از آرزوی و خواست
 بدستی که بگشت مسکن و ماولی است و در جای دیگر در قرآن مجید
 سفیر باید قفا فلح من ذکما و قل خاب من دستها یعنی بدستی که

رکعت

در سنگا رسته که پاک کردن نفس خود را از اذنا و سوزن اهل نشو و نما
 او را با انواع واجبات و قضا و بدستی که بی بهره ماند هر که کم کرد نفس
 خود را بنسب و جهالت یا کم ساخت قدردان شده او را بصیحت و سلامت
 و در کتاب تجارت از کافری و ولایت از حضرت صادق علیه السلام حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله که در می از لشکر او فرستاد بجهاد چون بازگشت
 فرمود مرحبا بقوم فغوا المهاد الا صفر یعنی بقیه المهاد الا کبری
 خوشا بجماعتی که کرده اند جهاد کوی چنگ ترا و باقی مانده بر ایشان
 جهاد بر زکرت کشد یا رسول الله کدامت جهاد بر زکرت فرمود جهاد
 یعنی غلبه کردن بر نفس و بر آنچه بین او بر ملازمت طاعات و عبادت
 و محابست از منیات و محاسبت با نفس در جمیع حالات یعنی خود
 حساب کردن معاصی و طاعات تا بند کلام بیشتر است از طاعات
 بیشتر باشد باز بنداند طاعات او بر معاصی یا نعمتهای که خدای تعالی
 در حق او کرامت کرده است چه نسبت دارد و چون فصل طاعات
 خود را بر معاصی یا نعمتهای الهی که سفیر باید غنم من قایل همان تعداد

د و اذک فیک و ما تبصر و اذک منک و انشعرت انک
 جرم مقیر و فیک انطوی العالم الا کبر این نسخه نامه الهی کبری
 ای اینجهال شاهی که تویی بیرون ز نوبت هر چه در عالم هست از خود
 بطلبه آنچه خواهی که تویی بس ترا هر شئی که هست من و جبهه شاهی
 باشد لیکن در تو غالب جهاد صفت است صفت ملکی و سببی و سببی
 و شیطانی پس از حیث صفت ملکی نایل با افعال بلائک از طاعات
 و عبادات و قریب قاضی الحاجات و بواسطه صفت سببی صلی سببی
 بگردار سباع و درندگان مثل دشمنی کردن با مردمان و غلبه کردن بر
 ایشان بگشای و زدن و دشنام دادن و غیره از جهت سببی از تو
 صادر میشود افعال بیایم چون شره در خوردن و آرزوی جماع کردن
 و حرص داشتن و ماندن و بسبب قوت شیطان از تو واقع میشود
 مگرها و حیلهها که موحی شرهای عظیم میشوند پس اگر بقوه عبادت
 این قوای ثلاث را از خود دور کنی و بریاضات شاقه افاضت مقهور
 کردانی امید هست که صراط و رستگاری عظیم یابی که لذت بر جاهلها

قوت

ستیم

فینا

فینا لنهیدیم سبنا و اکره ماده باشی انشعرتهم را که فاما من طبعی
 و اثر الحیوة الدنیای فان الحجیم هم الماوی و در کتاب جهاد از کافی
 سنقولت که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از جهاد که سنت
 یا واجب جواب فرمود که جهاد چهار نوع است دو نوع واجب و دو نوع
 سنت اما یکی از دو نوع واجب مجاهده کردن مردات با نفس خود
 و باز داشتن اوست از معاصی الهی و از نوع جهاد بر زکرت من جهادها
 و در کتاب کفر ایان سنقولت که جابر گفت من بخت نام محمد
 با فرط ظلم رفتن فرمود یا جابر آینه من دهل قلبه صافی فالص من الله
 و مثل قلبه عا سواه یا جابر اما دنیا و ما عسی ان یخون الدنیا علی
 الاطعام اکلته او تو بلبسته او امراه احبها یا جابر ان المؤمنین
 لم یظنوا الا الدنیا ببقائهم فیها ولم یامنوا قدوم الاخرة
 یا جابر الاخرة دار اقرار و الدنیا دار فناء و زوال و لکن اهل الدنیا
 اهل غفلة و کان المؤمنین هم انفسها اهل فکره و عیونهم لم یعلم
 عن ذکر الله حل اسمهم و سمعوا باذانهم ولم یعلم عن ذکر الله ماراوا

فینا لنهیدیم سبنا و اکره ماده باشی انشعرتهم را که فاما من طبعی

من از نیت با عینم فغان و با بوی طبع الاخرة کفاز و بندگان العلم و علم
یا جابران اهل التقوی بسیار اهل دنیا موند و اکثر هم که معونه تذکر
فیعینونک وان نیت ذکر و کون قوالون با و الله قوالون علی الله
قطعوا محبتهم محبت ربهم و وحشوا الدنیا الطاعة علیکم و تطوا
الی الله عزوجل الی محبتهم بقولهم و علموا ان ذلک هو المنظر الی
العلمیم شانه فائز الی دنیا کفر لست تم ارتحلتم عن ذلک و کمال جلد
فی ملک فاستیقظت و لیس ملک من شیء اقی انما صریح
لک هذا مثلا لانما عندها اهل اللب و العلم بالله کفی الظلال
یا جابر فاحفظ ما استرعاک الله عزوجل من دینه و حکمه و لا تسألن
عما لک عنده الاما الله عند نفسه فان کن الدنیا علی غیر ما وصف
لک فحسول الی دار الاستغنی قلموی لرُب حیر علی ارفد شیء بر
حینا ناه و لریت کاره لا یرقد بعد بر حین انا و ذلک قول الله
عزوجل و لیخص الله الذین امنوا و یحیی الکافرین یعنی ای جابر
واقع من اندوه حکیم و مشغول است دلمن کفتم فذات بکردم حیرت

سوره

شغل شو چه آمده است دل شمارا فرمود ای جابر کسی که در اید در دل
او حاضر و صافی دین خدا مشغول شود در وی از سوی او تعالی ای
جابر چه چیز است دنیا چه امید توان داشت بر بودن دنیا ای
دنیا غیر طعمای که بخوری و لباسی که پوشی و زنی که باو برسی چیزی دیگر
ای جابر بدستی که مویان از ام نیکو ندی بیای فایز دنیا و این
نیستند از رفتن بعالم بقای جابر آخرت خانه قرارت دنیا خاند
زوال و قیاما انا اهل دنیا اهل غفلتند که با مویان جماعت و انما نیت
که تفکر میکنند در الاوقات الهی و نیت میکنند از هر چیزی که هست
غافلند که نیکو دانند ایشانرا از ذکر الهی بخیر می شوند بگویند که نه ای جابر
و کوری کند ایشانرا از ذکر الهی بخیر می پند از نیت دنیا بچشمها
خود پس فیروزی مییابند ثواب آخرت همچنانکه فیروزی یافته اند
بعلم و دانایی بیان ای جابر که اهل تقوی اسان ترین اهل دنیا است
باحتیاج معیشت ایشان و بیشتر از هر خلق است با دی دادون ایشان
ترا اگر سوز کربانی ترا اعانت کند و اگر فراموش کنی تو ایاد آورند

بسیار کونیده اندا موحی را و پس ایستاد که در اندر کار حق بریده اند
مجتب خود را از خواستهها و از ردها بسبب محبتی که دارند با پرورد
خود و در سببه اند از دنیا بواسطه طاعت و بندگی پادشاه خود و نظر
کنند بسوی خدای تعالی و محبت او بیدیهای دل و بداند که اوست خدای
نظر کردن برای جابر بیان دنیا را مثل تیرولی که فرود آید روی پرورد
ان یا مثل کالی که بیای بود و خواب پس چون بیدار شود بنشیند با تو
از آن چیزی بیدستی که اینک من زدم از برای تو این مثل را بواسطه افت
که دنیا تر داهل عقل و علم بالله چون سایه حیرت است که سایه افکند
ای جابر پس نگاهانی کن بخیر می که خدای تعالی خواسته است از تو
نگاه بانی کونند او را از بدی و حکمت او و سوال کن از آنچه ترا هست
تر و الا آنچه او ترا هست تر و فوسل کرده باشد دنیا بر وجهی غیر آنچه
من وصف کردم از برای تو پس پرورد او را بدار هلاکت پس قسم
بمیرم که بسا کسی که در حیرت باشد بر کاری و شقی شود بسبب آن کار
چون حاصل آید او را و بسا کسی که مکر و طبعش باشد کاری

در سوره

سعادتمند شود بان چون بپوشد او را این کلام خدای تعالی است
در قرآن مجید که میفرماید و لیخص الله الذین امنوا و یحیی الکافرین
یعنی باید که پاک گرداند خدای تعالی از کاه مویانرا و بسوزاند و نیت
کند کافرانرا یعنی مویان چون کاری که موجب شقاوت باشد
بر کبک شونا نشانرا با نفس خود و انگار در و کافرانرا با نفس
باز کند در دهر کار که خواهند کشید بان استوجب افرجهنم شوند
و در کتاب کفر ایمان سفولت از حضرت صادق علیه السلام فرمودند
حضرت امیر المومنین نوشت به بعضی اصحاب خود اوصیک و می
تبعوی من لا یجمل معصیته ولا یرجی غیره ولا الفی الامیر فان
من اتقی الله عز و توی و شیخ و روی و دفع عقله عن اهل الدنیا
فبند مع اهل الدنیا و قلبه و عقله مع اهل الاخرة فاطمنا لفضوه
قلبه ما البهرت عیناه من حب الدنیا فمقد حرامها و جانب
شبهاتها و اخر و الله بالحلال الصافی الاما لا بد منه من کسره
نشد بها صلبه و ثوب یواری بر عورتین غلط ما یجد حرام

واخشنه ولم يكن له في الابد له منه ثمة ولا جوار وقت تقته و
على خلق الاشياء فجلها جهنم واثبت بدنه حتى بدلت
الاصلاخ وغارت العينات فابلى الله له من ذلك قوة في
وشدة في عقله فاخر له في الآخرة الكفر فرفض الدنيا فان حب
الدنيا يعمى ويعيم ويبكم ويذل الرقاب فتدارك ما لم يعمى عنك
ولا تمل عنده فبئس عذبا فاما هلك من كان قبلك يا قاسم
على الاماني والتسوية حتى آتاهم امر الله فنبهتهم عافلون
فقتلوا على اعداءهم الى قبورهم المظلمة الضيقة وقد سلم
الاولاد والاهلون فانقطع الى الله بقلب منيب من رفض الدنيا
وعزم ليس فيه انكار ولا اغتال هاننا الله وياك على طاعة
ووقفنا الله وياك لبرضاة مني وصيت ميكم ترا وتسمع خود را
تبرس کسی که روانیت عاصی شدت بر او امید نمیوان دانست
یعنی او وعی ودارد لکن نیست بگر باو پس بدستی که هر کس
برسد از حقایق تعالی شود و قوی گردد و سیر شود از کرسکی

در بر او بود

دیوار شود از تشنگی و برداشته شود عقل او از اهل دنیا پس بد
او با اهل دنیا باشد در عقل او مشاهده آخرت نماید پس
فرشتان بروش دل خود آنچه بیند چشمهای او از محبت دنیا
پس بخورد حرام دنیا را و دردی کند از اهلای شبهه ناک اساک
کند و الله از حلال صافی برگزیدی که او را ناچار باشد از لغوه که
پشتش باوقام باشد و خرفند که بوشد با و عودت خود را
از عیظ ترین و درشت ترین آنچه باید و نباشد او را و چیزی که
ناچار است او را از ان اعتمادی و امید یس واقع است امید
او بر خلق اشیا پس سعی و کوشش کند و بتیب اندازد بدن
خود را تا آنکه نمودار شود اشیا نهی پهلوی او و بمساک در
حیثهای وی پس بوضوین حقایق تعالی قوی میدهد بلذ او را
و شدت عقل او را و آنچه ذخیره شده است از برای او در آخرت
مبشتر است از آنچه در دنیا باو میدهند پس ترک کن دنیا را
که دوستی او گوید میگرداند صاحبش را و گوید کنک و حوار و لیل

در رسیده

سیکنداهل خود را پس تبارک کن آنچه از عمرت باقی مانده است و مگو
فردا و پس فردا بدستی که هلاک شدند جماعتی که پیش از تو بودند
بسیب ایستادگی کردن بر سر رزوها و خواستهها و هر کار خاسته
کردند تا امداد خدای تعالی برون ایشان ناکاه ایشان غافل
بودند و بر دنیا بیشتر ابرای ای با چه چوبها تیرهای یاری و شک
و انداختن ایشان را اولاد و اصحاب ایشان در مملکت قمر بر روی
آرد رگه الهی بادل باز کردند بسوی او از رزوها بوسیله ترک
دنیا و اهنک کردن بسوی عقبی اهنکی که نه در آن شکستی باشد
و نه بریده شلت یاری کند خدای تعالی ما را و ترا بر طاعت خویش
و توفیق دهد ما را و ترا در تحصیل رضای خود **باب سوم در بیان**
صمت بدانکه صمت خاموشی داشتن زبانت از غیر مواضع
و حکم دگر گویی یا منع هر یک از جوارح است از آنکه با بصیرت و ساهی
یا از داشتن دل است از لغات بغیر عالم الاسرار که هم با الجمله
چنانکه نظیر در مجلس از صفات مجال است صمت تیر در دو معنی

از از و صحت

از از و صحت است صمت کاسی بجهت و منافع تیر این صمت
و دلیل هر چیزی از دل زداینده زنگر غیر است **باب** حضرت صلحا
دولت صمت است منافع کنوز و فیض رحمت صمت است از صمت
طلب لامتی از آفات کاهل هر عیثها و عشرت صمت است و در
کتاب کفر و ایمان از کافی منقولست از حضرت امام رضا علیه السلام
که فرمودند من علامات الفقر العلم و العلم و القمت ان القمت
باب من ابواب الحکمة ان القمت یکب الحجمة اند دلیل علی کثیر
یعنی از نشانیهای علم اخوت علم است و علم و صمت بدستی که صمت
درست از درهای حکمت و بصیرت کسب کرده میشود بجهت او است
دلیل هر چیزی و رحمت و در کتاب کفر و ایمان از کافی از حضرت امام
محمد باقر روایت که ان شیعنا الخیر من یعنی بدستی که شیعنا
مالا لاند و در کتاب کفر و ایمان از کافی روایتست از حضرت صادق
علیه السلام که فرمودند قال لعن لانه یا تین ان كنت زعت ان
الکلام من فضة فان التکوت من ذهب یعنی کت لعن بهیتر که

ای فرزند اگر کان میبری که سخن کردن از نقره است پس بدستی که ^{کوش}
بودن از طلاست و نیز در کتاب کفر و ایمان مذکور روایت است از
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمودند لا یرفع عبد حقیقه
الایمان حتی یخزن من لسانه یعنی نمی شناسد هیچ نیکو حقیقت
ایمان را تا آنکه پنهان دارد او را از زبانش یعنی زبان نیارد و در
در کتاب کفر و ایمان مذکور از آن حضرت روایت است که فرمودند
نجات المؤمن فی حفظ لسانه یعنی نجات مؤمن از آفات
ظاهری و باطنی در نگاه داشتن زبان است و نیز در کتاب کفر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمودند کان السج علی الله
علیه قیول اکثر و الکلام فی غیر ذکر الله فان المؤمن یشکر الکلام
فی غیر ذکر الله فایسته قلوبهم و لکن لا یملون ^{یعنی} حضرت صبیح صلو الله
وسلامه علیه فرمود بسیار سخن بکنید در غیر ذکر الهی بدستی که آنها
که بسیار سخن بکنند و غیر ذکر الهی سخف است دهان ایشان اما
ایشان نمیدانند و نیز در کتاب مذکور روایت است از حضرت امام علی

که فرمودند

که فرمودند ان لسان ابن آدم بشر ف علی جمیع جوارحه کل صباح
فیقول کیف اصحتم فیقولون بخیر ان ترکتنا بدستی که زبان
فرزند آدم می ایستد بر سر جمیع جوارح هر صباح و میگوید چگونه
صبح کردید میگوید بخیر و خوفی که بکنایه تر از او و نیز در کتاب
مذکور روایت است که شخصی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و گفت وصیت کن مرا یا رسول الله ^{باز} فرمود زبانت را بازگشت
وصیت کن مرا یا رسول الله باز فرمود محافظت کن زبانت را
بازگشت وصیت کن مرا یا رسول الله باز فرمود محافظت کن زبانت را
و ای بر تو هل یکتلنا علی سنا حرمهم فی النار الا حصاید
السنتم ای می اندازد مردم را بر سنجند و در آن سخن غیر از حصاید
زبانهای ایشان یعنی مخالفی که موجب بریدن زبانهای ایشانست
در کتاب کفر و ایمان از کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت است
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یغیب الله اللسان
بعذاب هلا یمتدب بر شیشا من الجوارح فیقول ای بدستی

محافظت کن

بغداد لم تغرب شيئاً فقال له خرجت منك كلمة فقلت
 الارض مغاديرها فسفك بالدم الحرام وانتهب بها المال الحرام
 وانتهك بها الفرج الحرام وعز في لاعذبك بغدا لا اعذب
 شيئاً من جوارحك يعني عذاب كنهى تعالى زبان را بعد از آن
 عذاب نكند بان همچو يك از جوارح را پس زبان بگويد ياي پروردگار
 عذاب كردى مرا بعد از آنكه عذاب نيكى بان همچو جز را پس بگويد
 پروردگار اما ز تو گفتم ورسيد مشرقهاى زمين و مغربهاى آن پس عجزت
 شد بان كره خون حرام و عادت كرده شد بان با حرام و برده شد
 بان حومت فرج حرام قسم بقطرت من كه عذاب كتم بعد از آنكه عذاب
 كتم همچو يك از جوارح را و در كتاب كبريايمان از كافي از حضرت
 امام رضا عليه السلام رويت كه فرمودند كان الرجل من بني اسرائيل اذا
 اراد العبادة صمت قبل ذلك عشر سنين يعنى مردى از بنى اسرائيل
 هرگاه میخواست عبادت كند خاموش بود پیش از آن ده سال
بناكه اذات زبان بسيار است انا بدترین آن يكى عيب است

وانت

ان انت كذكر كنى عيبكسى را در حالت غائب بودن او اراى
 يا افعال يا معاملات با ذهاب اجمل يا امثال ان كذروا يا شذروا
 تعالى ان موم نامش در حديث وارد است كه عيب سخت تر از ذنوب
 و عجز و رحسان را همچنانكه آتش هم را و وحى كه در حلال و حرام
 بحضرت موسى عليه السلام كه كسى كه عيبت ميكند او توبه كند آخر كسى
 رود دست و او توبه نكند اول كسى كه بجهنم رود دست و عباداً
 بالله كه عيبت كسى كنى و باور بلى التماس كن تا ترا حلال كند اگر
 باور سدا از حدى تقاطب امر زنى از بر او خود ويكي بگرهنا
 يعنى دروغ بستن يكى در كتاب كافي از حضرت صادق عليه السلام
 منقولست كه كسى كه بگهنا نكند كسى مومنى يا مومنه بچندى و درو
 نباشد براى كند و حدى تعالى او را در طينت خيال راوى كويد
 برسيم چه چيست طينت خيال فرمود كه چرك و ديم كه بر وزن
 ايداز فرجهاى زانكاران ويكي بگرهناست يعنى سر زنى كردن
 كسى را در كتاب كافي از حضرت صادق عليه السلام فرمود كه كسى كه

منقولست

سر زنى كند مومنى را سر زنى كند حدى تعالى او را در دنيا و آخرت
 و توبه در كتاب كافي از حضرت رسول صلى الله عليه و آله منقولست كه
 فرمود كه كسى كه فاش كند كار زنى را كه از كسى پنداشد كسى باشد
 كه ان كار كرده باشد و كسى كه سر زنى كند مومنى را بچندى توبه تا
 ان شود ويكي بگرهناست و در دروغ حرام كسبه ايمان است
 در كتاب كافي از حضرت امير المؤمنين عليه السلام رويت كه مومنى بايد
 ايمان را تا آخرت دروغ گفتن را ويكي بگرهناست و دروغ گفتن
 مومنان را و در كتاب من لا يحضره الفقيه رويت از حضرت رسول
 صلى الله عليه و آله كه در ستام دادن مومنى فسق است و در كتاب كافي
 از امام محمد باقر عليه السلام رويت كه لمن هرگاه از ذهن صاحبش
 برون آيد من در ديشود ميانه لاهن وان كسى كه لعنت ميكند
 اگر يافت كسى كه مستحق لعن باشد بسوى او ميرود و اگر نبرد ميرود
 بر صاحبش **باب چهارم در بيان جموع و شهر** بناكه از جمله
 صفات سالكان سالك حقيقت و مسافران و اهل طريقت

جموع و شهرت و در پيش از طايقه انصاف باين دو صفت
 بهترين هم شهرت است زيرا كه مشوق ايترو صفت بهتر است و شوه
 عاشق از آنچه جز اوست بهتر است **بناكه** عاشق تمام خورون و خواب
 نيست پرواى لباس و خوب پوشيدن نيست مستغرق قلزم
 شهو و دنيا نيست يك لحظه مجال باسوى ديدين نيست نورافشا
 جموع حجت از شرق دل سالكان طلوع نماي بخورشيد مجال مشوق
 اذلا از پس كوه حجاب ثواب برايد شب و چو ر معارف ت بروز
 نور افروز و مواصلت مبدل گردد چنانچه در حديث قدسى وارد است
جموع زنى و بجزه تفصل جموع تعالى روح و طعام دل و صحبت بد
 و جموع عاشق صادق لمخيت و ليشو كتم بشي من الحرف
 و الجموع جموع چون تبوع حكمت الهى است و شيع مومني عيبت
جموع صفت اصفيات و شيع خصلت بايمان هوا اين الثريا
 من الثرى در كتاب مكارم الاخلاق رويت از حضرت رسول
 صلى الله عليه و آله كه فرمودند الحكمة الجموع والتبا علمن الله الشيع

نوراف

والقربان الى الله حب السالكين والذوق منهم نور حلت الهى كرسى
و دورى از حدى تعالى سیرى و تزدیک بسوی حق تعالی و سستی درون
و تزدیک شلف با نیات و تیردیکارم فرموده لا یتسوا القلوب
بکثرة الطعام و الشراب فان القلوب توت كالزروع اذا کثر علمها
الماء یعنی میباید دها را آبیار خوردن و شام سبک کرد
ی میو در چون در اعتدال که آبیار خورد و تیردیکارم فرموده لا
تبطع نور المعرفة من قلوبکم و من باقی خفت من الطعام با ست
لحور العین حله سیر مخورید که فرمی نشان سیری نور معرفت را از
دهای شما و کسی که در یابد شیبی از سبکی از طعام شب را بر و از این
حدود العین قدر او و تیردیکارم الاخلاق از اخف منقست
که فرمود نیا علی از حدیثین ضیاعا الاکل علی الشبع و السراج
فی القمور و الزرع فی التسخیر و القبیحة عند غیر اهلها ازین
جهار چیز است که میباید بگردد خوردن بر سیری و جمع در اهلها
در اعتدال در نیت شوره و کردار نیک بشر غیر اهلش و تیردیکارم

حرف

کلام الاخلاق منقست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
که در این سمود روز فرموده باین سمود بدستی که خلی تعالی کرد
موسی با کمال و مناجات وقتی که در بدستی که در او شکست از
و سوال نمیکرد موسی وقتی که در آمد در سایه بر او از این که طهارت
که بخورد از کرسکی باین سمود اگر خواهی خوردم تر از حال نوح
بنی الله او زندگانی کرد هزار سال به نجاه سال که چون صبح میکرد
میگفت شام بخوام کرد و چون شام میکرد میگفت صبح بخوام
کرد و لباس او پیشم بود و طعام او خورد اگر خواهی خوردم تر از
داود که خلیفنا الله بود در زمین لباس او پیشم بود و خوراک او
را اگر خواهی خوردم تر از حال سلیمان علیه السلام او وجود ملک و پادشاهی
میچورد و جورا بودم میداد تا نهای سعید را و چون شب در می آمد
دستش را بگردنش می بست و می ایستاد تا صبح و اگر خواهی خوردم
تر از حال ابرهیم که طلیل المرحوم بود لباس او پیشم بود و طعام او
جودا اگر خواهی خوردم تر از حال عیسی علیه السلام لباسش پیشم درخت

و تیردیکارم تر از حدى تعالی سیرى و تزدیک بسوی حق تعالی و سستی درون
و تزدیک شلف با نیات و تیردیکارم فرموده لا یتسوا القلوب
بکثرة الطعام و الشراب فان القلوب توت كالزروع اذا کثر علمها
الماء یعنی میباید دها را آبیار خوردن و شام سبک کرد
ی میو در چون در اعتدال که آبیار خورد و تیردیکارم فرموده لا
تبطع نور المعرفة من قلوبکم و من باقی خفت من الطعام با ست
لحور العین حله سیر مخورید که فرمی نشان سیری نور معرفت را از
دهای شما و کسی که در یابد شیبی از سبکی از طعام شب را بر و از این
حدود العین قدر او و تیردیکارم الاخلاق از اخف منقست
که فرمود نیا علی از حدیثین ضیاعا الاکل علی الشبع و السراج
فی القمور و الزرع فی التسخیر و القبیحة عند غیر اهلها ازین
جهار چیز است که میباید بگردد خوردن بر سیری و جمع در اهلها
در اعتدال در نیت شوره و کردار نیک بشر غیر اهلش و تیردیکارم

و تیردیکارم تر از حدى تعالی سیرى و تزدیک بسوی حق تعالی و سستی درون
و تزدیک شلف با نیات و تیردیکارم فرموده لا یتسوا القلوب
بکثرة الطعام و الشراب فان القلوب توت كالزروع اذا کثر علمها
الماء یعنی میباید دها را آبیار خوردن و شام سبک کرد
ی میو در چون در اعتدال که آبیار خورد و تیردیکارم فرموده لا
تبطع نور المعرفة من قلوبکم و من باقی خفت من الطعام با ست
لحور العین حله سیر مخورید که فرمی نشان سیری نور معرفت را از
دهای شما و کسی که در یابد شیبی از سبکی از طعام شب را بر و از این
حدود العین قدر او و تیردیکارم الاخلاق از اخف منقست
که فرمود نیا علی از حدیثین ضیاعا الاکل علی الشبع و السراج
فی القمور و الزرع فی التسخیر و القبیحة عند غیر اهلها ازین
جهار چیز است که میباید بگردد خوردن بر سیری و جمع در اهلها
در اعتدال در نیت شوره و کردار نیک بشر غیر اهلش و تیردیکارم

و تیردیکارم

کردن در اوقات صبح و خدای تعالی در قرآن کرم از احوال ^{جهنم}
سید و میفرماید که بعد از ایشان می آیند جماعتی که صاحب می کنند
غذا را و بی روی بنمایند از زوها و خواهشهای نفس را پس زود باشد
که انداخته شوند در عی که واد است در جهنم یا بن سمود مشام
مثل الدفلی فی هرتها حسنة و طعمها مکرکلامهم الحکمة دواء و اعلم
درا لا یقبل القوارف فلا یتدبون القرآن ام علی لوی ا قفا لها
ای پسر سمود مثل این طایفه مثل جنط است که رنگ و صورتش
بگوست و بزه اش تلخ مخی کردن این جماعت در حکمت و استعدای
ایشان چاربت که دو پا در نیست ایانند بر نمیکند قرآن را یا بر
ایشان قفلهاست یا بن سمود ما یغنی من یتنعم فی الدنیا
اذا اظلم فی النار یمیلون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة م
عاقلون یتنون الدور و یشدون القصور و یخرجون الساس
لیست هم الا الدنیا عاکنون علیها متفلسون فیها و الهتم
بطونهم قال الله تعالی و یتخلدون مصانع لعلکم تتخلدون

درا علم

و اذا بطشتم بطشتم جبارین فانقوا الله و اطیعوا ^{سعود}
چه چیز غنی بیازد کافی را که شتم می کشد در دنیا هر گاه بخلد
باشند عدالتش جهنم میلانند طهارتی از ننگها در دنیا و از آخرت
غافلند بسیارند راهها و بلند میگرداند کوشکها را و فرخرف
میکنند مساجد را و نیست مقصود ایشان الا دنیا و میر و کسند
بسوی او و اعتماد دارند بر آن و خداهای ایشان شکمهای ایشان
سفر یا خدای تعالی در قرآن مجید فرمایند کوشکهای حکم راها
مرفوع را که میا جا و بدخواهد بود در دان و چون خواهید شدت
کیندر کسی سخت میگیرند بر و در حالتی که متکبر اند و سرکشان
پس بر سید از خدای تعالی و اطاعت کشید و سیر یا خدای تعالی
اذا یت من اتخذ الهه هواه و اضلک الله علی علم و حتم علی سید
و قلبه الا یتوا هو الا ساقی جعل دینه هواه و الهه بطنه کلما آتی
من الحلال الحرام لم یتنعم منه قال الله تعالی و فرجوا بالحیوة الدنیا و بالحیوة الدنیا
فی الآخرة الا سماع یعنی ای احب من پی کسی را که فرافقت خدای

خوبتر خواهد بود از روی خود را و او را گمراه ساختند حنای او بر کسی
اورا هست بیاقت انکس و در نهاد بر گوش او سخن حق نشود
و بر دل او با عقل ایات حق نکند و گردانید پوشی بر چشم از آن
نه بند و باطل بین باشد پس کسیت کرده نماید و در انبیا از فرود آمدن
حنای تعالی اورا ایستد نمیکرد بدستینه بنیویله نیست کسی که چنین
باشد مگر منافق که گردانیده باشد در بن خود هوا و از روی خود را و
خود شک خود را هر چه خواهد از حلال و حرام امتناع نکند از آن سفر نماید
حنای تعالی که خوشحال بشود بزرگدانی و نیاید نیست زبکافی دنیا
در آخرت مگر چیزی سهل و زبون یا بن مسعود و محاد ستم فسادیم
و شرفهم اللذاهم و الذنایر هم بطونهم اولیک شر الاشرار الفتنه
نهم و البهم لغوادی پر مسعود و زبان ایشان زبان ایشان است
و شرف ایشان در دم و دنیا است همت ایشان شکهای ایشان است
ای جماعت بدترین بد است فتنه و شین از ایشان هم میرسد
و ایشان داعج میشود و در کتاب الطهر از کافیه مقولست از حضرت

رسول

از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمودند یا کل المؤمن فی معناه
واحد یا کل الکافر فی سبعمائة یعنی هر کس میخورد آنقدر که یک
روده اش پر شود و کافر آنقدر میخورد که هفت روده اش پر شود
و در کتاب الطهر از کافیه از حضرت صادق علیه السلام مقولست که
کثره الاکل مکره مزوره بسیار خوردن مکره است و احتیاج است
کرد از آن و در کتاب الطهر از کافیه از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمودند یس العون علی الذین قلب تحیب و یطرب
و یهتد یس یعنی یاری دهنده است بر دین دل رسته از عمر الهی
و شک فراح و مرد سخت تحریر جماع و در کتاب الطهر از کافیه از حضرت
صادق علیه السلام فرمودست که کفت باو بصیران الطین لیطعی من کلهم
و اقرب ما یکن العبد لغواقه اذا خف بطنه و انقض ما یکن العبد
الله اذا امتلا بطنه بدستی که شک طعمیان کند از سیر خوردن
و در دیگر از او اوقات بنده بخدای تعالی وقتی که گرسنه باشد
و دشمن ترست حنای تقابله بنده از هر اوقات وقتی که سیر باشد

و در کتاب الطهارة ^{کتاب} که در آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است
الطعام جنباً في الدنيا اطولكم حيا يوم القيمة یعنی بیشترین
شماره دنیا که ستمین شما خواهد بود در آخرت و در کتاب الطهارة
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود الاكل على الشبع يورث
البرص یعنی خوردن بوسیری موجب پستی است و در کتاب الطهارة
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده فرمود ان الله يقض لكم والاكل
یعنی خدا شمن است با خوردن و نیز فرمود ليس بلدان ادم من اكلت
لبيم بها صلبه فاذا اكل احكم طعاما فليجعل ثلث بطنه للطعام
و ثلث بطنه للشراب و ثلثه للنفس و لا تخموا من الخبز و لا للخبز
یعنی نیت چاره فرزند نام را از خوردن که پستش این قائم باشد
پس هرگاه یکی از شطعهای بخورد باید بجز آنکه ثلث سنگس را از برای طعام
و ثلثی از برای آب و ثلثی از برای نفس و فرمود که فریب نشویید همچو
فریب شدن حوکان از برای ذبح و در کتاب الطهارة از امام محمد باقر
روایت کرده فرمود اذا شبع البطن طغى یعنی چون سیر شود تکلیفها

رکن

می کند و نیز فرمود امن شیء الا فضل الله عز وجل من بطن ملو
یعنی نیت چیزی که خدای تعالی شمن تر باشد بان از شکم پرورد
اخبار الرضا منقولست که سلمان اباذر را در روزی بخیاض طلیسید
ابنای داشت با رجه نان خشکی از آن پروردن آورد و در آن روز
او در دکت چیزی خوردی که این نان خشکی بودی برخواست سلمان
و مطهره اش را کرد و رنگ خردید و آورد او در آن بخورد و رنگ
براند می یاشید و میسکت شکم و سپاس از خدای که ما را این نعمت
روزی کرد سلمان کوشا کفایت می بود مطهره در کوشی شد و نیز
در عیون اخبار الرضا منقولست از حضرت امیر المومنین علیه السلام
که فرمود انما شبع النبي صلى الله عليه و آله من خمير رثلة ايام حتى
مضى لسبيله یعنی سیر نخورد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن
کنم سه روز تا از دنیا رحلت کرد و علامه قدس سره در شرح تجرید
در بحث امامت نقل می کند از عییدین راضی که او کوش روزی و قسم
نمود حضرت امیر المومنین علیه السلام انما شبعنا بانای ما هم آورد سیر را

کشود و نان جو خشکی پاره پاره ازان پودن آورد و اندک انداز خورد
من گفتم با ایام المومنین جو اسرا بنی اسرائیل می کشید فرمودی بر ستم
حسین روغن زیتون یا روغن دیگر در آن مالند و بیرون کتاب صحیح
محمد سفیر باد و کان نعلاه علیه السلام من لیسف و یقع فی صخره جبلتاره
و لیسف اسری و قتل ان یانتم فان فعل فی المالح او الخلف فان ترفینا
الارض فان ترفی فیلین و کان لاکل اللحم الا قلیلا و یقول لا
تجعلوا بطونکم مثاقیر للعیوانات و طلق الدنیا ثلث یعنی نفی الخیرت
از لیسف خن بود بر پیراهن مبارک و صلوات میداد که گاه از پوست
و گاه از لیسف خن با نان کم نان خورش می خورد اگر تکلف میکردند
تناول می نمود یا سر که و اگر بسیار تکلف می نمود سبزی بود خورش ایشان
و اگر بیشتر تکلف می نمود شیر و نان خورش میکرد و یکس گوشت
نمی خورد و کم اندکی می خورد مگر و ایند تکلمهای خود را فیه حیوانات
و دنیا را سلطان داده بود و در کتاب المهدی از کافی منقولست حضرت
صادق علیه السلام که می فرمود حضرت امیر المومنین علیه السلام تشبیه ترین مردم بود

حضرت رسول صلی الله علیه و آله در چیزی خوردن و این صفت است
که خود نان در سرکه و زیتون می خورد و مردم نان در گوشت میداد
و همچنین در کتاب المهدی از کافی منقولست که محلان که یکی از اولیا
حضرت صادق علیه السلام است گفت شبی هم از زفتن در خدمت
آنحضرت بودم سفره آوردند نان سرکه و زیتون و گوشت بود
گوشت را بر میداشت و پیش من میگذاشت و خود سرکه و زیتون
تناول می نمود و گوشت نمی خورد و می فرمود اینست طعام نا و طعام
انبیاء نفلت از بعضی فاکه فرمودند بلیه حضرت آدم علی نبینا
و علیه السلام در خوردن بود و این بلیه فرزندان اوست تا روز قیامت
چنانکه حکیم ثنای قلین سره می فرماید **بیت** اول و عقده در راه آدم
بود نای کلو و طبل شکم و حکایات از سهل بن عبد الله که فرمود
که یک نفر از عشا خورد کم دست ترست پیش من از اعیان **مکتب**
و یکی بن معاذ می فرمود که اگر کسی را می فرزند در بازار سزاوار
نبود اهل آخرت را که بخرد چیزی دیگر سوی او و در کتاب مصباح الشریع

سئولت که حضرت داود علی نبینا وعلیه السلام سیزه بودند ترک اللقمه
 مع الضرورة اليها احب الي من قيام عشرين ليلة يعني ترك
 يكلمه با وجود ضرورت بان دوست ترست می از احیاء میت شب
 و نیز در کتاب مذکور سئولت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که
 فرمودند ما لا ابرم و عاء اشرف من الجنة یعنی نیکو در دنیا ^{نیکو}
 که بدتر از شکر باشد و در کتاب مذکور از حضرت عیسی علیه السلام است
 فرمودند ما ارض الغلب با شد من القسوة و ما اعتلت نفس با صعب
 من نقص الجوع و ما زام الطرد و الخذلان یعنی هیچ مرضی دل را ^{شدیدتر}
 از سختی سیری نیست و هیچ طغی نفس را از ^{سختی} ^{سختی} ^{سختی}
 و این هر دو مهارت آن و خوار ماندن و پیوستن در معیاش الشریع مذکور است
 که چیزی ضرر رسان نراند بسیار خوردن نیست دل را و این بود
 و حضرت سخنی دل و بر آن گفته شد که شکر است و در کتاب مذکور است
صادق علیه السلام سئولت که فرمودند قللة الاكل محمودة في كل حال
 و عند كل قوم لان فيه الصلحة للباطن و الظاهر یعنی کم خوردن خوب است

دستاورتی

در حال نترسد هر کس از جهت آنکه معصیت ظاهر باطن در آن است
 و در کتاب بعضی لایحظه الغنیمه سئولت از حضرت صادق علیه السلام
 که از ابا طیسین خود نقل میکرد که حضرت امام حسن علیه السلام فرمود
 در بایده دو از ده خصلت است که واجبست بر هر مسلمان که بداند
 از چهار دان فرقی است و چهار سنت و چهار تادیب اما چهار خصلت
 فرض مرفه منعم و رضا بپادشاه او و بسم الله گفتن و شکر گذاری کردن
 و چهار سنت دست شستن پیش از چیزی خوردن و دست شستن بر چاه
 چوب و خوردن بساخت و بیسبب است آنکه چهار تادیب است
 پیش خود خوردن چیزی و لغت را کوچک برداشتن و خود را بزرگ
 و بر روی مردم کم نگریدن و بجز بایده پیشه چیزی خوردن بلکه خوردن
 که دست بکشد چنانکه در مکالم الاخلاق مذکور است که حدیثی است
 و ال است بر آن می باید که با ملک اندر ذوق دانی باشد از هنای تمام
 او بر با ملک از عمل از راضی شود و در کتب اعظم در چیزی خوردن اجتناب
 از حرام و شبهات است و در کتاب مکالم الاخلاق مذکور است از حضرت

در کتاب بعضی لایحظه الغنیمه
 سئولت از حضرت صادق علیه السلام
 که از ابا طیسین خود نقل میکرد
 که حضرت امام حسن علیه السلام
 فرمود در بایده دو از ده خصلت
 است که واجبست بر هر مسلمان
 که بداند از چهار دان فرقی است
 و چهار سنت و چهار تادیب اما
 چهار خصلت فرض مرفه منعم و
 رضا بپادشاه او و بسم الله
 گفتن و شکر گذاری کردن و
 چهار سنت دست شستن پیش از
 چیزی خوردن و دست شستن بر
 چاه چوب و خوردن بساخت و
 بیسبب است آنکه چهار تادیب
 است پیش خود خوردن چیزی و
 لغت را کوچک برداشتن و خود
 را بزرگ و بر روی مردم کم
 نگریدن و بجز بایده پیشه
 چیزی خوردن بلکه خوردن که
 دست بکشد چنانکه در مکالم
 الاخلاق مذکور است که حدیثی
 است و ال است بر آن می باید
 که با ملک اندر ذوق دانی
 باشد از هنای تمام او بر با
 ملک از عمل از راضی شود و در
 کتب اعظم در چیزی خوردن
 اجتناب از حرام و شبهات است
 و در کتاب مکالم الاخلاق
 مذکور است از حضرت

رسول صلی الله علیه و آله که فرمودند هر گاه واقع شود لغت خرابی و دشمنی
 بنده لغت کتلا و راه ملک که در اسمان و زمین اندک آن لغت در کم
 اوست تلک کتله خدای تعالی جانب او نظر رحمت کسی که بخورد و لغت حرام
 ستوجیه غضب الهی شود و اگر تو بر کند خدای تعالی تو را و قبول نکند
 و اگر بری دلتش از برای او اولیست از هر چیزی و فرمود که کسی که بخورد
 حلالا با بدست ملک بر سر او و استغفار کند از برای او تا فارغ شود
 از خوردن و در کتاب معیشت از کافیه سئولت از حضرت امام محمد باقر
 علیه السلام و فرمود عبادت ده خیر است و افضل آن طلب حلال است
 و احادیث در باب اجتناب از حرام و شبهه شکر است که این محشر را
 وسعت ذکر آن نیست **بنا** که سهر گویت که شرف صدق انسان است
 و خواب خواریت که در راه سالکان مسلک ایقان است اینجا
 در حدیث سفید شرف المؤمن قیام باللیل و اجماع میگوید
 کثرة النوم تدفع الرجل فقیرا ایام القیمه سهر زور افروز است
 طمانیت و خواب نیت عقلت نفس با طعمه انسان سهر شیره

شعبه

عاشقان در سرستان است و خواب نیت غافلان و هوا پرستان
 صاحب سهر صاحب شحت قباح است و صاحب خواب روز قضا است
 محتاج است صاحب سهر همیشه دل زنده است و صاحب خواب غافل
 مرده است از اینجا است که در دعاهای بسیار از خواب سهر باید اجتناب
 الی احیاء فی بعد الماتی **رب** انا نکره شوق یارب بسیارند
 کرد از پیش همیشه چون پر کارند از کریمه و اهل الهای سحر
 سرست لقا و مطلع انوارند در کتاب معیشت از کافیه سئولت
 از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند که کثرة النوم مذمومة للدين
 و الدنيا یعنی بسیار خوابیدن میسر و دین داند و دنیا را و در کتاب
 معیشت از کافیه سئولت از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که
 فرمود نفاق الله عز وجل یفرض العبد التوأم الفناع یعنی خلد
 دشمن است باینده بسیار خواب کند فایز از شغل خیرت و سهر در
 کتاب معیشت از کافیه سئولت از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند
 ان الله عز وجل یفرض کثرة النوم و کثرة الفراغ یعنی خدای تعالی

دشمن است بسیار خوابیدن و بسیار فارغ بودن از شغل آخرت
 و در مجلس جمعی که از امامی این باب بود منقولست از حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله که فرمودند که در سلیمان علیه السلام میگفت باو یابختی
ایاک فکثرة النوم باللیل فان کثرة النوم باللیل تدع الرحیل
 یعنی ایوم الیتمه یعنی ای فرزند خدا کن از بسیار خوابیدن در شب
 بدستی که بسیار خوابیدن در شب مرد را محتاج می کند در روز
 و در کتاب صباح الثمینه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
 بخوابیدن بخوابید عبادت کسب کن و بخوابیدن چون خواب غافل
 بدستی که متعبدان عاقلانند میخوانند بجهت آسودن از برای عبادت
 و غافلان میخوانند از برای فراغت و راحت و حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله میفرمودند بیام عینی و لا ینام قلبی یعنی میخوانم چشم من نمیخوابد
دم بابیخ در بیان عزت بدانکه عزت را آوردنت
 بدگاه حق تعالی و منقطع شدن از مویان در پناه کوی یا
 سایر مسجدی یا گوشه خانه یعنی کشته اند عزت فرار از مردم است

و حشمت از حق

و حشمت از حق و ارض داشتن بختی و صاحب عزت باید نفس او
 قوی باشد بر ترک مقول بشتهیات دنیا و نباشد عقل او
 مغلوب نفس و هوا تا اقبال بختی که علت غایبه عزت است در حد
 او را زیرا که اینها دل نا بهره است بگذرد از شهوات جمال حضرت
 الوهیت در آن تجلی نماید چنانکه جابرنا اوساخ پاک نشود
 صیغ در وی شرافت کند و طبیب اول نامریض را انهمال نماید
 از برای اخراج عفونت و از ازاله اخلاط مضره بچیزی که موجب
 صلاح بدن و قوت اعصاب باشد بدارت نکند فیصله الله و اللذین
 در اوصاف الاشراف میفرماید طایب الکلام بعد از حصول استقامت
 ازاله موانع و لجب باشد و منقطع موانع شواغل مجازی باشد که نفس
 بالقیات بما سوی الله مشغول دارند و از اقبال کلی بر وصول
 حقیقی باز دارند و شواغل حواس ظاهره و باطنه باشند با دیگر
 قوای حیوانی یا افکار مجازی احواس ظاهره شاغول باشند
 بدینت صورتها یا که پسته را بشاهدان رغبت افتد

و شینک موتهای مناسب و همچنین در بویها و طعمها و بلوغت
و احساس المزه شاعر باشد بخیال صوفیها و حالتها که خاطر بدین
ملقت باشد یا بگویم بختی یا مبعضتی یا تعظیم صرف یا تحقیر
مصرف یا انتظام نظام یا عدم نظامی باشد که از حال گذشته
یا بفرگه اموری که طالب حصول آن امور باشد مانند مال و جاه
و اما قوی جوانی شاعر باشد بسبب جزئی یا خرقی یا غصبی یا شوقی
یا حیایی یا محالی یا غیره و الا نظر اندیزی یا امید یا ترس عدوی
یا خدا و زوئی یا اما افکار مجازی شاعر باشد بفرگه اموری
غیرم یا علی غیر نافع و یا جمله هر چه شاعر بیان از مطلوب
محبوب شود و خلوت عبارتست از ازاله این جمله مواعظ و حیاتی
خلوت باید که موعظی اختیار کند که اینجا از موعظت ظاهر بلطن
شاعر باشد و قوی جوانی را می رسد که در دنیا او را بچندیا بچهر
ملایم ان قوی باشد و دفع بچهر غیر ملایم بود تحریک کند و از افکار
مجازی بکلی اعراض کند و آن فکرهایی بود که عایدات آن راجع

بصالح

بصالح معاش و معاد باشد اما مصالح معاش امور فانی باشد و اما
مصالح معاد اموری باشد که عایدات آن حصول لذات باقی باشد
نفس طالب را بعد از زوال مواعظ ظاهر و حالی کردن بلطن از اشتغال
با سوی الله باید که همگی همه و جموع بیت اقبال کند بر رسید
سوانح غیبی و ترقیب و ادرات حقیقی که از آنکه خوانند و در آن
کریم تحریص بر تفکر زیاده از آنست که بشمار در اید آن فی ذلک
لآیات لقوم یفکرون و در حدیث واردست تفکر ساعة
خیر من عبادة سبعین سنة و در کتاب کفر و ایمان از کاتب
مفولست از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمودند لیس العبادة
کثرة الصلوة و الصوم و اما العبادة المفکره امر الله عزوجل
و حضرت امیر المومنین علیه السلام سفیر یاید التفکر یدعو الی البر
و العمل بر یعنی تفکر سیکنا لذ صاحبش را به نیک و عمل کردن
بان و در کتاب عقل و جهل از کاتب مفولست از حضرت صادق
علیه السلام که فرمودند بیستم بن حکم یا هشام ان کل شیء و لیسلا

خدا که کفر با او است

خود را با او از غیر از درخت نخورد مگر از کرب و او این عباس بود
میکنند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که فرمودند لا ینکم
بخیر الناس من ترک رجل مسک بعنان فرس فی سبیل الله حتی
یموت و یقتل الا خبرکم بالذی یسبه قالوا بل یا رسول الله قال جبر
و جمیل یتیم الصلوة و یوق الزکوة و یعتزل شرور الناس ما یخو
خبردم شمار آبکی که بهترین مردم است نترکت او پیش خدای تعالی
ان مردیست که نگاه دارد عنان اسب خود را در راه خدای تعالی
تا آنکه میرد یا کشته شود یا خبردم شمار آبکی که در پهلوی دست
در فضیلت کشتند بیا رسول الله فرمودان مردیست که بر کوهی
بنامز قیام نماید و زکوة میداود باشد و عرکت کز نیاز بیلهای
مردم و مردیست از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند طوبی لعبد
نوبه عرف الناس و صاحبهم میدند و صاحبهم بقلبه فرموده
فی الظاهر عرفهم فی الباطن یعنی شاها حال بنده رفیع مرتبه
که بشناسد مردم را و صاحبت کند با ایشان بیدک و بصاحت

کنند

کنند با ایشان بدو بشناسند او را در ظاهر و بشناسد او را
در باطن بعضی عرفان درین معنی فرموده اند بظاهر باهر کنند
شود است و لیجان جای دیگر در کوه داشت و روایت است از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام در کتاب کفر و ایمان از کاتب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که قال الله تبارک و تعالی ان
اعبط اولیای مندی و جل خفیف و وحظ من صلوة احسن
عباده ربی فی الغیب و کان غامضا فی الناس و جعل زرقة
کفا فاقصیر علیه مات فقلت انراش و قلت لواله کیه
یعنی خدای تعالی سفیر یاید بدستی که از دوستان من کسی که از
هم کس بیشتر مردم از روی نترکت او کشته میش من مردی
خفیف المودت است که صاحب خفیب باشد از نماز و خویب
عبادت پروردگار خود کند در حالت غایب بودن از خلوت
و پوشیده باشد در میان مردم و بگرداند از خود در اندر
که زیاده نیاید از آنچه حاجت دارد بدان پس هر کس کند یا بچهر

و دلیل العقل تنکر و دلیل التفکر الصمت یعنی چیزی را
نشانیست و نشان عقل تنکر و نشان تنکر خاموشی بود
از لایقی و احادیث در باب عزت بسیار است از جمله این
فصلی است که در کتاب تحفین و علة الداعی از کافی و غیره
نقل میکنند مذکور میشود نقلت از ولید بن صبیح که میگفت شنیدم
از حضرت صادق علیه السلام که فرمود لولا الوضع الذی وضع فی الله
فیه لستر فی ان کون علی راس جبل لافرف للناس و لای
یمرو فی حتی یا تینی الموت یعنی اگر مقام امامت که هدای تمام
مرا و داشته است در آن سپود هر آنکه میخواستم بر سر کوهی باشم
که فتناسم مردم را و نشانند مرا تا مردم در رسد عبد او جلیف
الختار الانصاری نقل میکنند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرمود یا هیدا الواحد یا یضربک او یا یضرب جلا اذ اکان علی الموت
یا قال له الناس و لو قالوا یحییون و ما یضربه لو کان علی راس
جبل یصل الله حتی یجسه الموت یعنی هر که بر سر کوهی ایستد

مرسوم

بر سر کوهی ایستد هر گاه بر سر کوهی ایستد هر گاه
چهره بکند او در پوزان است و چهره هر چه بر سر کوهی ایستد
باشد و عبادت خدای تمام کند تا کسی در رسد و فضل بن یسار
روایت میکند از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند ایضا
المؤمن ان یكون منفردا عن الناس و لو علی فله جبل صخره
صخره بر سر کوهی ایستد هر گاه مردم اگر بر سر کوهی ایستد
و آنحضرت سر مرتبه این کلام را اعاده فرمود و حضرت امام محمد
باقر علیه السلام میفرمودند ایضا من عرف الله الحق ان یكون
علی فله جبل یا کل من نبات الارض حتی یجسه الموت یعنی
چهره بر سر کوهی ایستد هر گاه کسی که نشانیست از خدای تمام باشد
بر سر کوهی ایستد و بخورد از گیاه زمین تا کسی در رسد و حضرت
صادق علیه السلام میفرمود ایضا من کان علی هذا الامر ان لا یكون
له ما یستقل به الا الشجر و لا یاکل الا من در قد یعنی هر چه بر سر
کوهی که بر زمین نبتیم باشد که نباشد و راهی که کسی ایستد

علیه السلام

دارد و چون بر سر کوه ایستد بر او کوه باشد که بر سر کوه ایستد
بر او از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند ایضا
الناس لی مترلة رجلا یسأل الله و رسول و یتقیم الصلوة و یوفی
الزکوة و یغیر ما له و یحفظ دینه و یتقوا الناس یعنی دوستان
مردم بر سر کوه ایستد که ایمان بیارند بجای تمام رسول و در قیام
نماید نماز و ادا کند کوه را و بچشد مالش را و حفظ کند
دینش را و عزت گردیند از مردم و از حضرت صادق روایت
که فرمودند بجلی بن حنیس ان الله یجیب الدعوات فی التضرکا
یعنی ان یجیب فی العلابه یعنی بدستی که هدای تمام است
سیار در که عبادت او کنند در سر همی آنکه دوست میدارد که
عبادت او کنند در علانیه و منقول است از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله که فرمودند لا یستحل العبد حقیقتا الا یمان حتی یكون
ان لا یمرض احب الیه من ان یموت حتی یكون فله الشی
احب الیه من کثرته یعنی کامل میشود حقیقت ایمان بنده

الحکم

تا آنکه معروف نبودت در میان خلقت دوست را بشناسد و از آن
بودن و کم بودن چیزی دوست را بشناسد و از بسیار بودن آن
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمودند ما یضرب علیکم
ان یكون علی فله جبل حتی یجسه الموت یعنی ایضا ایستد از مردم
ان من یعمل للناس کانه یسأل الناس فین عمل الله کان ثوابه
علی الله ان کل ریا شرک یعنی هر چه بر سر کوهی ایستد هر گاه
کوهی باشد تا اجلس در رسد ای مردم را میخواهد که بر سر کوه
عمل نماید بدستی که کسی عمل کند از برای مردم اجرا بر مردم است
و کسی عمل کند از برای خدا اجرا بر خداست بدستی که هر ریا
شرک است و در کتاب علة الداعی منقول است از حضرت عیسی
که میگفت سجوارین اذ اکان یصوم احکم فلیله من راسه
و طبیعه و یسبح شنبه بالزیت للناس یعنی ایضا ایستد از مردم
را و از اعطی بینه فلنی عن شماله و اذ اصله فلیخ ستر یابسه
فان الله یقسم الشفاء کایقسم الرزق یعنی هر گاه روز دارد

یک از شما باید که چو کندر و محاسن او با اللد و عن بر لبها
خود نماند تا بدیدم که روزه دارد و هر گاه چیزی بچی بدهد
داست باید که دست پیش خود را نشود و هر گاه نماز کند باید که
فرمانها زدی روزه در خانه اش را بدستی که خدای تعالی فرستاده
مدح و ثنار همچنانکه فرستاده است رزق را و رویت از
حضرت امام حسن علیه السلام که فرمودند الوحشته من الناس علی قلب
القطنة بهم یعنی وحشت داشتن از مردم بقدر زیر کبیت باحوال
ایشان و روایت میکند که اخبار که حق سبحان و تعالی و حق کرد
بعضی از ستمیان آن ردت لغا و عدا فی حظيرة القدس نکند
الدنيا غیر با و جیدا محرومانا مستوصا کالطیر الوحدان الذی
یظهر فی الارض المفقرة و یاکل من دس الامشجار المثرمة لئلا
کان اللیل اوی الی و کره یعنی اگر میخواهی لغای مرا فردا در وحشت
درد دنیا بگذران باش از اهل او و شها باش از ایشان و اندک
باش از برای عقی و پند پذیر باش و مشامع تنها مانده باش که

می برد

می برد در زمین بی آب و گیاه و میخورد از سرهای درخت میوه
و چون شب در آید ساکن میشود در اشیاش و رویت از
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند لا یكون العبد
عابدا لله حتى عبادته حتى یقطع عن الخلق ظم الیه یعنی بنده
عبادت خدای تعالی را بچنانکه حق عبادت اوست نکرده است تا
سقط شود از هر خلق و اقبال کند بسوی او و مقبول است
از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند انعم الله علی رجل علی احدین ان
لا یكون فی قلبه مع الله عز وجل غیره یعنی نداده است خدای تعالی
بنده را چیزی بزرگتر از اینکه بنام خدا در دل او با خدای تعالی او در کتاب
عقل و جبل زکات منقول است که فرمودند بهشتام بن الحکم که یا هشام
العبر علی الوحدة علامة قوة العمل فمن عمل عن الله اعترل
اهل الدنیا و الراغبین فیها و رغبت فیها عن الله کان اینه
فی الوحشته و صاحب فی الوحدة و غناه فی العیلة و مغزین
عشر عشره یعنی ای هشام صبر کردن بر تنهایی نشانه ثروت عقل است

لا یسلم الذی ین دینه الامن یقرین شاهیة الی شاهیة
و من حجر الی حجر کالغلب باشا لینیها نینه یاید بر مردم زانی
که سلامت نماز دین هیچ صاحبی نمی کر کسی که بجز زدن ازین کوه با آن
و از آن سوراخ بان سوراخ مثل دروازه یا پهاش کشتی رسول
کشد یا رسول الله که خواهد بود این زمان فرمود وقتی که رسید
مردم همیشه بکر عباھی الهی پس درین محل حلال میشود و غیرین
کشد یا رسول الله شما را از فرموده اید بزن خواستن فرمود یا
ما چون بزنان بیاید هلاکت مرد بردست بدو مبادا راست
و اگر بدو مبادا نشسته باشد بردست زدن فرزندناوسته اگر
زن و فرزندناشته باشد بردست خویشان و همایا کار او
کشد یا رسول الله چگونه هلاک مرد بردست ایشان است فرمود
سرزنش میکند او را بکنی معیشت و تکلیف می کشد او را
عجزهایی که طاقت ندارد تا آنکه می اندازد او را در هلاکت
و در کتاب تحصین از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود

کسی که دانت دین خدای تعالی را دوری میکند از اهل دنیا و از غیب
کشد کالی در غیب میکند در آنچه زود خدای تعالی هست از ثواب
و خدای تعالی اینرا دوست در وحشت و صاحب دوست در وحشت
و قی میزند اوست در ناداری و غیرت کشته اوست و قیوم و خویش
و از حضرت صاحب الامر علیه السلام رویت که فرمودند لو سلك الناس
وادی و سبعا سلكت وادی رجل عبد الله و حده خالصا یعنی
اگر بروند مردم همه از محلی بروم بعضی را می که روی در انجا عبادت
خدای تعالی کند تنها و خالص از شایبه ریبا و این فرموده الله در
الداعی میزاید و او ای دانت که عادت فرما و نفس بر اینها
داشتن عبادات به بندگی درهار آنکی اطلاع نیاید بر آن
همچنانکه کار بدی که از تو سر بزند بهمان میاری از او میفرماید و ای
نافع تر نیست دفع دیار چون احتیای عبادات نماز اهل بیت علیهم السلام
رویت که فضل عمل بر بجه هفتاد برل برست و رویت از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که فرمودند لیا یت علی الناس زمان

لا یت

سلامتی اگر در چیزی باشد در بی نام شلت و غیر مشهور بود
 طلب کنی در بی نامی و نیایی و محبت و خاموشی است اگر در محبت طلب کنی
 و نیایی پس در خلوت کنیدن از اسواء است و اگر در خلوت نیایی
 در کلام صلحی است که بیشتر بوده اند و سعادت مند کسی است که در تن
 خود خلوت داشته باشد که مشغول شود بان خاطرش در راه اهل
 علم التمسقولت که الصبر على الوحدة دليل قوة العقل يعني صبر
 کردن بر تنهایی دليل قوه عقل است و شیخ شهید ثانی زین الملة
 و الدین در کتاب اسرار الصلوة میفرماید که علاج مصلی که خوا
 دلش متوجه درگاه الهی باشد آنست که پوشد چشمش را یا نماز کند
 در خانه تاریکی یا کندارد در پیشش چیزی که حس او را مشغول
 گرداند و در تری در یک دیواری نماز کند تا حس بصرش متفرق نگردد
 و بر هر چیزی از نماز گذاردن در میان جاده ها و راه های که مردم
 می نمایند و از جاهای که نقاشی و صورت کاری کرده اند و بر فرشها
 زین بعد از آن بیغرابد و لذت کائنات متعبدون

نیم

فی بیت میفرماید سَمْتُهُ بَعْدَهُ يَأْتِيكَ الصَّلَاةُ قَبْلَهُ لِيَكُونَ لَكَ
 اجمع اللهم يعني از جهت است که عبادت کندگان عبادت می کنند
 در خانه کوچکی تاریکی که دست آن بعدیت که میتوان در اینجا
 نماز کند تا خاطر ایشان جمع باشد متفرق نشود و شیخ بهای الحقی
 و الملة و الدین میفرماید بیت هر که از فروع حق الله لیل غزلی برگردد
 دست از قال و قیل عزت الله عزت الله فی ان توجع جوی
 را اختلاط این وان پاکش از دامن عزت بدد چند کردی چون
 گدایان در بدد کردی و نفس مجوی امان در همان شو چون ری
 از مردمان از حقایق بر تو کشاید دری زین مجازی مردمان
 تا نگذری که تو خواهی عزت دنیا درین غزلی از مردم عالم کزین
 چون شب فدا زهر مستور شد لاجرم از پای اسر زور شد اسم
 اعظم چون که کس نشناسدش سر روی رکع اسما باشدش تا او
 تیر از خلق نهانی همی لیلۃ القندی واسم اعظمی رو بیزلت
 ارای فرزانه نبرد و در جمیع ماسوی الله باشد فرزند عزت ملکین مقصدای جزین

حاجز کعبه خانه نپسندی باقری از خروج و دخول لیلیا لا یاکلم
 بتالات خلق دم زنی : ملاقاتشان قدم زنی حشر
 عین بود انکاری مجلسشان محض جود بنداری پیش از آن که
 اجل بر ذمه نبیری رشنه اهل ذمه عزت هوشانکه غیر خدای
 در جیم دلت نیاید جای : و انکی انک انک انیثه از هر سوی
 یک انیثه چون یک انیثه کیت پشه شود دولت که کت
 همیشه شود هر چه بنده توبندی کردد بنده کجمله ننگی کردد نشان
 بنده شوی اهدی جان نشان زنده شوی ابدی بی نشان
 جان نشانی تو کردد اسباب زندگانی تو شوقی
 قلده عارفان میر قدم : قطب حق صاحب قصه حکم
 قدس الله سره الاصلی : دهینا القسطه الاوفی
 کرده نقل از زبان مسلمی در حکایات اهل دل سندی که شی
 در درون خلوت خاص بودم از گشتگوی خلق خلاص در خانه
 برین داشتی بر مصلای خویش نشسته چشم جان در شهود شاهد

بیک اگر با زهد علم اندوزین عزت و عین علم از لذت است
 و بود بی ذای زهد ان عقلت زهد علم را جمع نبود هم که و
 زد در ره عزت قدم و منقولست از عایشه که میگفت در حضرت
 رسالت صلی الله علیه و الرکان حبیب الیه الخلاء یعنی شیرین بود
 تر از حضرت صلوات و عزت و مرویست که آنحضرت یکشنبه یاد هوش
 در عار حرا بعبادت مشغول میشد در بعضی روایات آمده بگناه عز
 و بعضی عرفا در بیان عزت و بوده عزت اما کلمه کعبه شهود
 عزت اما علاج ریخ وجود : اندر عزت که منقلاست
 ان لک نفس و عزت و دولت : عینش از علم ز زهد نشانی
 یعنی در است عزت و زهد اسام : نیست و عین عزت ز لذت
 نیست بی ذای زهد عزت : یافت عزت زین در حرف عزت
 نیست بی این در حرف عزت : عزت سالکان بود مجید
 عزت عارفان هوش سرحد : ان بود عزت حید که بدام
 بکسی از هر چه خاص در عام : در بر اهل زبانه دیندی

نیم

غیب یابدان کشیده سر در جیب تا که اندکی درون در رود
ان مصلی که ز پریم بود زوهر ای شاد در دل من ز آنکه در بسته بود
من گفت ای سازه چه جیت هم اس فلر سلسله کس خدای شناس
ثم قال ان الله المتعال فی جمیع الامور و الاحوال بود ز ابدال در دم
اقتاد از دم از ملهم سدا در شاد که پرسم از و چه سوال
که چرا ببال گشته انبیا ابدال گفت از آنجا خصلت مشهور که نفوت
القولی بشد مسطور غزل و خامشی و جمع و هر که بود عده بی
حصالی سیر این سخن گفت در وقت پای در فر بسته و حصص
و در کتاب مصباح الشریفة مذکور است که صاحب غزلتدانا چاراسانه
خصلت یکی آنکه دانا باشد بجی باطل با فرایند حق را و الکنار دجل را
و فقر ناداری و در نظرش بهترین باشد تا میل بخند بقضا و دار مذکور آن
باعث ترک غزلت شود و اختیار کند سختی و شدت را بر فراغت
و راحت و زهد را بر خواست و رغبت دنیا و غنیمت بشری خلوت
و غزلتد او نظر کند در آنچه برش خواهد آمد از موت و حیات و کتاب

در کتب و فرغ

و عرض اعمال بحضرت ذوالجلال و غیر آن و خود را صاحب تقصیر دانند
در عبادت با وجود بذل و جملد طاعت و ترک کند عجز و هستی را
و ذکر بسیار گوید و غفلت زیرا که غفلت میدهد کرده شیطان است
و هر چه بلیه و سبب هجمایت و خلوت کند خانه را از هر چه
ندارد بان و حضرت عیسی میفرمود خاموشی از زیادت را
از برای عمارت دلت و بس است ترا خانه از تمام دیگر زیادت را
سعادت که بر کنی ز کسان خود دیگر ترا از مردم همچو آنکه میگری
از شیر نافع و برنج خشم میگفت اگر توانی نشانی خلق را
و نشانی ایشان ترا بگویم که در ستکار میشوی و در کتاب
مذکور و مسطور است که هیچ معنوی و هیچ مادی معنوی بدینا
نیاید مگر آنکه غزلت را اختیار کردند در زمان خود در این دنیا
یا آنها و شرایط خلوت در باب نهم خواهد آمد انشاء الله تعالی
و السلام علی من اتبع الهدی **باب ششم در بیان ذکر**
بنا آنکه ذکر الهی در از نشوین نفس و وسوسه شیطان برهانند

کتابت

دو عالم شیدا شد تا با دجین باد : ان دلبری و پویان هر استغنا
خوش باش که از ما شد ما دجین باد : انما یصحی اشد هان کرد لها شد
جان هانق و رسوا شد تا با دجین باد : در وقت سحر انما ابد با دجین کاه
هر گوشه تماشا شد تا با دجین باد : هر خوش بد با دست پانزی در دست
دلهای بیغما شد تا با دجین باد : چون باده پاید داد دلدار بود
در شور و غلا شد تا با دجین باد : کفر هر ایمان شد در دوش هر دران
مشق اهل بال شد با دجین باد : و در آنارائه الهام را احادیث در بیان
ذکر بسیار است از آنچه در کتاب کفر و ایمان از کافی منقولست حضرت
صادق علیه السلام که فرمودند هیچ چیز نیست که آنکه او را حدی است
بان نشی میشود الا ذکر که او را حدی نیست که بان نشی شود نماز
و حج هر یک را حدی است الا ذکر که رافعی میشود خدای تعالی باندگی
از ان بوقر ان بلاهه است حدی از برای ان بعد از ان حضرت ابن
ابیر خوانند که یا ایها الذین امنوا اذا ذکر الله ذکره ذکره ان سجده
بکرة و اصیلا بعد از ان فرمود فرار نداده است خدای تعالی حدی

ارو در

از برای ذکر که نشی شود بان و فرمود بدین مام محمد با و علی علیه السلام کثر
الذکر بود راه میرفتم با او میدیدم ذکر خدا میگوید چیزی بخورم با او
میدیدم ذکر خدا میگوید با مردم حرف میزد حرف زدند او را
نیکو از ذکر الهی میدیدم زبانش بر حنک مقدس میخورد و میگفت
لا اله الا الله و جمع میکرد ما هارا و میفرمود که ذکر کنید تا افتاب
طلوع کند و میفرمود کند که از ان قرآن می توانست خوانند
و کسی که نمی توانست میگفت ذکر کند و همانکه در اینجا قرآن قرآن
کنند ذکر خدا کنند بر کثرت بسیار باشد و ملائکه در اینجا حاضر
میشوند شیاطین از اینجا دوری میکنند و روشنی میدهد
انجا اهل سما را همچنانکه روشنی میدهد ستاره در خننده
اهل زمین را و خانه که در اینجا قرآن خوانند و ذکر الهی کرده نشود
بر کثرت می باشد و ملائکه از انجا دوری میکنند و شیاطین
در ان حاضر میشوند و حضرت سواد علی الله علیه السلام میفرمودند
ایا نخیو اهدی ثمار غیر در هم به بهترین میلهای نهار و علی کبیر در

ده کرد و در حجاب که از نظر قیام در بیم رسیده باشد در دم
و عنان در از جانب شهنیات و مستلذات نفسانی بگرداند
و چون کله رات و ظلمات حجاب زایل گردد نور ذکر بر جوهر دل
بناید مکن سینه را گلشن نماید و زنگار قساوت را از روی نینه
دل بر خیزاند و لیلین و رقت در دل بیدار و تلین جلودم و قلوبم
الی ذکر الله و وحل و خوف در دل برانگیزاند اذ ذکر الله و حجت
قلوبهم چون ذکر کردند او مت نماید و سلطان ذکر بر ملک
دل مسؤل شود و ما سوای خود را از اقلیم دل اخراج کند سر محبت
حق فرورد و از هر چه جز اوست و حجت گیرد و شرف مریسته
اطمینان و راه اصل آید که و نظمن قلوبم بذكر الله الابد
الله نظمن القلوب و چون محبت غیر خود در دل باید بداند که
بیماری در دل نمود باقیست پس بمقتل ذکر از الله ان کند تا عرض
دل چون فلک اطلس از نقش غیر ساده شود و این کلمات در
صداق آید **شعر** زین پیش روی بود هم را اندیشه اکنون هم لاله الله است

درین وقت سلطان عشق برایت سلطنت برافراشته ملک دل را
سخن کرد اند و نفس برکش را رسیان طلب بر کردن بیشتر بسیار
گاه دل در دوازده دخت اخلاص او غیبه بتبع ذکر سر و پورا هوش در
بردارد و سراق شیاطین که حکاران نفس بودند چو آن است
پسندش در جسد اخالی نموده از ولایت تن رخت بیرون کشند
و سلطان عشق جمله او با صفات ذمیمه را از بلندی و یابی
توبه فریاد و خلعت رقت و بندگی در ایشان پوشاند و هر گسکی
در گاه دل بلیشان از دانی در دوش در برابر نورانی و جواهر
یقین و اخلاص و توکل و صدف و گرم و مروت و قنوت و خود
و سخاوت و حیا و شجاعت و فراست و انواع صفات حمیده
و حفصا پسندیده فرین کرد اند تا خلوت بر او معشوق حقیق
شاید پس حضرت الوهیت از شوق جلال در انینه دل جمال نماید
و زبان حال بدین مقال تمیز نمود **دلیل** راه روشن تا با چنین ناد
سرشته غوغا شد تا با چنین آید **نکاه** برین اما از خانه بصد خوبی

درجات شمار از جمیع اعمال بجز بزرگواران است نزد پادشاه تمام است
 از برای شما از دنیا و دردم و بهتر است شمارا از این بجز خود بدین سخن
 و یکیشا ایشان را و یکیشا ایشان شمارا کند علی بن رسول الله صلی
 فریاد گفتن خود بسیار ذکر الهی کردنت و گفت موی بخدمت
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و کشته یار رسول الله کیت بهترین اهل
 مسجد بود کسی که ستر از همه ذکر خدا کند فرمود حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله که هر که از این ذکر دادند چیزی دنیا و آخرت دادند
 و هم در کتاب کفر ایمان از کافران از حضرت مرویت که فرمودند
 شیخ با حقی اند که چون خلوت کنند با پروردگار خود ذکر او بسیار
 گویند و نیز از حضرت منقولست در کتاب بیاد و در حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله که فرمودند کسی که ذکر الهی بسیار کند دوست دارد
 خدای تعالی و کسی که ذکر الهی بسیار کند بیسازاری او و در بر او است
 از افسوس چشم و بر او نفاق و در کتاب کفر ایمان از حضرت
 منقولست که هر که ذکر الهی کند خدای تعالی او را در سایه عرش جاود

در نیت

در وقت در کتاب مذکور از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود
 منقولست که هر که از سوال کردن مطلبی که دارد از من بدم
 او را زیاد از آن کسی که سوال میکند و نیز در کتاب مذکور از حضرت
 مرویت که فرمودند کسی که ذکر خدا می کند در میان مغان و مشرک
 کیت که متعلق می کند در میان هاربان بیغی جاعتی که میسرند
 از جهاد و در کتاب مکارم الاخلاق روایتست از حضرت رسالت
 صلی الله علیه و آله که فرمودند مثل خانه که در آن ذکر خدا می گویند
 و خانه که در آن ذکر نمی گویند مثل زنده است و مرده و نیز در کتاب
 مکارم مذکورست که مروی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 سوال کرد که بگذارم قیمت اسلام و شرایع از خریداری بچایم فرمود
 باید زیانت ^{الکثیر} تر و تازه باشد بنده الهی و در کتاب کفر منقولست
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمودند ذکر خدا بسیار گویند
 تا گویند مردم که دیوانه است و بهتر است از کار لا اله الا الله است
 و کلام حضرت امام محمد باقر علیه السلام چنانکه در کافیه مذکورست که فرمود

فرمودند که هر که سبحان و تعالی را عهده دیت از ایا قوت سرخ که بران
 در زیر عرش است و باینان بر پشت ماهی در زمین هفتم بر چون
 بنده کلمه لا اله الا الله بر زبان داند عرش را هفت هزار بار بگوید
 کند ماهی متحرک شود پس بفرمایند سبحان و تعالی که ساکن بر
 اعرش من عرش سبحان را بیا که کون ساکن شوم و حال آنکه نوبت
 گویند کلمه لا اله الا الله را پس بفرمایند خدای تعالی که گواه باشی
 ای ساکنان سموات من که او زیدم گویند کلمه لا اله الا الله را و در
 کتاب عبودیت اخبار ارضا منقولست از حضرت امیر المومنین علیه السلام
 که فرمودند بیستم بنده مسلمانی که بگوید لا اله الا الله مگر آنکه صغیر
 کند آن کلمه و بشکانه مستغنی بجای آن که بگوید لا اله الا الله
 از گناهان مگر آنکه باطل کرد آنرا و برود راستی شود بشکانش
 از حنات بسو یا بستد و در کتاب عبودیت اخبار ارضا منقولست
 از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند قول لا اله الا الله قیمت است
 و در کتاب ثواب اعمال منقولست از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

ما من شیء اعظم ثوابا من شهادة ان لا اله الا الله بر صدق این دعوی
 گواه است این سخن خدای تعالی لا اله الا الله حیات روح روان لا اله الا الله
 جو بیلان خوش طعم لایان بصد هر پستان : نوکن از دل و جان لا اله الا الله
 چو عاقبتان سراندا زست و لا یستمر : بسا در زبان لا اله الا الله
 طریقه بودان عجب بیک و بجز : مثال سقمان لا اله الا الله
 شهادت هر گویان عالم قدس : همگند بیان لا اله الا الله
 بیستم احدی قول علی عالی قدس : شفیع اهل جهان لا اله الا الله
 ز تفسیر پانی مانا که گوید : باشکارد نهان لا اله الا الله
 بر عالم توحید نه توانی برد : اگر کنی قیام لا اله الا الله
 امیدست موز که وقت در جان : بر ایدت بران لا اله الا الله
 و در کتاب کافیه مرویت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود
 خیر العبادة قول لا اله الا الله یعنی بهترین عبادتها گفتن
 کلمه طیبه لا اله الا الله است و در عبودیت اخبار ارضا علیه السلام
 از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

و در

فرمودند که نیت کنید اموات خود را لا اله الا الله که کلام الله است
خراب میکردند گناهان را و بر طرف می کشیدند رسول الله اگر کسی
در حالت صحت دست در دست بگوید چونت فرمود این بعت است از برای
بر طرف کردن گناه بدستی که لا اله الا الله مانع است دور شدن
و روی در محل بر آن خفته شدن در قیامت و نیز در کتاب ثواب الاعمال
از آن حضرت منقول است که فرمودند کسی که بگوید لا اله الا الله از روی
اخلاص و اطمینان شود و در کتاب مذکور از آن حضرت مرویست که
گفته ام من و گفته اند گویندگان که پیش از من بوده اند قولی مثل قول
لا اله الا الله و در کتاب مذکور از آن حضرت مرویست که فرمودند
نیست هیچ بنده مومنی که بگوید لا اله الا الله مگر آنکه کلام الله است
مخوف کننده از اعمال او هر گناهی که باشد تا شمی شود پیش از حسنات
و نیز در کتاب ثواب الاعمال مذکور است از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند
کسی که بگوید لا اله الا الله صد مرتبه عمل او فاضلتر از اعمال هر روز
باشد و آن روز مگر کسی که بیشتر گفته باشد **تیسر** بدانند که در الهی سزا

و در آن

و جهرا استحسن است و فضیلت دارد لیکن ذکر ترا فصل است از ذکر
جهرا بواسطه آنکه اقرب است با خلاص و اعباد است از ریا و احادیث
و درین باب تنگتر است از آنچه در کتاب کافی از حضرت ابی بصیر
علیه السلام مرویست که فرمودند که کسی که خدا کند در دل تحقیق کرد که خدا
بسیار کرده است بدستی که منافقان ذکر خدا میکنند در جهان بود که
او نمیکویند در سر جنای تعالی در حق ایشان سب میاید بر او ن
الناس و لایزال کون الله الا قلیلا و در کتاب کافی مذکور است از
حضرت صادق علیه السلام که در حجاب سحانه تعالی فرموده است کسی که ذکر
من کند در سزا که او کم در عیالیه و در کتاب کافی مرویست که نبی علیه
سالم که هر چه می داد که بشود و خدای تعالی سب میاید ذکر کن هر روز کار
در نفس خود بخیزد برای و ترسناکی که بنده اند ثواب این ذکر را که کرده
در نفس خود مگر خدای عزوجل از عطف که دارد و از انجاست که سالکان
سالک طریقت و مالکان مالک حقیقت هر کس در عرف استان
لوسی ایشان شرف عیشا میسر میفرمودند و او را بدین کفری چنانچه در کتاب

خاتم

عده الداعی و غیره از کتب معتبره منقول است که سرور کائنات و مفر
موجودات او فرمودند با ذکر این کلام بود ذکر کلام است فرمود
الحقیقی پس الفلام الحقیقی یا الفلام عهد ذی است تا اشاره باشد
بفرمودن نبی از ذکر کفری باشد یا الفلام عهد جار جاست تا اشاره
باشد به کفری که سهو هاست میان اهل الله و مقربان بارگاه احد است
و آن ذکر لا اله الا الله است با شری چند که شایع این طایفه فر گرفته اند
هر یک از دیگری تا حضرت امام رضا علیه السلام و ایشان از ابا طیب فرمود
تا حضرت مصطفی و اگر سماعی مکاره نماید گوید شریط ذکر کفری
در کتب معتبره نقل شده و کیفیت عبادت باید از شارع منقول است
جهرا است که هر گاه شارع از برای عبادت کیفیت خاصی بیان کند
و مکلف خلاص از او بگردد ان محض بدعت است و تشریح است
و اگر مطلق و گذارد نسبت جمیع کیفیت باوقایات و مکلف
مختار است هر کس که اراده کند متینان عیالی او در دیگر آنکه
احادیث تنگتر است که هر گاه عمل خیری با او رسد عمل کند بان

اجران

اجران عمل با او رسد هر چند رسول الله گفته باشد و فقهائے ما
رضوان الله علیهم در عمل کردن با حدیث ضعیفه مستند میشوند
باین اخبار و این مقلد سوره در کتاب عده الداعی از طرف خود
و عامه درین باب حدیث نقل می کنند میگوید بیان معنی صحیح علیها
سیان شیعه و سنی و این جوابها از برای کسی است که منکر این طایفه باشد
و اگر نه هر گاه بروایت واقعی و واقعی و باطنی و سنی عمل توان کرد در روایت
که او یا نفس اهل الله و رجال الله باشد چون عمل توان کرد در حدیث
و درست که فضیلت عمل بر هفتاد برابر عمل جهرت و تیر و اوردت که
بهترین ذکرها ذکر کرب است که پنهان دارند لیکن باید عبادت که ذکر
جهرا فضیلت دارد هر چند ذکر ترا فصل است مثل نماز و حج که
در سجده افضل است از خانه و اگر در خانه بکنند تیر فضیلت دارد
و نیز در کتاب ثواب الاعمال وارد است که ثواب من مدهونه بله الله
الا الله عن النبی صلی الله علیه و آله ما من مسلم یتول لا اله الا الله
یرفع بها صوته فی غیر حق شتر از ذکر تیر سحت قدیمه کما یثاثر

و قال الشيخ رحمه الله عليه السلام ما من كلام حكمة احب الى الله تعالى
 من قول الاله الا الله و ما من عبد يقول لا اله الا الله بديها
صوته فيرفع صوتها الا تناثر ذنوبه تحت قدميه كما تناثر ذنوب الشجر
 تحتها ثوابه من يرفع صوتها بالصلوة در كتابها بالاعمال اول
 ثوابي که بیان میکند ثواب الاله الا الله است و بعد از آن ثواب بند
 کردن او از زبان و روایت میکند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 که فرمودند نیت بند مومنی که بگوید لا اله الا الله و بلند کند آن
 او از شایان و فارغ شود بگرانگ بریزد گناهانش در زیر قدمش چنانچه
 میریزد بر کس درخت در زیر آن و بر در کتاب مذکور از آن حضرت
 بودیت که فرمودند نیت کلمی پیش خدای تعالی و ستر از کفین
 لا اله الا الله و یکشد بان او از شر او فارغ شود مگر آنکه بریزد
 گناهانش در زیر قدمهاش همچنانکه میریزد بر کس درخت در زیر
 او اگر کسی گوید که چگونه جایز است ذکر هر و حال آنکه خدای تعالی در
 کلام مجید میفرماید دعوا ربکم تضرعا و خفیه ان لا یجیب المسئین

و نیز مومنی که بگوید لا اله الا الله

در روی دیگر

در جای دیگر میگوید واذکر ربک فی نفسك تضرعا و خفیه
 و دون الجهر من القول بالعلو و الاصل و در حدیث وارد است
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسفری بیرون رفتند و در راه
 برآمدند و مردمان شرع کردند در تفسیر و بیکدیگر و او ازهای خود را
 بلند کردند پس حضرت فرمودند ای مردمان هاستر باشد باید
 که شما بجهت این کسی را که نشود و نه کسی را که غایب باشد بخوانند
 مگر کسی را که شواست و نزدیک است با شما جوابش است که ای رب
 ادعوا ربکم تضرعا و خفیه چنانچه در تفسیر علی بن ابراهیم نموده
 باین معنی است که بخوانید و برود کار خود را علانیه و سرا و نیز
 خفیه از لغات اصداست بمعنی اشکار و نهان هر دو آمده
 چنانچه در نهایی این اشیر مذکور است پس جمله اهل معصیت
 اولاد دیگری نیست و بر او ذکر ربک فی نفسك تضرعا و خفیه
 و دون الجهر من القول چنانچه در تفسیر ابو اللیث و عامر تفسیر
 مذکور است تضرعا و با علانیه و جهر تفسیر نموده اند و دون الجهر من القول

بواسطه تجلی نیز چه و ستر با ازین آیه بر قسم ذکر که خفی و جهر مستط
 بیرون آید باین قول از عبد الله بن عباس روایت کرده اند الجله
 حدیث مذکور و ایات مذکوره اگر دلالت بر منع از ذکر جهر کنند
 محمول خواهند بود و ذکر جهری که باین اعتقاد کنند که خدا
 نمیشود بلند میگویم نا خدا نشود یا نیز باین گویند از برای تضرع
 خلق و دل ایشان خیره دار نباشد تا با ایات و احادیثی که تضرع
 است جمع تواند شد چنانکه از عبد الله بن مسعود منقول است
 که صفوان و امیر و ربه در قنای کعبه در پس حطیم حاضر شده
 بودند یکی از ایشان می گفت این سخن که ما میگویم خدای تعالی
 نمیشود و دیگری میگفت اگر بلند گویم میشود و جمعی از مسلمانان
 از حضرت پیغمبر سوال کردند تا حضرت پیغمبر سوال کردند که خدا
 بجز در یکت که اگر هست دعا کنیم و جنوی طلبیم از او نشود یا دور
 که فریاد زیم و بلند بخوانیم او را تا جواب دهد اینرا نازل شد که
 اذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان

و نیز در کتاب

و نیز در کتاب کرم از احوال منافقان خبر میدهد که بیرون آتس
 و لایذ کرون الله الا قلیلا و اگر مطلق ذکر جهر منی و موم مسود
 اینها که خلاصه بر آید که خدای تعالی با جهر او علانیه ندا میگرداند
 چنانکه آید کریمه و نوحها از نادیدنی و بر شریفتر فنادی تضرع
 الظلمات ان لا اله الا انت مجبر است از آن زیرا که در تفسیر
 مکتوب است که النداء رفع الصوت بالمدح و ابر کریم و من
 اظلم ممن منع مساجدا لله ان یدکر فیها اسم دالت بر تضرع
 منی از منع ذکر جهر زیرا که خفی کسی را اطلاع نیست تا از آن منع کند
 و این کار شرکان بود که مومنانی منع میکردند از ذکر الهی و در سب
 مذکور است که اعراب بعد از فارغ شدن از مساجح بر روی تضرع
 میاستانند برای تفریح یا با واجد و حسب و نسب خود را
 با و از بلند نام میروند حضرت ذوالجلال اینرا فرماد که
 فاذا کوا لله کذکر کم ایاکم او اسلذ کر ایقی باید که یاد کند تضرع
 عالم دانومی که یاد میکند بدان خود را بلکه سخت تر و بیشتر از آن

و نیز مشهورست در کتب مذکور که خدای تعالی جمعی فرشتگان را
از برای امتحان بر هم خلیل در وقتی که آنحضرت در بیت المقدس
عبادت میکرد که باواز بلند در جوار او ذکر و تسبیح و تقدیس گویند
پس بر هم تسبیحی از آن ربع را خود را بدیشان نبل نمود و اگر
کسی گوید که ذکر حق با اخلاص اقریبست و از برای العبد سهل و معسرست
از ذکر چه و ترک بهتر از بخودیت گویم مصلحتهاست در ذکر
چون که آن در ذکر حق نیست مثل شمشاد فلان در راه آوردن
و امثال آن پس تبارین بخودی نیست بلکه عین خود است
غیب بدانکه اجتماع در دعا و ذکر فضیلت دارد و خدای تعالی
حلقه و مجلسهای ذکر را درست میدارد و خیا نچه در کتاب گفته
از حضرت صادق علیه السلام است که نباشد که روی که جهل نبرد
بر سنده بخواند برورد که خود را از برای طلبی بگراند که خدای
تعالی مستجاب گرداند و عای ایشان را اگر جهل نباشد و چهار بار
بخواند برود که خود را در غایت مستجاب گرداند خدای تعالی

راه ایشان را

دعای ایشان را و اگر چهار بار نباشد و یک نفر باشد و بخواند صد بار
چهل مرتبه مستجاب گرداند خدای تعالی دعای او را نیز در کتاب
گفته که از آنحضرت مرویست که جمیع نشووندهای چهارم در هرگز بیک
کاری و دعا کنند مگر آنکه مستجاب شود و خدای تعالی دعای ایشان را
و هم در کتاب گفته که آنحضرت منقولست که فرمودیدم امام محمد
علیه السلام هرگاه اندوهگین میکرد او را چیزی جمع میکرد زنان
و طفلا ترا پس هر هائیکه در ایشان این می گفتند در کتاب کلام
الاخلاق مرویست از سید کانیات که نه نشینند جماعتی نزد
خدا گویند مگر آنکه ملائیکه در دور ایشان در آیند و فرایند
رحمت الهی فی نازل شود بر ایشان آرام و سایش و یاد کند ایشان را
خدای تعالی در روز مقربان خود در امالی این باب منقولست
از حضرت ابیالموئین علیه السلام که حضرت رسول فرمود ما در کتب
روشنی که در بیانهای هشت گشتند کدام است باجمهای هشت
فرمود حلقهای ذکر و قال علیه السلام علیکم بحلق الذکر یعنی گفت

بیاریان نام

رسول خدا که ذکر خدا کند تا رسکار شود یعنی در روز رحمت
بر شما باد که بجمعتهای ذکر داخل شوید و بگرد کتاب عده الی
مرویت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نه نشینند جماعتی
و ذکر خدا گویند مگر آنکه ندانند ایشان را سنادی از آسمان که بر
که سبیل شدستیات ثواب حسنت و گناهان همه از ریشه
و فرمود که نه نشینند چند کس از اهل زمین که ذکر خدا گویند
مگر آنکه نه نشینند نزد ایشان خیل نفرز ملائکه و نیز در کتاب گفته
الدعای از آنحضرت مرویست که پیش اصحاب آمد و فرمود بحرید
در روزهای هشت گشتند کدام است روزهای هشت فرمود
مجلسهای ذکر پس صبح کیند شام کیند و ذکر خدا گویند و نیز
در کتاب عده الدعای از آنحضرت مرویست که ملائکه می کنند
بر حلقهای ذکر پس می ایستند بر سر ایشان و می گویند اگر کرد
ایشان و این میگویند بر دعای ایشان و چون صعود می کنند
پسوی آسمان میفرایند خدای عزوجل که گنج او بد ای ملائکه

من

من و حال آنکه او دانست بر احوال ایشان پس میگویند ای
پروردگارا حاضر شدیم در مجلس ذکر بدیم جماعتی را که تسبیح
و تحمید و تقدیس تو میکردند و می ترسیدند از آتش جهنم تو پس
بفرمود حضرت حق سبحانه و تعالی که ای ملائکه من از آتش جهنم
نجات دادم ایشان را و گواه باشید شما که امروز بدیم ایشان را
و امان دادم از آنچه می ترسید پس بگویند ملائکه ای پروردگار
مادر میان ایشان فلان شخصی بود و او ذکر تو می گفت پس بفرمود
خدای تعالی که امروز بدیم او را او هفتاد و هفتاد و هفتاد
از جماعتی اند که هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد
عقل و جهل نکافی مرویست که اختیار کن مجالس را بر چشم
خود پس اگر بنی جماعتی را که ذکر خدای گویند بنشین با ایشان
که اگر عالی نفع می یابند از علم خود روزی مایه میسند علم ترا و اگر
جاهلی تر از اقلیم می گشتند و بسا باشد که رحمتی بر ایشان نازل
شود و ترا هم فرزند کرد با ایشان و اگر بنی جماعتی را که ذکر خدا

مجلس از

بسیار

نمیکنید نشین با ایشان که اگر عالی نفع نمی یابی از علم خود
و اگر جاهلی زیادی گند جبهه ترا بسا باشد که عتوبی بر ایشان
نازل شود و فرایرد ترا هم با ایشان **باب هفتم در بیان توکل**
بیا که توکل کار با کسی گذاشتن باشد درین موضع مراد از توکل
انست که بنده کاری بکند که از و صادر شود یا او را پیش آید چون
یقین داند که خدای تعالی از آن داناست و توانا تر از کار او را و
گزارد تا چنانکه تقدیر اوست بیازد و با آنچه او سازد راضی
باشد و خوشحالی نماید حضرت غزالی کار او را با حسن سعی
ببازد که من توکل علی الله فهو حسبه و محلی خورسند
باشد بباده الهی که نال کند در احوال گذشته خود که بی خبر او
خدای غرور جل و را از کم علم بوجود آورد و حیدان حکمت در
افزایش او پیدا کرد که همه عمر اگر تفکر کنند مضره حکم در آن
هزار بار آنرا خواهند دراک کرد و چون دانست که خدای تعالی
آنچه او را در کار بود از حواس ظاهره و باطنه و اشغال آن

سعد و کرم

بفضل و کرم خود بدو از زانی داشت باینکه او التماس نماید ^{سعی} کند
در تحصیل آن پس بداند آنچه او را در مستقبل تیر پیش آید
بلطف و فضل خود خواهد ساخت و از تعلی و اراده او بیرون
نخواهد بود پس بیا و تعالی اعتماد کند و اضطراب نماید که کار
شده می شود و اگر او اضطراب کند یا کند چه من انقطع الی
الله بگناه الله کل مؤمنه و رزق من حیث لا یحسب و بدانکه
توکل انست که دست از همه کارها باز داری و گوئی یا خدا
گذاشتم بل حیانت که یقین دانی که همه غیر خداست از خدا
و بسیار چیزهاست در عالم که بحسب شرط و اسباب واقع میشود
زیر که قدرت و اراده الهی که قنوت گیرد چیزی درون چیزی
لا محاله بحسب طبیعت یا سببی که محصل ایجاد آن باشد
پس باید که سعی کنی و کوشش نمایی در تحصیل کاری که قدرت
و اراده تو سبب و شرط حصول انست و بدانی که تصرف تو
در آن کار مقبوله تصرف الایات است نه مقبوله تصرف فاعل



بالات بر درین حکام معنی لاجیر و لا تنویض بل امرین امرین
 که حضرت صادق علیه السلام میفرماید مستحق شود زیرا که اگر فعلی را
 بوجهی نسبت دهی و شرطی سبب را موثر ندانی چیزی در خیال آید
 را اگر شرطی سبب نسبت دهی و بوجهی را موثر ندانی قلد در نظر
 حلوه نماید و فیض المله و الذین در کتاب اوصاف و الاشراف میفرماید
 که بحقیقت آن دو اعتبار یکی نسبت بفاعل است و دیگری نسبت
 بالت متحد میشود و هر دو فاعل باشد یا اگر ترک توسط خود
 کرده باشد این بقایست دقیق باشد و جز بر یافتن قوه فاعله
 باین مقام نتوان رسید و هر کس بدین مرتبه رسید بقیع یابد
 که متقدم موجودات یکی است که هر امری را که حادث خواهد شد
 در وقتی خاص بشرط و التی و سببی خاص ایجاد می کند و تجزیه
 در طلب و تانی را در دفع موثر نداند و خود را هم از جمله شرط
 و اسباب بدانند تا از دل بستگی با موجود عالم خلاصی یابد یا آنکه در
 ترتیب آنچه با وجود او عالم باشد از غیر او مجزئ باشد و بحقیقت نسبت



